www.takbook.com

خدایا کجایی؟!

یافتن قوت و هدف در دوران بیابان

جان بیور

شامل DVD منابع کتاب «خدایا کجایی ؟!»

www.takbook.com

دوستان عزیزم،

وقتی با آزمایش‌ها و چالش‌ها رو به رو می‌شویم، به راحتی ممکن است چشم از وعده‌های خدا برداریم. این کتاب را برای تشویق شما نوشتم تا بدانید که هر دوره از زندگیتان، حتا بیابان، هدفی را دنبال می‌کند.

خدا در این دوران بیابانی، دلمان را نرم می کند و شخصیت ما را طوری شکل می‌دهد که آماده برنامه‌ای شویم که او برایمان در نظر دارد. شاید خدا ساکت و حضورش کمرنگ‌تر از همیشه به نظر برسد، ولی بدانید که شما را ترک نکرده –او در شما کار می‌کند! شما در این صفحات خواهید دید که چگونه با جهت یابی درست در بیابان می‌توانید پیش بروید.

این کتاب را به شما هدیه می‌کنم. لطفاً هر جا لازم دانستید، مطالب ذکر شده در این کتاب را با دیگران در میان بگذارید تا باعث تشویق ایمانداران دیگر شود و به وبسایت ما Cloudlibrary.org سر بزنید و از منابع فراوان مطالعاتی به زبان فارسی برای تبدیل زندگی خود استفاده کنید.

دعا می‌کنم به واسطه قوت و اقتدار خدا از دوره بیابان عبور کنید و لبریز از شفقت و با اطاعت بیش از پیش از خدا از آن بیرون بیایید. دعا می‌کنم همانطور که طلا در آتش خالص می‌شود، این دوره پاکسازی هم در شما طلایی خالص به وجود آورد.

به وعده‌های او چشم بدوزید و این دوره را به خوبی به پایان برسانید!

خدا شما را برکت دهد!

جان

CloudLibrary.org

جان بیور
JohnBevere@ymail.com

MESSENGER INTERNATIONAL
MessengerInternational.org

www.takbook.com

خدایا کجایی؟!

یافتن قوت و هدف در دوران بیابان

www.takbook.com

www.takbook.com

خدایا کجایی؟!

یافتن قوت و
هدف در دوران
بیابان

جان بیور

www.takbook.com

God Where Are You? by John Bevere, Farsi
© 2019 Messenger International
www.MessengerInternational.org
Originally published in English as God Where Are You?
Additional resources in Farsi by John Bevere are available for free download at: www.CloudLibrary.org
To contact the author: JohnBevere@ymail.com

خدایا کجایی؟ نوشته جان بیور، فارسی
© 2019 Messenger International
www.MessengerInternational.org

عنوان اصلی کتاب به انگلیسی: God Where Are You?
منابع الحاقی به زبان فارسی توسط جان بیور به صورت رایگان در
سایت زیر در دسترس است: www.CloudLibrary.org
راه های تماس با نویسنده: JohnBevere@ymail.com

www.takbook.com

فهرست

دیباچه..... ۷
پیش گفتار..... ۹

۱. «کجایی؟»..... ۱۳
۲. همراهی خوب..... ۲۵
۳. بیابانی ضروری..... ۳۵
٤. رابطه..... ٤۵
۵. شراب تازه..... ۵۷
٦. پاداش آسمانی..... ۷۳
۷. شاهراه خدا..... ۸۵
۸. بنایی خوب بسازید..... ۱۰۱
۹. تمرینهای استقامتی..... ۱۱۵
۱۰. آب در بیابان..... ۱۲۹
۱۱. راه خدا را مهیا سازید..... ۱٤۳
۱۲. پیروزی در بیابان..... ۱۵۹

پرسش‌های مباحثه‌ای..... ۱۷۷
پیوست..... ۱۸۳

www.takbook.com

www.takbook.com

دیباچه

"زیرا خداوند به راستی صَهیون را تسلی خواهد داد، و همهٔ ویرانه‌هایش را دلداری خواهد بخشید؛ او بیابانش را همچون باغ عدن خواهد ساخت، و زمین خشکش را همچون باغ خداوند. خوشی و شادی در آن یافت خواهد شد، و هم شکرگزاری و نغمهٔ سرود."

– (**اشعیا** ۵۱: ۳)

من شیفته کتاب اشعیا هستم و شخصاً نبی مورد علاقه من در عهد عتیق است. اشعیا در آیات بالا با استفاده از تمثیل‌های گوناگون به ما اطمینان می‌بخشد که خدا مشتاق تبدیل کردن گستره سترون باغ زندگیمان است. کلام او بر ما آشکار می‌کند که خاک خشک بیابان، در واقع همچون کاتالیزوری برای احیای وجود ماست. این اتفاق همه موانع را برمی‌دارد و آنچه را که باید بدان تبدیل شویم، آشکار می‌کند. پدرمان ما را از این دوران آماده‌سازی عبور می‌دهد تا بتواند ما را به مکان وعده برساند.

من خود افتخار داشته‌ام که همراه شوهرم از میان بیابان یأس عبور کنم. بیابانی که ماسه‌های لغزندهٔ ناامیدی هر لحظه ممکن بود ما در هم بشکنند. من او را می‌دیدم که با دعا و استدلال و فریاد برآوردن، می‌پرسید: *"خدایا کجایی؟!"*

ما اکثراً شب‌ها تا دیروقت بیدار می‌ماندیم و از خود می‌پرسیدیم کجای کار را اشتباه کرده‌ایم. آیا قدم نادرستی برداشته‌ایم یا خطایی هست که بتوانیم آن را جبران کنیم؟

هر روز صبح زود، جان بیرون می‌رفت و گوش خود را به دنبال پاسخی تیز می‌کرد... و امیدش بر این بود که امروز، روزِ شفاف‌سازی و تغییر وضع جاری باشد. من هم بی‌صبرانه انتظار بازگشت او را می‌کشیدم. پسرها هم وقت برگشتن او بیدار می‌شدند.

پس دم گوشش می‌گفتم: "خدا چیزی گفت؟"

www.takbook.com

جان هم سری تکان می‌داد و می‌گفت: "نه!"، با شنیدن جواب او، غمی دلم را پر می‌کرد و بر امیدم سایه می‌انداخت.

دیوانه بودیم؟ آیا تا به حال صدای خدا را شنیده بودیم؟ چطور ممکن بود؟ اگر خدا ما را به آن موقعیت هدایت کرده بود، پس چرا در هیاهوی این پریشانی حرفی نمی‌زد؟

بله، من در بیابان سرگردان بودم.

ای کاش درک الان را آن زمان داشتم، در این صورت می‌توانستم آن دوران را با دلی سبک‌تر و قدم‌هایی از روی ایمان بگذرانم. اگر با درک کنونی دوره بیابان را پشت سر می‌گذاشتم، می‌فهمیدم که در حال پاک و آماده شدن هستم.

حس می‌کنم این کتاب در این مورد راهنمایی خوب و از بسیاری جهات عطا به حساب می‌آید. پذیرای درس نهفته در این دوران باشید، این دروس در دوره بعد به یاری شما خواهند آمد.

دل قوی دارید، چون تنها نیستید.

– لیزار بیور

از نویسندگان پرفروش نیویورک تایمز

یکی از بنیان گذاران موسسه بین‌المللی مسنجر

www.takbook.com

پیش گفتار

این کتاب، سفر مرا در بیابان و همچنین روایت‌های مشابه از اشخاص دیگر را با شما در میان می‌گذارد. من هنوز به همه آنچه خدا برایم در نظر داشت، نرسیده‌ام، ولی آرزوی قلبی‌ام این است که شما در لابه‌لای این صفحات، قوت و شجاعت مورد نیاز را برای ادامه مسیر به سوی آنچه خدا برایتان در نظر دارد، بیابید.

ادعا نمی‌کنم که این کتاب تحقیقی جامع یا در برگیرنده همه وجوه موضوع مورد بحث است. همچنان حرف‌های زیادی برای گفتن باقیست که از حوصله این کتاب خارج است؛ اما این روایت از دل من سرچشمه می‌گیرد و وجوه عمده دوران بیابان را پوشش می‌دهد. هدف این کتاب این است که موضوع را به شما معرفی کند و دست روح‌القدس را باز بگذارد تا این پیغام را با زندگی شخصی شما تطبیق داده و آن را به کار گیرد.

این کتاب آنچه "بیابان" هست و نیست را بررسی می‌کند و به اهداف و فواید آن می‌پردازد. دعای من این است که با این مثال‌ها، تصویرسازی‌ها و راهنمایی‌ها، نحوه سلوک حکیمانه در دوران بیابان را بیاموزید.

شما وقتی این کتاب را می‌خوانید، متوجه می‌شوید که اکثر روایات از زندگی شخصی من در زمانی بوده‌اند که در خدمت کلیسایی مشغول و در دو جایگاه مختلف خدمت می‌کردم. اولین سِمَت من زمان خدمت به شبانم و مهمانانان او در شهر دالاس در ایالت تگزاس بود که چهار سال و نیم طول کشید. دوره بیابان من در هجده ماه آخر خدمت من در این سِمت شروع شد. دوره دوم بیابان در دو سال و نیم خدمت من به عنوان شبان جوانان در کلیسایی در فلوریدا بود. دوره دوم بیابان آن‌قدر سخت بود که دوره اول را در نظرم آسان می‌نمود. عجیب این است که دوره دوم بیابان هم هجده ماه آخر این سِمت در فلوریدا را به خود اختصاص داد.

آیا در زندگی دوران بیابان دیگری داشته‌ام؟ بله. اما وقت فرارسیدن چنین

www.takbook.com

دوران‌هایی، درکی بهتر از آنچه این دوران به بار آورد، داشتم. پس در نتیجهٔ چنین درکی، دیگر به فریاد نمی‌گفتم: "خدایا، این چه وضعی است؟" یا "خدایا، کجایی؟!" من آن‌قدر در دوران بیابان قبلی آموخته بودم که می‌دانستم در این دوره جدید چه می‌گذرد و عکس‌العمل مناسب چیست.

من با زنان و مردان بی‌شماری هم‌صحبت شده‌ام که در حال گذشتن از چنین دوره‌ای هستند. این اشخاص در مکالمات خود با من، اکثراً از سردرگمی و درماندگی حرف می‌زنند. بسیاری از آنها نسبت به آن چه در جریان است، آگاهی خاصی ندارند. در واقع من و همسرم اخیراً دو پادْکَسْت در این مورد با هم داشتیم و عکس‌العمل مخاطبین به مکالمه ما بیش از همیشه بود. چنین موضوعی باعث شد که اولین کتابی که نوشتم و در اولین چاپ به اسم *پیروزی در بیابان* منتشر شد را مجدداً بررسی کنم.

این کتاب را تقریباً سی سال پیش نوشتم. وقتی آن را به دقت بازخوانی کردم، متوجه شدم که این پیغام نبوتی بیشتر مناسب اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل ۱۹۹۰ است. پس من و ویراستارم حقایق ثابت را از کتاب استخراج کردیم و چندین مفهوم را که در سی سال گذشته کسب کرده بودم، گلچین کرده و کتاب را کاملاً بازنویسی کردیم. پس این کتاب ویراستاری جدید از کتاب قدیم نیست، بلکه پیغامی تازه است. باور دارم کتابی که می‌خواهید خواندن آن را شروع کنید، پیامی است که در هر زمان و دوره در جهت یابی به شما کمک می‌کند، چه از نسل کنونی باشید و چه از نسل آینده.

در کتاب جامعه ۳: ۱ به ما گفته شده: *"برای هر چیز زمانی است و هر امری را زیر آسمان، وقتی"*. ما در زندگی خود با دوران مختلفی روبه‌رو می‌شویم و هر یک هدف خاص خود را دارند. درک هدف دوره‌ای که در آن هستیم برای داشتن عملکردی مناسب مهم است. چرا باید مردی کاپشن به تن بر صندلی‌های متحرک پیست اسکی بشیند و با وسایل اسکی به بالای کوه برود تا فقط با صورت به زمین بیافتد؟ چرا؟ چون تابستان است و هنوز برفی به زمین ننشسته! کاری که او انجام می‌دهد مناسب زمستان است و در فصل کنونی باعث زخمی شدن او می‌شود.

تلاش من در این کتاب این است که درکی تازه را با شما در میان بگذارم که در

www.takbook.com

دوران هرس شدن و قوت یافتن درخت زندگی، به شما کمک می‌کند. هدف از این دوران، آمادگی است. شما هنگام خواندن این کتاب فوراً متوجه می‌شوید که من این موضوع را در شعاع خدمت کلیسایی تحت بررسی قرار می‌دهم. هر یک از ما خواندگی خود را دارد. برخی به بازار آزاد، برخی به رشته‌های تحصیلی، برخی به حوزه‌های سلامتی و برخی سیاست و زمینه‌های بسیار دیگر خوانده شده‌اند. خواندگی من در پنج حوه اصلی خدمات کلیسایی است، پس داستان‌های این کتاب بازتاب چنین امری هستند. اصول ذکر شده در این کتاب با هر آنچه که خدا شما را در زندگی به آن خوانده، تطبیق دارند. کسانی که به بازار آزاد خوانده شده‌اند باید برای خواندگی خود آماده شوند، درست همان‌طور که خدمت انجیل به چنین آمادگی نیاز دارد. چنین امری در همه زمینه‌های زندگی صادق است.

جزئیات قابل ذکر دیگر: من در این کتاب اطلاعاتی دیگر تحت عنوان "نکات مهم برای زنده ماندن در سفر بیابان" را آورده‌ام. این قسمت از کتاب خلاصه‌ای از دیدگاه‌های مجزا از یکدیگر و کلامی مشوق هستند که می‌توانند دوران بیابان شما را تا حد ممکن پر حاصل کنند. امیدوارم این پیام باعث شفافیت ذهن شما شود، تا عذابی را که من به خاطر غفلت خود در این دوران کشیدم، شما از سر نگذرانید. امیدوارم آنچه در این کتاب آمده، باعث تشویقتان شود تا اویی را جستجو کنید که تنها خوشی حقیقی ماست.

با احترام،

جان بیور

ژانویه ۲۰۱۹

www.takbook.com

www.takbook.com

۱

«کجایی؟»

هنگامی که شکیبانه رنج خشکی و ویرانی را به تن می‌گیریم، بر محبت خود نسبت به خدا شهادت می‌دهیم و وقتی خدا با حضور شیرین خود ما را لمس می‌کند، او نیز بر محبت خود نسبت به ما شهادت می‌دهد.

– مادام گویون/ ژان–ماری بوویر دِ لا موته– گویون

"اینک به سوی شرق می‌روم، و او آنجا نیست؛ به سوی غرب، اما او را نمی‌بینم؛ چون در شمال به کار مشغول است، او را مشاهده نمی‌کنم؛ چون رو به سوی جنوب می‌نهد، او را نمی‌بینم."

– (ایوب ۲۳: ۸– ۹)

www.takbook.com

من از دست همه عصبانی بودم و دلیل چنین حسی را نمی‌دانستم. انگار هیچ کاری درست پیش نمی‌رفت.

اولین پسر ما، اَدیسون، هجده ماه داشت و من با او صبوری نمی‌کردم.

سر همسرم لیزا، داد می‌زدم.

از شبانم ناامید شده بودم.

همکارانم باعث ناراحتی‌ام بودند.

صادقانه بگویم که از خدا و عملکرد او هم ناامید و ناراحت بودم. ناله‌کنان می‌گفتم: *"چه می‌کنی؟"*

"چرا در زندگیم کاری نمی‌کنی؟"

"چرا وعده‌های تو در مورد من محقق نمی‌شوند؟"

"چرا همه چیز بد پیش می‌رود؟"

"چرا با من حرف نمی‌زنی؟"

هر روز بیشتر و بیشتر زیر لب می‌گفتم: "کجایی؟" و این شکایت بی‌فایده را تکرار می‌کردم.

آیا تا به حال پیش آمده که خدا را آن‌قدر نزدیک بدانید که فکر کنید تنها با زمزمه نامش، *تمام* توجه خود را به شما جلب می‌کند و *همان* موقع پاسخ می‌دهد؟

www.takbook.com

اما بعد پشت سر هم به او پیغام می‌دهید و پاسخی دریافت نمی‌کنید. او به نظر کاملاً از زندگی شما محو شده است. شاید الان در چنین وضعی هستید و می‌خواهید در سکون خود فریاد بزنید و سوالی مشابه سوال من بپرسید: "خدایا، کجایی؟!"

من در بیابان بودم ولی خودم نمی‌دانستم. من در شهر دالاس زندگی می‌کردم و با خود می‌گفتم پیرو نیکوی عیسا هستم که خدا او را فراموش کرده است. آن زمان ایمانداری جوان بودم و اولین دوره بیابان را سپری می‌کردم.

قبل از این تنها کاری که باید انجام می‌دادم، فریاد برآوردن بود و خداوند هم سریع جواب می‌داد. به یاد می‌آوردم که به درخواست‌های بی‌اهمیتم پاسخ می‌داد. حضور او نزدیک، ملموس و قوی بود، اما آن موقع اصلاً نمی‌فهمیدم که چرا این‌طور شده بود. هر روز روی زانوانم بودم و با فریاد می‌گفتم: *"خدایا، موضوع چیست! انگار کیلومترها از من دوری!"*

مدام زندگی خود را بررسی می‌کردم و از خود می‌پرسیدم: *"چه گناه فجیعی مرتکب شده‌ام؟"*

خوب، واقعیت این بود که من هم مثل همه اهل زمین، گاه و بی‌گاه می‌لغزیدم و گناه می‌کردم، اما فوراً دست به توبه بلند می‌کردم و بخششی که عیسا عطا می‌کند را درخواست می‌کردم. تا جایی که می‌دانستم گناهی ریشه دار و عمدی در زندگیم نبود.

هر روز بی‌حاصل می‌گذشت و من می‌پرسیدم: "خدایا، چرا دیگر با من حرف نمی‌زنی؟!"

من قطعاً در زمره بزرگ مردان کتاب مقدس قرار نمی‌گیرم، ولی عکس‌العملی مشابه به چنین موقعیتی از خود نشان می دادم. کلام ایوب که قبلاً غریب به نظر می‌رسید، حالا برای من معنا پیدا کرده بود. برخی از این آیات، احساسات ناشی از تنهایی بیابان را به خوبی بیان می‌کنند:

> "اینک به سوی شرق می‌روم، و او آنجا نیست؛ به سوی غرب، اما او را نمی‌بینم؛ چون در شمال به کار مشغول است، او را مشاهده نمی‌کنم؛ چون رو به سوی جنوب می‌نهد، او را نمی‌بینم." (ایوب ۲۳: ۸– ۹)

www.takbook.com

من پیوسته دعا می‌کردم، ولی گویی دعایم از سقف بالاتر نمی‌رفت.

بعد خداوند به من نشان داد که زندگی مسیحی شبیه بزرگ شدن یک کودک است. من تا به حال از نظر روحانی نوزاد بودم، ولی حالا در حال رشد بودم تا پا به مرحله جدیدی بگذارم. آن موقع، مثالی عینی جلوی چشمم در حال قد کشیدن بود. پسر اول ما، اَدیسون ۱۸ ماهه بود. لیزا، مثل مادری نمونه، هر وقت صدایی از ادیسون بلند می‌شد، همان لحظه به او رسیدگی می‌کرد. فوراً اَدیسون را بغل می‌کرد و او از خوردن شیر مادر تسلی و قوت می‌یافت.

ولی بعد از این مرحله، اَدیسون هم مثل هر بچه دیگری باید بزرگ می‌شد. هر چهار پسر ما به مرحله‌ای رسیدند که باید خودشان غذا می‌خوردند. عجب آشوبی بود؛ حتماً شما هم دیده‌اید! این چهار پسر ما برای غذا خوردن روی صندلی‌های مخصوص کودکان می‌نشستند و نصف غذا را روی زمین می‌ریختند.

ما به بچه‌ها غذا نمی‌دادیم و این باعث کلافگی آنها می‌شد، اما والدین در چنین مواردی فقط باید مسئولیت خود را انجام دهند. وقتی می‌دیدیم که پسرها غذا را به دور و اطراف می‌ریزند، می‌خواستیم دخالت کنیم و کنترل امور را به دست بگیریم، ولی می‌دانستیم چنین کاری مانع پیشرفت آنها می‌شود. ما باید به آنها اجازه بزرگ شدن می‌دادیم. قطعاً نمی‌خواستیم تا ۱۸ سالگی غذا به دهان آنها بگذاریم.

وقتی کودکان بزرگ می‌شوند، سطح کمکی که دریافت می‌کنند، تغییر می‌کند تا به این ترتیب، رشد در آنها تشویق شود. خدا نیز چنین کاری با ما می‌کند تا بتوانیم از نظر روحانی پیشرفت کنیم و بالغ شویم. وقتی تولد تازه یافته‌ایم و پر از روح هستیم، برای مدتی خدا از هر ناله ما استفاده می‌کند تا خود را بر ما آشکار سازد. ولی بعد از مدتی و پس از شیرخوارگی (عبرانیان ۵: ۱۲) خدا چون می‌خواهد به رشد و بلوغ ما کمک کند، اجازه می‌دهد دورانی را بگذرانیم که طی آن فوراً به هر فریاد ما جواب نمی‌دهد.

من وقتی با کمک خدا فهمیدم که رشد کردن به سوی بلوغ روحانی، مثل رشد کردن از خردسالی به بزرگسالی است، بیشتر به فکر فرو رفتم و از خود پرسیدم که *آیا تا به حال اشتباه می‌کردم؟ آیا آنچه از سر می‌گذرانم، مجازاتی از جانب خداوند نیست؟ ممکن است من به سوی بیابان هدایت شده باشم تا چیزی را یاد*

www.takbook.com

بگیرم – تا آموخته‌های دوره بیابان به نحوی باعث رشد من شوند و من را برای پیرو و خادمی بهتر شدن تجهیز کنند؟

بعد از زیر و رو کردن این افکار، فهمیدم که عیسا هم دقیقاً چنین دورانی را گذراند. درست بعد از اینکه یوحنا او را تعمید داد و مورد ستایش پدر قرار گرفت، روح‌القدس او را به بیابان برد. قصد خدا از چنین کاری تنبیه او نبود و عیسا قطعاً گناهی مرتکب نشده بود.

پس زمانی که برای خود غصه می‌خوردم، این فکر به ذهنم رسید: *"شاید این دوره بیابان به آن بدی که فکر می‌کنم نباشد؟*

درکِ بیابان

اگر می‌خواهیم شبیه عیسا باشیم، باید شخصیت ما رشد کند. می‌توان گفت بیابان مکانی است که خدا برای انجام چنین کاری انتخاب می‌کند. اغلب اوقات، وقتی که دوران بیابان را سپری می‌کنیم، وعده‌های خدا پوشالی به نظر می‌رسند و خود او انگار دورتر از همیشه است. اما این فقط یک حس است و واقعیت نیست. در واقع او نزدیک است و وعده داده که هرگز ما را ترک نمی‌کند(عبرانیان ۱۳: ۵).

دوره بیابان زمانی است که به نظر می‌رسد شما خلاف رویاهای خود و وعده‌هایی که مطمئن بودید خدا زمانی به شما داده، حرکت می‌کنید. در واقع شاید حس کنید که در حال پس رفت هستید. حضور او به نظر شما هر روز کمتر می‌شود. شاید حس کنید او شما را دیگر دوست ندارد و به شما پشت کرده است، ولی این‌طور نیست.

واقعاً بیابان مقصدی مشترک است که پیروان راستین مسیح همه به آن می‌رسند، با این حال هنگام رسیدن آن احساس تنهایی می‌کنند. بیابان مقصدی الزامی برای همه فرزندان خداست. در واقع برای سالم قد کشیدن به سوی بلوغ به سان شاگردان راستین عیسا، احتمالاً چند سفر پر ماجرا در بیابان را پیش رو خواهید داشت.

کاش می‌توانستم بگویم که روی نقشه گوگل می‌توانید مسیر میانبری را انتخاب کنید یا به نحوی می‌توانید این بیابان پیش رو را دور بزنید، ولی باید

www.takbook.com

بگویم هیچ راه میانبری در کار نیست. دوست عزیز من، نداشتن انتخابی دیگر برای اجتناب از سفر در بیابان و پذیرش این دوران، برای شما نه تنها خوب بلکه برای رسیدن به سرزمین وعده الزامی است!

بیابان در واقع چیست؟

خوشبختانه اکثر ما تا به حال مجبور نشده‌ایم که از مکانی بی‌آب و علف و بی‌سرپناه مثل بیابانی واقعی خود را نجات دهیم. بیابان، روزهای گرم و شب‌هایی سرد دارد و باید تنها، گرسنه و تشنه سفر کنیم. علاوه بر تمام این مصیبت‌ها، گم هم شده‌ایم و نمی‌توانیم راه را پیدا کنیم. شاید تا به حال چنین تجربه‌ای را نداشته‌ایم، ولی احساس در بیابان بودن به ما دست داده است. من در این کتاب، اتفاقات کلیدی دوران بیابان خود را با شما در میان می‌گذارم. اتفاقات زیادی در این دوران برایم افتاده و هیچ کدام مثل آب خوردن نبوده‌اند.

خبر خوش این است که اگر مشتاق اطاعت از خدا باشیم، بیابان لزوماً دورانی منفی به حساب نمی‌آید. می‌دانم که منطقی به نظر نمی‌رسد، ولی هدف از به بیابان کشیده شدن شما کاملاً مثبت است. هدف بیابان این است که شما را آموزش دهد، پاک کند و تقویت نماید و همچنین ما را برای حرکت تازه روح خدا آماده سازد. همه این امور موجب ثمرآوری ما می‌شوند.

بسیاری از ایمانداران بدون آگاهی قبلی، هنگام ورود به بیابان هراسان می‌شوند و بی حکمت رفتار می‌کنند. آنها بدون درک، دست به کار اشتباه می‌زنند. مثلاً کار یا کلیسای خود را ناگهان تغییر می‌دهند. شاید هدف آنها از چنین تصمیمات ناگهانی در زندگی، رسیدن به شادی یا بازیابی شرایط نرمال است. برای مجردها شاید وارد رابطه شدن بعد از یک جدایی دردناک باشد.

اگر قبل از اینکه بفهمید خدا چرا شما را به بیابان آورده، به دنبال راه فرار باشید، بی‌خردانه دوران بیابان خود را طولانی‌تر کرده‌اید. چنین عملکردی باعث افزایش سختی، خستگی و حتا شکست می‌شود؛ چون دوران یا مکانی که خدا شما را بدان هدایت کرده است، درک نکرده‌اید.

فرزندان اسرائیل نیز در طول چهل سال بیابان چنین وضعیتی داشتند. فقدان

www.takbook.com

درک از وضعیت جاری باعث شد که کل آن نسل برای به ارث بردن سرزمین وعده، نالایق به حساب آیند. چه فاجعه‌ای! هدف خدا از این که آنها را به بیابان آورد، آزمودن، تعلیم و آماده سازی آنها بود تا به جنگجویان غیوری تبدیل شوند که بتوانند وعده‌های آسمانی، یعنی خانه‌ای تازه را به دست آورده و آن را تصاحب کنند. اما در عوض، فرزندان اسرائیل به اشتباه بیابان را مجازات پنداشتند؛ پس زیر لب شکایت کرده و مدام در پی شهوات خود بودند.

وقتی زمان آن رسید که بیابان را ترک و سرزمین وعده را تصاحب کنند، جاسوسانی به آن سرزمین فرستادند تا اطلاعاتی راهبردی برایشان بیاورند و قوم به گزارش بد کسانی اعتنا کردند، کسانی که مدام زیر لب شکایت می‌کردند. آنها بین وعده خدا و قدرت نهفته در آن و درک انسان و ناتوانی‌اش حق انتخاب داشتند، ولی انسان را به جای خدا انتخاب کردند. آنها این دروغ را باور کردند که رنج خواهند کشید و شکست خواهند خورد و به سرزمینی که شیر و عسل در آن جاری بود، نمی‌رسند. غفلت آنها از ذات و شخصیت خدا سبب شد تا شرورانه رفتار کنند.

پس خدا هم به اختصار گفت: "کار خود را بکنید!" آنچه که در دوره بیابان یک ساله به نظر می‌آمد، یک عمر طول کشید.

من و شما اصلاً نیاز به چنین تجربه‌ای در کارنامه کاری خود نداریم! ولی می‌توانیم از اشتباه آنها درس بگیریم، درست همان‌طور که پولس رسول اشاره می‌کند: *"این امور چون نمونه بر آنان واقع گردید و نوشته شد تا عبرتی باشد برای ما که در زمانی به سر می‌بریم که غایتِ همهٔ اعصار تحقق یافته است." (اول قرنتیان ۱۰: ۱۱).*

اگر هنگام ورود به دوران بیابان را تشخیص دهیم، می‌توانیم به جای حرص خوردن و شکایت کردن، شاکر باشیم و بدانیم پس از عبور از بیابان، سرزمین وعده که پر از رشد، قوت، برکت، فرصت و تحقق وعده‌هاست، انتظار ما را می‌کشد. آیا چنین قوتی باعث تسهیل دوران سخت نمی‌شود؟ آن موقع شاید با یعقوب موافق باشیم که نوشته است:

www.takbook.com

"ای برادرانِ من، هر گاه با آزمایش‌های گوناگون روبه‌رو می‌شوید، آن را کمال شادی بینگارید! امّا بگذارید پایداری کار خود را به کمال رساند تا بالغ و کامل شوید و چیزی کم نداشته باشید." (یعقوب ۱: ۲، ٤)

آیا تجربه بیابان به این معناست که واقعاً خراب کرده‌ام؟

پرسش خوبی است!

بسیاری از ما وقتی دوران بیابان را سپری می‌کنیم، ممکن است از خود بپرسیم: "چه خطایی از من سر زده که باعث ناخشنودی خدا شده؟"، که البته این پرسش، نتیجه درک اشتباه ما از بیابان است.

نکاتی برای زنده ماندن در سفر بیابان

۱: زمان خود را بشناسید

اکثر ما از دوره بیابان تعجب می‌کنیم. خدا آن‌قدر خوب است که ما به برکت، حضور و وعده‌های او عادت می‌کنیم. ما انتظار نداریم که اوقات خوش ما به پایان برسند. اما روزی متوجه می‌شویم که چیزی تغییر کرده است. پس به جای هراسان شدن مهم این است که قدمی به عقب برداریم و دیدگاهی به دست آوریم. شما باید بفهمید که چه وضعیتی دارید چون اگر دوره و مکان کنونی را درک نکنید، عکس‌العملی اشتباه نشان می‌دهید.

مثل آن است که از آب و هوای جنوبی کالیفرنیا به شمال کانادا نقل مکان کنید. وقت زمستان می آید و دما به چندین درجه زیر صفر می‌رسد، خوب است که بدانید کجایید و چه لباسی باید بپوشید!

در بیابان هم همین طور است. اگر به نشانه‌هایی که حاکی از ماندن در مکانی بی آب و علف هستند دقت نکنید، کلافه می‌شوید و بهایی سنگین پرداخت می‌کنید. در عهد عتیق می‌خوانیم که مردان یساکار، "کسانی هستند که زمان‌ها را می‌شناختند" (اول تواریخ ۱۲: ۳۲).

وقتی در بیابان زمان خود را بشناسید، می دانید که چه باید بکنید.

www.takbook.com

در کتاب مقدس و در طول تاریخ، زنان و مردان دریافته‌اند که بیابان زمانی برای آماده شدن برای سرنوشتی است که خدا در نظر دارد. پس بیابان طرد شدن از سوی خدا نیست، بلکه مکانی است که او برای آماده شدن ما انتخاب می‌کند.

من بر این باورم که ممکن است در نتیجه انتخاب‌های بد، کارم به جاهای بی‌ثمر ختم شود. حقیقت این است که مهم نیست چقدر به شباهت مسیح درآمده‌ایم، ولی هنوز با گناه درگیریم و پتانسیل خرابکاری کردن را داریم. پس ممکن است با تصمیمات بد و انتخابهای نامناسب از چاله به چاه بیفتید.

اما حقیقت این است: ما خدایی بخشنده و کاهنی اعظم داریم که ضعف ما را درک می‌کند. پس قدم اول برای بیرون آمدن از چاله یا حرکت کردن به سوی خروج از بیابانی که خود بانی آن بوده‌ایم، این است که به حضور پدر پرمحبت خود برویم و بگوییم: *"پدر، من با انجام... گناه کرده‌ام(جای خالی را پر کنید). لطفاً مرا ببخش. من از این گناه توبه می‌کنم و حالا به فیض تو متفاوت زندگی می‌کنم."*

پس حرف من این است که حتا اگر فرض بر این باشد که به خاطر اشتباه خود در این بیابان گرفتار شده‌اید، مشکل را با خداوند رفع کنید و به او اجازه دهید تا آنچه را که می‌خواهد، به شما یاد دهد و با این امید که زودتر دوران بیابان را سپری کنید، مسیر خود را پیش بگیرد. البته زمان‌بندی دست اوست، ولی به قول مزمورنویس: *"زمان‌های من در دستان توست؛ مرا از چنگ دشمنان و آزاردهندگانم برهان!" (مزمور ۳۱: ۱۵)*. همه این حرف‌ها به کنار، احتمالاً اکنون در بیابان بودن شما دقیقاً به خاطر آن است که خدا می‌خواهد. خطایی از شما سر نزده که باعث آمدن شما به این مکان پر رنج شود و من هم می‌دانم که با دانستن چنین واقعیتی، گذراندن دوره بیابان سخت‌تر می‌شود. یکی از دلایل نوشتن این کتاب همین است. قصدم این است که به شما کمک کنم تا دیدگاه خدا نسبت به بیابان را درک کنید و بدانید که چقدر مایل است با استفاده از این تجربه، به رشد ما کمک کند و ما را بیشتر به شباهت عیسای مسیح درآورد!

نکته دیگری که باید به آن دقت کنید، این است که خدا شما را به بیابان نیاورده تا به دست شیطان بسپارد و فراموش کند. قبل از این که نسل دوم فرزندان در کتاب خروج اجازه پیدا کنند تا وارد سرزمین وعده شوند، خدا به آنها یادآوری کرد که:

www.takbook.com

"به یاد آرید که چگونه یهوه خدایتان شما را چهل سال در بیابان رهبری کرد تا شما را خوار و زبون ساخته، بیازماید و آنچه در دل شماست بداند، که آیا فرمان های او را نگاه خواهید داشت یا نه." (تثنیه ۸: ۲)

پس اگرچه قوم اسرائیل خطا کرد و به خاطر حماقت، ناشکری و طغیان خود بیش از حد در بیابان ماند، ولی خدا همه چیز را در نهایت به نیکویی بدل کرد. بله! کار خدای ما همین است و من از داشتن چنین خدایی خوشحالم! شما چطور؟

اشتباه برداشت نکنید! خدا به خاطر در بیابان بودن ما دست از کار کردن در زندگی ما نمی‌کشد. او ما را در بیابان هدایت می‌کند؛ بدون او هرگز قادر به عبور از بیابان نیستیم و در بیابان بودن به این معنا نیست که ما را گوشه‌ای گذاشته تا هر وقت که مایل بود، از ما استفاده کند. خدای پر شفقت ما چنین کاری نمی‌کند. بر عکس، بیابان، مکان و زمانی است که او پر قوت عمل می‌کند.

شاید تا به حال شنیده باشید که: "نباید مشکل را از نزدیک نگاه کنید!"، خوب بیابان هم همین‌طور است؛ مشاهده حرکت خدا در میان همه این اتفاقات کار سختی است.

می‌خواهم این حقیقت مهم را بلند اعلام کنم: بیابان حداقل برای کسانی که مایل به اطاعت از خدا هستند، محل شکست نیست. عیسا از گرسنگی بیش از حد ضعیف شده بود و همراهی نداشت که بتواند به او تکیه کند یا از سوی او تشویق شود، او بدون آسایشی جسمانی یا هدایت شدن از طریق ماورالطبیعه، چهل روز در بیابان مورد حمله شیطان بود. عیسا با کلام خدا شیطان را شکست داد! دوران بیابان دوره شکست فرزندان خدا نیست:

"امّا خدا را سپاس که همواره ما را در مسیح، در موکب ظفر خود می‌بَرَد." (دوم قرنتیان ۲: ١٤).

قوم اسرائیل هنگام اسکان موقت خود در بیابان، مورد آزار اقوام ساکن آن مناطق قرار می‌گرفتند. خداوند به اسرائیل گفت که مقاومت کند. فرزندان اسرائیل، اموریان (اعداد ۲۱: ۲۱ـ ۲۵)، مادیان(اعداد ۳۱: ۱–۱۱) و اهل باشان (اعداد ۲۱: ۳۳– ۳۵) را شکست دادند. اگر هدف خدا این بود که شکست بخورند،

www.takbook.com

پس دلیلی نداشت که به آنها فرمان دهد تا از موضع خود دفاع کنند. اگرچه قصد خدا از هدایت کردن آنها به بیابان شکست نبود، ولی اکثر آنها قبل از ورود به سرزمین وعده مردند. خدا چنین قصدی نداشت، ولی چنین موقعیتی نتیجه نااطاعتی آنها بود.

امیدوارم که این سخن در دل شما بنشیند: دلیل بیابان ناخشنودی خدا یا مجازات شدن توسط او نیست و همچنین بیابان مکانی نیست که خدا شما را ترک و فراموش کند؛ آنجا مکانی نیست که بنشینیم و شکست را بپذیریم!

خدا می‌خواهد کار نیکویی در زندگی ما انجام دهد!

بیابان، زمان جستجوی نشانه‌ها، برکات، فراوانی یا معجزات نیست، بلکه زمان جستن دل خداست که در شما شخصیت و قوت ایجاد می‌کند. وقت آن است که رویایی به دست آورید. در غیر این صورت، بدون نظر انداختن به وعده نهفته در دل‌هایمان، این دوره مایوس کننده به نظر می‌رسد و ممکن است باعث شکایت بسیار شود.

با داشتن درکی درست از موقعیت کنونی، دیدگاه شما در مورد زندگیتان شکل می‌گیرد. سپس می‌توانید دست خدا را ببینید؛ حتا وقتی که لمس او را احساس نمی‌کنید. این دوران هنگامی است که محبت شما فراتر از "چه سودی برایم دارد؟" تبدیل می‌شود به: "خدا از من چه می‌خواهد؟"

قبلاً در مورد یأس و ناامیدی ایوب و عدم درک او از آنچه خدا انجام می‌داد، حرف زدم. او به هر طرفی که نگاه می‌کرد، خدا را نمی‌دید! باعث تاسف است اگر نهایت قوه تحلیل ایوب همین باشد. اما یاس بر ایوب غالب نشد و او این کلمات را از روی ایمان و امید به زبان آورد:

> "اما او راهی را که می‌روم می‌داند، و چون مرا بیازماید، مانند طلا بیرون خواهم آمد." (ایوب ۲۳: ۱۰)

چه دیدگاه نفس گیری! ما تلاش می‌کنیم که بفهمیم خدا ما را کجا می‌برد ولی او راه را می‌داند. ما می‌توانیم تماماً به او اعتماد و توکل کنیم، چون پولس رسول

www.takbook.com

در رساله فیلیپیان ۱: ٦ می‌نویسد: *"یقین دارم آن که کاری نیکو در شما آغاز کرد، آن را تا روز عیسا مسیح به کمال خواهد رسانید."*

ما می‌دانیم که حتا در بیابان، حقیقت همین است.

www.takbook.com

۲

همراهی خوب

"هنگامی که مسیحیان با طوفانی از بداقبالی روبه رو می‌شوند، با زیبایی بیشتری برمی‌خیزند. آنها همچون درختانی هستند که بر لبه کوه، نمو می‌کنند و باد آنها را در هم می‌کوبد، اما با این حال، این درختان تنومندتر از سایرین هستند."

– **بیلی گراهام**

"عیسا پر از روح‌القدس، از رود اردن بازگشت و روح، او را در بیابان هدایت می‌کرد."

– **(لوقا ۴: ۱)**

www.takbook.com

به بیابان خوش آمدید! از چنین خوش آمدگویی گرمی تعجب کردید؟ معمولاً انتظار نداریم گذران وقت در بیابان روحانی، کار خوبی باشد، اما باید بدانیم پدر پرمحبت ما چنین مکانی را بسیار ارزشمند می‌داند و ما همراهی خوب در کنار خود داریم.

اگر فکر می‌کنید بیابان جایی است که نباید در سفر ایمانی خود به آن سری بزنید، شما را تشویق می‌کنم تا دوباره در این مورد فکر کنید! حقیقت این است که در بیابان جای پای انبیای[مقدسین] بی‌شماری را می‌بینیم ــ حتا پسر خدا هم از آنجا رد شده و زمان زیادی را در بیابان گذرانده است.

به عبارت دیگر، هنگام سلوک در بیابان، همراهی خوب کنار ماست... و ما تنها نیستیم.

لطفاً مرا متهم نکنید که اسامی بسیاری را می‌آورم. فهرست ساکنان بیابان بسیار چشمگیر است.

البته قبلاً هم در مورد ایوب حرف زده‌ام؛ مردی که در کلام چنین توصیف شده است: "از تمامی مردم شرق بزرگتر بود"(ایوب ۱: ۳). او همه اموال، فرزندان، سلامتی و حمایت همسر خود را از دست داد. ایوب مردی غیور و منصف بود که دوستان نزدیکش او را به گناه کردن در خفا متهم کردند. ایوب آن‌قدر در بیابان

www.takbook.com

مایوس شده بود که با خود گفت: "ای کاش هرگز به دنیا نمی‌آمدم!"

شما در بیابانی سالک هستید که خدا از ابراهیمِ ثروتمند و اهل اور که در آسایش زندگی می‌کرد، خواست همه چیز را رها کندَ و سفر خود را به سرزمین وعده آغاز نماید. سارا هم کنار او قدم برمی‌داشت و آن دو اکثر سفر خود را در بیابان گذراندند.

موسا با محیط بیابان بسیار آشنا بود. او در کاخ فرعون مثل شاهزاده زندگی کرده بود، اما بعد از کشتن یکی از مصریان، خود را در بیابان عاجز یافت و چهل سال گوسفندان را چوپانی کرد. خدا در این بیابان بود که خود را در بوته‌ای سوزان بر او آشکار کرد:

> "موسا گلهٔ پدرزنش یِترون، کاهن مِدیان را شبانی می‌کرد. روزی گله را به آن سوی صحرا برد و به حوریب که کوه خدا باشد، رسید. در آنجا، فرشتهٔ خداوند از درون بوته‌ای در شعلهٔ آتش بر او ظاهر شد. موسا دید که بوته شعله‌ور است، ولی نمی‌سوزد. پس با خود اندیشید: «بدان سو می‌شوم تا این امر شگفت را بنگرم و ببینم بوته چرا نمی‌سوزد.» چون خداوند دید موسا بدان سو می‌آید تا بنگرد، خدا از درون بوته ندا در داد: «ای موسا! ای موسا!» موسا گفت: لبیک."(خروج ۳: ۱– ٤)

سپس همان‌طور که می‌دانیم موسا به مصر برمی‌گردد و قوم را از آنجا به بیابان هدایت می‌کند.

شما در بیابان با یوسف آشنا می‌شوید که پسر محبوب پدر خود است. برادرانش او را به چاه می‌اندازند و سپس به بردگی می‌فروشند و او را به مصر قاچاق می‌کنند. بعدها برای او پاپوش دوختند و او را زندانی کردند. در سیاهچال، خدا خود را بر یوسف آشکار کرد و او رویای نانوا و ساقی پادشاه را تعبیر کرد. چنین کاری او را آماده کرد تا رویای فرعون را تفسیر نماید.

سپس داوود پادشاه وارد صحنه می‌شود. سموئیل نبوت کرد که داوود، پادشاه بعدی اسرائیل است و چیزی نگذشت که داوود با ساکن شدن در غارها و آوارگی در بیابان خود را برای این مقام آماده می‌کرد. خدا در چنین موقعیتی بود که خود را در نقش شبان، قوّت، سپر، و قلعه و پناه او آشکار کرد.

یحیای تعمیددهنده خوانده شد تا نبی بزرگی باشد ــ پدرش رویایی را برای او

www.takbook.com

تعریف کرد که چنین امری را بر او آشکار می‌کرد. ولی همچنان خدا در بیابان، نه مدرسه کتاب مقدس، خود را بر او آشکار کرد و او در بیابان های یهودیه زندگی کرد و از پوست حیوانات برای خود لباس دوخت و حشرات غذای او شدند. لوقا ۳: ۲- ۳ می‌گوید: *"... کلام خدا در بیابان بر یحیا، پسر زکریا، نازل شد. پس یحیا به سرتاسر نواحی اردن می‌رفت و به مردم موعظه می‌کرد که برای آمرزش گناهان خود توبه کنند و تعمید گیرند."(لوقا ۳: ۲- ۳)*

خدا در بیابان های عربستان رموز اکثر محتویات عهد جدید را بر پولس رسول آشکار کرد. پولس رسول در رساله غلاطیان ۱: ۱٦- ۱۷ هدف خدا را نوشته است: *"که پسر خود را در من آشکار سازد تا بدو در میان غیریهودیان بشارت دهم، در آن زمان با جسم و خون مشورت نکردم، و به اورشلیم نیز، نزد آنان که پیش از من رسول بودند، نرفتم؛ بلکه راهی عربستان شدم و سپس به دمشق بازگشتم." (غلاطیان ۱: ۱٦- ۱۷)*

یوحنای رسول هنگام دریافت مکاشفه عیسای مسیح کجا بود؟

> "من یوحنا، برادر شما، که در رنج ها و در پادشاهی و در استقامتی که در عیسا از آن ماست، با شما شریکم، به‌خاطر کلام خدا و شهادت عیسا، در جزیرهٔ پاتموس بودم." (مکاشفه ۱: ۹)

پاتموس جزیره‌ای متروکه بود که بیابانی تمام عیار به حساب می‌آمد.

مهم‌تر از همه این است که عیسا شما را در این مسیر همراهی می‌کند. عیسایی که بعد از دریافت برکت و روح‌القدس، در ملاءعام به واسطهٔ خدا به بیابان فرستاده شد تا با وسوسه‌های شیطان روبه‌رو شود.

من چنین الگویی را مشاهده کرده‌ام: خدا امور عظیمی را به ما نشان می‌دهد که در آینده قصد انجام آنها را به واسطه ما دارد و سپس ما را مستقیماً به بیابان هدایت می‌کند تا آماده شویم.

اگر بیابان برای انبیا، مقدسین و خداوند ما الزامی بود، پس من هم فواید ماندن در بیابان را درک می‌کنم، اگرچه من نیز مانند شما دلم می‌خواهد راهی آسانتر از این پیدا کنم. بیابان نقطه‌ای است که خدا ما را می‌آزماید، برکت می‌دهد و تقویت و پاک می‌کند. خدا در بیابان شخصیتی الاهی را در ما قالب‌ریزی می‌کند. بیابان

www.takbook.com

زمینی است که خدا ما را برای ثمربخشی در پادشاهی خود آماده می‌کند.

هیجان‌انگیزترین بخش بیابان این است که خدا خود را به روش‌های تازه بر ما آشکار می‌کند. اشعیای نبی می‌نویسد:

نکاتی برای زنده ماندن در سفر بیابان

۲: هر چقدر احساس تنهایی کنید، اهمیتی ندارد، زیرا خدا در آنجا حاضر است

اغلب، تجربه بیابان حاکی از عدم حضور خدا است! درست وقتی که احساس می‌کنید بیش از پیش باید حضور او را بچشید، او دورتر از همیشه به نظر می‌رسد.

بسیار مهم است که ما دو شیوه تجلی حضور خدا در بیابان را درک کنیم. اولی بر اساس این قسمت از کلام است: "تو را هرگز وانخواهم گذاشت و هرگز ترک نخواهم کرد."(عبرانیان ۱۳: ۵) این آیه اشاره به حضور مطلق خدا دارد. داود پادشاه اشاره می‌کند که: "اگر به آسمان فرا روم، تو آنجایی، و اگر در هاویه بستر بگسترم، تو آنجا نیز هستی"(مزمور ۱۳۹: ۸). اگر به خدا و آنچه کلام او می‌گوید اعتماد دارید پس واقعیت این است که مهم نیست چه حسی دارید یا چه شده، خدا در هر شرایطی با شماست.

نماد دیگر حضور خدا که همه ما آن را دوست داریم و بخشی از زندگی مسیحی است، حضور آشکار اوست. کلمه «آشکار» یا «ظاهر ساختن» به معنای آشکار کردن نادیدنی‌ها، شنیدن ناشنیده‌ها و شناساندن ناشناخته‌هاست. زمانی است که خدا خود را به حالت فیزیکی آشکار می‌کند. چنین ملاقاتی باعث شعف است که ممکن است در طول پرستش، دعای خصوصی، هنگام قدم زدن در جنگل، فعالیت‌های روزمره، یا به طریق‌های مختلف دیگری برای ما اتفاق بیفتد.

پس وقتی از نظر روحانی در بیابان کنونی تشنه و مشتاق هستید، خدا شما را با حضور زیبا و نفس گیر خود برکت نمی‌دهد، فقط آرام باشید و به وعده‌های او تکیه کنید، اصلی‌ترین آن «تو را هرگز وانخواهم گذاشت و هرگز ترک نخواهم کرد» است. وقتی او را در فقدان حضور آشکارش ستایش می‌کنیم، نشان می‌دهیم نسبت به او محبتی پایدار داریم..

www.takbook.com

"زیرا خداوند به راستی صَهیون را تسلی خواهد داد، و همهٔ ویرانه‌هایش را دلداری خواهد بخشید؛ او بیابانش را همچون باغ عدن خواهد ساخت، و زمین خشکش را همچون باغ خداوند. خوشی و شادی در آن یافت خواهد شد، و هم شکرگزاری و نغمهٔ سرود." (اشعیا ۵۱: ۳)

باغ عدن جایی بود که خدا خود را بر آدم آشکار کرد و با هم در همان مکان مشارکت داشتند.

شما در بیابان، تشنه و مشتاق خداوند می‌شوید. پس وقتی خدا می‌خواهد خود را آشکار کند، شما در شرایطی که از بسیاری چیزها محروم و بیش از شرایط عادی متمرکز هستید، می‌توانید از امور دنیوی این زندگی روی برگردانید و به سوی او حرکت نمایید. اگر می‌خواهیم به دعوت خدا پاسخ دهیم، با چنین تجربه‌ای روبه رو خواهیم شد. در بیابان است که خداوند خود را به روش هایی تازه بر ما آشکار می‌کند. اشعیای نبی می‌گوید: *"ای خدا و ای نجات‌دهندهٔ اسرائیل، به راستی که تو خدایی هستی که خود را پنهان می‌کنی" (اشعیا ٤٥: ١٥)*. خدا برای کسانی که به او مایل هستند چنین تشنگی شدیدی برای رابطه صمیمانه با خود ایجاد می‌کند. خداوند همچنین خود را از کسانی که تشنه او نیستند، مخفی می‌کند. باید قدر او دانسته شود و حضور او معمولی انگاشته نشود.

تشنگی برای خدا

خدا خود را بر کسانی آشکار می‌کند که او را با تمام دل می‌جویند.

به یاد داشته باشید که خدا فرزندان اسرائیل را به بیابان آورد تا آنها را فروتن سازد و موجب تشنگی آنها شود. اگرچه قوم به جای اینکه مثل یوشع بیشتر تشنه خدا شوند، مشتاق اموری شدند که خدا از آنها گرفته بود. پس وقتی خدا آمد تا خود را مانند موسا بر آنها آشکار کند، آنها میلی به او نداشتند. درواقع آنها او را رد کردند. در تثنیه می‌خوانیم:

«اما چون شما آن صدا را از میان تاریکی شنیدید، در حالی که کوه به آتش می‌سوخت، شما نزد من آمدید، آری همهٔ سران قبایل و مشایخ شما، و گفتید: اینک یهوه خدای ما جلال و عظمت خود را به ما نمایانده است و صدای او

www.takbook.com

را از میان آتش شنیده‌ایم. امروز دیدیم که می‌شود خدا با انسان سخن بگوید و انسان زنده بماند. پس حال چرا بمیریم، زیرا این آتش عظیم ما را خواهد سوزانید. اگر بیش از این صدای یهوه خدای خود را بشنویم، خواهیم مرد. زیرا از میان تمامی بشر کیست که مانند ما صدای خدای زنده را که از میان آتش سخن بگوید، شنیده و زنده مانده باشد؟ تو خود نزدیک برو و هر آنچه را که یهوه خدای ما می‌گوید، بشنو. آنگاه هر آنچه را که یهوه خدای ما به تو بگوید به ما بازگو، و ما شنیده، به جا خواهیم آورد.» (تثنیه ٥: ۲۳ ۲۷)

اما خدا باز مایل بود خود را مانند موسا در بیابان، بر آنها نیز آشکار کند، ولی قوم عقب کشیدند و از موسا تقاضا کردند: «*تو خود نزدیک برو و هر آنچه را که یهوه خدای ما می‌گوید، بشنو. آنگاه هر آنچه را که یهوه خدای ما به تو بگوید به ما بازگو، و ما شنیده، به جا خواهیم آورد.*»

متاسفانه قوم هرگز خود خدا را نشناختند و فقط در مورد او اطلاعاتی داشتند. بنابراین هرگز نتوانستند کاری را که به آنها فرمان داده شده بود، به انجام رسانند. چون او را نشناختند، پس هرگز سرزمین وعده را ندیدند و در بیابان مُردند.

وقتی خدا ما را مثل یوحنا، موسا، داوود، یوسف، پولس و بسیاری دیگر به بیابان می‌آورد، می‌خواهد ببیند که آیا تشنه اوییم یا به دنبال آسایش و لذت‌هایی هستیم که ما را از او دور می‌کنند. یعقوب می‌نویسد:

«آنگاه نیز که درخواست می‌کنید، نمی‌یابید، زیرا با نیّت بد درخواست می‌کنید تا صرف هوسرانی های خود کنید. ای زناکاران، آیا نمی‌دانید دوستی با دنیا دشمنی با خداست؟ هر که در پی دوستی با دنیاست، خود را دشمن خدا می‌سازد. آیا گمان می‌برید کتاب بیهوده گفته است: «روحی که خدا در ما ساکن کرده، تا به حدِ حسادت مشتاق ماست؟» امّا فیضی که او می‌بخشد، بس فزونتر است. از همین رو کتاب می‌گوید: «خدا در برابر متکبّران می‌ایستد، امّا فروتنان را فیض می‌بخشد.» پس تسلیم خدا باشید. در برابر ابلیس ایستادگی کنید، که از شما خواهد گریخت. به خدا نزدیک شوید، که او نیز به شما نزدیک خواهد شد. ای گناهکاران، دستهای خود را پاک کنید، و ای دودلان، دل‌های خود را طاهر سازید." (یعقوب ٤: ۳– ۸)

وقتی ما با تمام دل او را می‌طلبیم، می‌جوییم و به او نزدیک می‌شویم، او نیز

www.takbook.com

به ما نزدیک می‌شود. فرزندان اسرائیل بیشتر به دنبال امیال(شهوات) خود بودند تا آنچه که خدا از آنها می‌خواست. آن قوم متشکل از زانیان و زانیه‌ها بود که به دنبال آسایش و امنیت خود به شیوه‌های دنیوی بودند، ولی خیلی زود دریافتند که تمام تجملات و امکانات نتوانست مصریان یا سپاه آنها را نجات بخشد.

خدا می‌گوید برای نزدیک شدن به او باید دو کار را انجام دهیم. اول باید دست‌های خود را پاک کنیم. دوم قرنتیان ۷: ۱ می‌گوید: *"پس ای عزیزان، حال که این وعده‌ها از آنِ ما است، بیایید خود را از هر ناپاکیِ جسم و روح بزداییم و با ترس از خدا، تقدس را به کمال رسانیم"*، گناه ما را از خدا جدا می‌کند: *"بلکه تقصیرات شما، میان شما و خدایتان جدایی افکنده است، و گناهانتان روی او را از شما نهان ساخته است تا نشنود." (اشعیا ۵۹: ۲)*

قدم دوم این است که باید دل‌های خود را پاک کنیم. نکته کلیدی این است که یعقوب می‌گوید: *"ای دودلان، دل‌های خود را طاهر سازید."(یعقوب ٤: ۸)*. کسانی که دودل ومردد هستند، مدام بین روح و جسم در نوسان می‌باشند. آنها ذهن و عواطف خود را بر امور الاهی قرار نداده‌اند. کولسیان ۳: ۱– ۲ می‌گوید: *نشسته است. به آنچه در بالاست بیندیشید، نه به آنچه بر زمین است."*

آنچه با تلاش زیاد می‌جویید، چیزی است که علایق ما بدان سو گرایش دارد. کلمه کلیدی «گرایش» است. وقتی زنی موی خود را فِر می‌کند، ساختار موهای او تغییر کرده و مجعد می‌شود. حالا آن زن موی فر دارد، چون بر هر دسته از موی او کار شده است. شما می‌توانید تارهای موی او را با دست نگه دارید و صاف کنید، ولی وقتی آن را رها می‌کنید موی سر او به جای خود برمی‌گردد.

مردم می‌توانند کلیسا بروند، در گروه‌های پرستشی سرود بخوانند و در فعالیت‌های مسیحی مشارکت کنند، اما وقتی در این فعالیت‌ها شرکت ندارند، ذهنشان کجا کشیده می‌شود؟ ذهن آنها جایی می‌رود که توجه آنها به آن است. ایمانداران به محض اینکه ساختمان کلیسا را ترک می‌کنند یا از جو مسیحی دور می‌شوند، ذهنشان به جایی می‌رود که بدان معطوف است؛ درست مثل موی فری که بعد از رها شدن به جای خود برمی‌گردد.

من برای کلیساهای بسیاری در سرار کشور که سرود می‌خوانند، از روی موعظه ها یادداشت برمی‌دارند و برای خدمات مختلف کلیسایی وقت می‌گذارند،

www.takbook.com

موعظه کرده‌ام. مسلماً چنین کارهایی بد نیستند، اما زمان‌هایی که در کلیسا کارهای داوطلبانه انجام می‌دهند، فقط در مورد پول، ورزش، لباس، اخبار رسانه‌های اجتماعی، سرگرمی‌ها، جنس مخالف، غذا، خرید، برنامه مورد علاقه، گوشی تلفن همراهشان و امور دنیوی دیگر حرف می‌زنند؛ در حالی که چشمانشان هنگام صحبت در مورد این امور برق می‌زند. اما خواندن کتاب مقدس، دعا کردن، بشارت به دیگران و حتا به کلیسا رفتن آنها از روی اجبار است.

وقتی مردی عاشق زنی می‌شود و با او نامزد می‌کند، نیازی نیست که به آن مرد بگویید به آن زن فکر کند و در مورد او حرف بزند. آن مرد مدام در فکر آن زن است و همواره نام او در صدای آن مرد شنیده می‌شود. این بدان دلیل است که احساسات یا دل آن مرد، معطوف به آن زن است. ذهن او دوگانه نیست. او در مورد زنهای دیگر فکر نمی‌کند. او عاشق آن زن است!

داوود در مزمور ۱٦: ۸ می‌گوید: "خداوند را همواره پیش روی خود می‌دارم"، این یعنی ذهن او دچار دوگانگی نیست. دل او پاک است. او در دل خود به اموری دیگر که مثل خدا آنها را دوست دارد، فکر نمی‌کند. محبت او نسبت به خدا بر هر چیز نیکویی که این دنیا به او پیشکش می‌کند، سایه می‌اندازد. عیسا آنچه را که مورد علاقه، توجه یا اطمینان ماست، بت می‌داند. داوود می‌نویسد:

> "کیست که به کوه خداوند برآید؟ و کیست که در مکان مقدس او بایستد؟
> آن که پاک‌دست و صاف‌دل باشد، که جان خود را به سوی آنچه باطل است،
> برنیفرازد، و قسم دروغ نخورد." (مزمور ۲٤: ۳- ٤)

هر کس که به چیزی یا کسی بیشتر از عیسا علاقه و اعتماد نداشته باشد، دلی پاک دارد. عیسا در متا ۱۰: ۳۷ می‌گوید: *"هر که پدر یا مادر خود را بیشتر از من دوست داشته باشد، لایق من نیست و هر کس دختر یا پسر خود را بیش از من دوست بدارد، لایق من نمی‌باشد."*

بیایید در دوران بیابان مثل فرزندان اسرائیل رفتار نکنیم. آنها به حدی زندگی جسمانی و زمینی خود را دوست داشتند که فرصت شناخت خدا را از دست دادند.

اشعیا ۳۵: ۱- ۲ می گوید:

www.takbook.com

«کویر شادمان است، و گُل‌ها در بیابان بایر شکوفه می‌دهند.
کویر خواهد سرایید و از شادی فریاد بر می‌آورد؛
چون مثل کوهستان لبنان زیبا
و مانند مزارع کرمل و شارون حاصلخیز خواهد بود.
همه شکوه و جلال خداوند و بزرگی و قدرت او را خواهند دید.»

در بیابان است که جلال خدا آشکار می‌شود!

بیایید به مقدسینی بپیوندیم که پیش از ما بیابان را سپری کرده‌اند! بیایید با دست‌ها و دل‌هایی پاک همچون داوود، موسا، پولس، یوسف و دیگر بزرگ مردان و زنان به خدا نزدیک شویم!

www.takbook.com

۳

بیابانی ضروری

"تمام تجارب خود را در نظر داشته باشید. فکر کنید که خداوند چگونه شما را در بیابان هدایت و هر روز شما را خوراک و لباس داده است. چگونه خدا با رفتار بد شما، غر زدن‌ها و تمام اشتیاق شما برای لذت‌های جسمانی مصر" کنار آمده است. فکر کنید که چگونه فیض خداوند در همه سختی‌ها برای شما کافی بوده است."

– چارلز اسپرجن

"یه یاد آرید که چگونه یهوه خدایتان شما را ... در بیابان رهبری کرد تا شما را خوار و زبون ساخته، بیازماید و آنچه در دل شماست بداند..."

– (تثنیه ۸: ۲)

www.takbook.com

اولین باری که کارم به بیابان کشیده شد، شوکه شدم. راستش را بخواهید چند سال اول ایمان به مسیح، برایم مانند ماه عسل بود. من و لیزا در شهر دالاس ایالت تگزاس ساکن شده بودیم و من در شرکت مهندسی کار می‌کردم که یک سِمَت خدمتی در کلیسا به من واگذار شد. کارم در کلیسا این بود که به شبانم و همسرش خدمت کنم تا از سخنرانان مهمان در کلیسای بزرگمان پذیرایی کنیم. چقدر خوب بود! فکر می‌کردم که در آسمانها هستم. من از بزرگترین خادمین انجیل بر کره زمین پذیرایی می‌کردم؛ چون کلیسای ما یکی از شناخته شده‌ترین کلیساها در کل آمریکا بود.

وقتی این خادمین ملی و بین المللی به فرودگاه می‌رسیدند، من دنبال آنها می‌رفتم و آنها را به کلیسا یا محل اقامتشان می‌بردم. در طول اقامتشان هر جا که لازم بود، آنها را می‌بردم و با آنها غذا می‌خوردم. ساعت‌ها با بزرگترین شخصیت‌های خدمتی نسل خود وقت گذرانده‌ام. سال‌های اول این سِمَت عالی و سرزنده بودند.

ولی بعد اوضاع هر روز سخت‌تر و سخت‌تر شد. آن موقع نمی‌دانستم چون خدا هنوز بر من آشکار نکرده بود که در حال ورود به بیابان هستم. بیابان جایی است که خدا ما را آموزش می‌دهد. جایی است که شخصیت ما رشد می‌کند و ایمان ما تقویت می‌شود. *بیابان لازم است.*

www.takbook.com

تصور کنید: شما یک اسرائیلی هستید که اخیراً بعد از مدتی طولانی از بردگی آزاد شده‌اید و سفری ترسناک و هیجان‌انگیز بین دو دیواره از آبهای خروشان به سوی خشکی را پشت سر گذاشته‌اید. هنگام رسیدن به ماوای خود، روی برگردانده و دیده‌اید که دیوارهای آب بر سر دشمنانتان فرو ریخته‌اند. آنکه به شما جفا می‌رسانده، نابود شده و برای همیشه از بین رفته است! شما به خاطر آزاد شدن و پیروزی خدا با غیرت رقصیده‌اید و شادی کرده‌اید. از اینکه خدا طرف شماست، احساس می‌کنید کسی نمی‌تواند شما را شکست دهد. دیگر هرگز به قدرت یا وفاداری او شک نمی‌کنید!

حالا چند روز بعد را تصور کنید: تشنه و خسته زیر گرمای شدید پیش می‌روید. هنوز حتا به نزدیکی سرزمین موعود هم نرسیده‌اید؛ و به جای اینکه به سوی مقصد نهایی خود حرکت کنید، در بیابانی پر از مار و عقرب سرگردان هستید. شما دیگر به خاطر سقوط اسب و سوارش در دریا، خدا را ستایش نمی‌کنید و از آن شاد نیستید، بلکه شکایت کنان می‌گویید: "چرا ما را از مصر بیرون آوردی؟ تا ما، فرزندانمان و گله گوسفندانمان را از تشنگی بکُشی؟"

حال به خودتان نگاه کنید... آیا واقعاً فکر می‌کنید خدا با قوت خود شما را از چنگال دشمنتان رهانید تا در بیابان سردرگمی و سکوت، بی‌هدف آواره باشید؟ آیا هدف او همین بود؟ البته که نه – بیابان مکانی است که باید قبل از رسیدن به سرزمین وعده، سر راه خود به آن سر بزنید.

درست با شما همان کاری را کرد که با بیرون آوردن فرزندان خود از مصر و هدایت آنها به بیابان انجام داد. خدا شما را به بیابان هدایت کرده است، نه شیطان. او از این خشکسالی، هدف و نقشه‌ای آسمانی را دنبال می‌کند. او نخست ما را فروتن می‌سازد، سپس ما را می‌آزماید. او چنین می‌کند تا بتوانیم ذات حقیقی دل خود را بشناسیم.

خدا چگونه ما را فروتن می‌سازد؟ *"او شما را خوار و زبون ساخت و گرسنه گذاشت، و خوراکِ مَنّا را به شما خورانید"(تثنیه ۸: ۳)*. او باعث گرسنگی اسرائیلیان شد تا آنها را فروتن کند. اما سپس اعلام کرد که با منّا آنها را خوراک می‌دهد. چنین عملی ضد و نقیض به نظر می‌رسد. چطور می‌توانست با اینکه باعث گرسنگی آنها شده، همچنان آنها را با منا خوراک دهد؟

www.takbook.com

منّا بهترین غذایی بود که فرشتگان آن را در مِنوی خود داشتند! ایلیا در طول چهل روز سفر خود، دو تکه از آن را همراه داشت، ولی اسرائیلیان به فراوانی منا داشتند. پیکی آسمانی شش روز در هفته منا را برای آنها می‌آورد و به نحوی معجزآسا منای روز ششم تا روز هفتم باقی می‌ماند. آنها از روزی که خدا به آنها منا داد تا روزی که بر حاشیه سرزمین موعود اردوگاه زدند، حتا یک بار هم بی غذا نماندند.

پس چرا خدا گفت: "باعث گرسنگی شما می‌شوم؟" او درباره چه سخن می‌گفت؟ برای درک بهتر چنین موضوعی موقعیت آنها را در نظر داشته باشید. فرض کنید صبحانه یک تکه نان می‌خورید و شام هم تکه نانی دیگر و از کره، کره بادام زمینی، مربا، کالباس، تُن ماهی هم خبری نیست؛ فقط یک تکه نان. از چند روز یا چند هفته حرف نمی‌زنیم، بلکه چهل سال رژیم غذایی شما تشکیل شده از یک تکه نان!

وقتی شبان جوانان بودم، پنجاه و شش نفر از اعضای جوانان را به سفری خدمتی به کشور ترینیداد بردیم. این سفر ۸ روز طول کشید. کلیسای ترینیداد غذای ما را آماده می‌کرد و میزبان ما بسیار سخاوتمند بود ولی هر روز مرغ می‌خوردیم. مرغ را به روش‌های مختلف می‌پختند. مثلاً با برنج و سبزی‌های مختلف آن را مخلوط می‌کردند ولی باز هم مرغ بود.

بعد از ۸ روز مرغ خوردن، گرسنه چیز دیگری بودیم.

وقتی به خانه برگشتیم، یکی از پسرهای گروه از مادرش پرسید که شام چه دارند و مادر هم جواب داد: "مرغ!"، آن جوان هم با غرولند مادرش را وادار کرد تا برایش همبرگر بگیرد.

در ترینیداد بعد از هشت روز پیش خودمان می‌گفتیم که "از مرغ خوردن خسته شدیم"؛ تصور کنید اگر چهل سال چنین وضعی ادامه پیدا می‌کرد، چه حسی به ما دست می‌داد! چهل سال، نه چهل روز؛ آن هم با یک غذای یکنواخت! حالا می‌توانیم درک کنیم که خدا چگونه سبب گرسنه شدن آنها شده است. او آن چیزی را که آنها مشتاقش بودند، به آنها نداد، بلکه غذایی به آنها داد تا زنده و سالم بمانند.

چه شرایط دیگری سبب گرسنه شدن و اشتیاق آنها به چیزی که نداشتند شد؟ وقتی داستان را می‌خوانیم، خراب نشدن لباس‌ها و کفش‌های آنها و بودجه

www.takbook.com

بی‌پایان خانوادگی توجه ما را به خود جلب می‌کند. خوب، نظرتان درباره چهل سال پوشیدن یک لباس چیست؟ واقعاً کسل کننده است! مرکز خرید یا اینترنتی نیست که لباس جدید بخرند. چهل سال هر روز یک جفت دمپایی به پا می‌کنند.

بله، نیاز اساسی آنها رفع می‌شد، از گرما و سرما در امان بودند، ولی آنچه می‌خواستند را نداشتند.

یکنواختی منظره اطراف را هم در نظر داشته باشید، نه برای چند روز یا چند هفته، بلکه چهل سال یک منظره جلوی چشم آنها بود. فکر کنید که هر روز در بیابان یک کاکتوس، بوته خار و زمینی ترک خورده را ببینید. خبری از نهر روان، درختان انبوه، تاکستان‌های زیبا و دریاچه‌ای دل‌انگیز نیست.

احتیاجات آنها فراهم بود، اما آنچه می‌خواستند را در دست نداشتند. پس با توجه به چنین امری، این آیه را مجدد بررسی کنیم:

> "او شما را خوار و زبون ساخت و گرسنه گذاشت، و خوراکِ مَنّا را به شما خورانید که نه شما از آن خبر داشتید و نه پدرانتان، تا به شما بیاموزاند که انسان تنها به نان زنده نیست، بلکه به هر کلامی که از دهان خداوند صادر شود انسان زنده می‌شود." (تثنیه ۸: ۳)

خدا با از میان برداشتن آنچه امیال و اشتیاق آنان را خشنود و برآورده می‌ساخت، آنها را گرسنه نگه داشت، در حالی که همچنان نیازهای اساسی آنان را رفع می‌کرد. گرسنگی، آنها را در چنین آزمونی قرار داد: خدا می‌خواست آنها متوجه شوند که آیا او را می‌جویند یا هنوز در پی آن چیزی هستند که پشت سر رها کرده‌اند. آیا آنها تشنه عدالت او هستند یا آسایش و لذت را می‌خواهند؟ متاسفانه دل قوم اسرائیل در پی خدایی نبود که تنها خشنودی و اقناع کنندهٔ آنها بود. آنها در این آزمون نمره قبولی نیاوردند:

> "اما گروه مختلط و نااهلی که در میان ایشان بودند، به شدّت حرص خوراک داشتند، و بنی‌اسرائیل نیز باز گریان شده، گفتند: کیست که ما را گوشت بخوراند؟ یادِ آن ماهی ها که در مصر مفت می‌خوردیم، و یادِ آن خیارها و خربزه‌ها، و تره‌ها و پیازها و سیرها به خیر! اما اکنون جان ما خشک شده است، و در برابر چشمانمان تنها همین مَنّا است و بس." (اعداد ۱۱: ٤-٦)

www.takbook.com

نکاتی برای زنده ماندن در سفر بیابان

۳: گرفتن امور به دست خود

برای ما آمریکایی‌ها که کارآفرین و فعال هستیم، یکی از وسوسه‌های بیابان این است که دست به اقدامی بزنیم تا تغییری ایجاد شود. وقتی به نظر می‌رسد که خدا رفته و میلیونها کیلومتر دور است، وقتی که تلاش های نجیبانه ما برای پادشاهی بی‌فایده هستند، وقتی که نتیجه ساعت‌ها دعا فقط درد زانو است، شاید وقتی با این شرایط روبه رو شویم برای ایجاد تغییر دست به کارهایی بزنیم. که این اصلاً ایدهٔ خوبی نیست. در بیابان اتفاق خاصی نمی‌افتد؛ با کمی آب و رژیمی یکنواخت زندگی خود را ادامه می‌دهیم. در بیابان یاد می‌گیریم که زندگی فراتر از آن چیزی است که انجام می دهیم و یا داریم. ما در بیابان خدا را صمی‌مانه می‌شناسیم و خواسته‌های او را هر روزه به جا می‌آوریم.

در یکی از دوره‌های بیابان خود من، هر روز مثل یک هفته و هر هفته، مثل یک ماه می‌گذشت؛ چون رویایی خاص و یا انگیزه و اشتیاقی نداشتم. با این حال باید راه خود را ادامه می‌دادم. باید ادامه می‌دادم، کلام خدا را از دلم بیرون می‌کشیدم، به بهترین شکل خدمت می‌کردم و کاری از روی ناشکیبایی انجام نمی‌دادم. باید مدام به خودم یادآوری می‌کردم که دقیقاً جایی هستم که خدا می‌خواهد. او وقت تلف نمی‌کرد و به وعده‌های خود عمل کرد.

و قطعاً بیابان جایی نیست که خود را به نوعی ترقی دهید! یادتان باشد که در حال پاک و آماده شدن هستید، پس باید سعی کنید که پایدار باشید و در مقابل وسوسه گناه مقاوت کنید.

در شاهراهی که خدا در بیابان ساخته است، همیشه باید در کنار او بدوید. هرگز سعی نکنید از او جلو بزنید، چون به نظر آرام می‌دود!

آنها آنچه را که در مصر جا گذاشته بودند، به یاد آوردند؛ جایی که زندگی در بردگی و ظلم، برتر از زندگی در بیابانی که خدا آنها را بدان هدایت کرده بود، به نظر می‌رسید. قوم برای تکه گوشتی غر می‌زدند و شکایت می‌کردند و خدا صدای آنها را شنید:

www.takbook.com

"پس آنچه خواستند بدیشان عطا فرمود، اما لاغری در جان‌های ایشان فرستاد... تا توانستند خوردند و سیر شدند، زیرا آنچه را در هَوَسش بودند بدیشان داد. اما پیش از آنکه هوس آنها ارضا شود، و در حالی که خوراک هنوز در دهانشان بود، خشم خدا بر ایشان مشتعل گردید." (مزامیر۱۰۶: ۱۵؛ ۷۸: ۲۹– ۳۰)

آنها آنچه می‌خواستند را به بهایی سنگین به دست آوردند. گوشت بلدرچین برای آنها ضعف جان را به همراه داشت. ضعف و لاغری توان آنها را کاهش داد و نتوانستند از این آزمون سربلند بیرون آیند و هرگز به سرزمین وعده نرسیدند! گناه آنها این نبود که گوشت می‌خواستند، بلکه نیت آنها از این تقاضا اشکال داشت. چنین درخواستی نشان از نارضایتی دل آنها از خدا و طریق‌های هدایت و رفع شدن نیاز آنها توسط او بود و همچنین میل آنها را نسبت به زندگی‌ای نشان می‌داد که در مصر پشت سر رها کرده بودند. آنها اکنون زندگی سابق خود را خوشایند می‌دانستند و بردگی خود را در آن سرزمین فراموش کرده بودند.

این درس باعث هوشیاری همه ماست: اگر فقط به دنبال فواید جانبی وعده باشیم و وعده‌دهنده را نجوییم، قوت لازم برای دوران بیابان در زندگی را نخواهیم داشت. به یاد آوردن خوشی‌های قدیم، اجتناب ناپذیر است ولی دیدگاه درست این است که آن روزها، دوران خوبی نبودند؛ چراکه ما در اسارت بودیم.

جستن و طلبیدن خدا به خاطر آنچه که به ما می‌دهد یا آنچه برایمان انجام می‌دهد، امری متفاوت نسبت به طلبیدن او برای خود اوست. انتخاب اول، به سود ماست و انگیزه‌های خودخواهانه ما در بهترین حالت باعث رابطه‌ای بچگانه با خدا می‌شوند. اما جستن خدا برای آنچه که هست، رابطه‌ای صمیمانه و قوی ایجاد می‌کند که ما در اصل مایل بدان هستیم.

قحطی تقدس

درست همان‌طور که انتظار می‌رود زندگی کردن در بیابان، با کمبود منابع همراه است. زمانی است که از نظر احساسی، جسمانی یا مادی فقط نیاز شما رفع می‌شود و آنچه می‌خواهید را به دست نمی‌آورید. خدا نیازهای اساسی ما را رفع

www.takbook.com

می‌کند و در بیابان نان روزانه را به ما می‌دهد، ولی از فراوانی خبری نیست.

اصطلاحاً وقتی اوضاع خوب پیش می‌رود، می‌گوییم بر زین سوار هستیم؛ اما در بیابان اسبی نیست که زین داشته باشد. گذر از بیابان، شامل گذر کردن از محرومیت‌های مختلف است. زمانی است که باید نیاز جمع را بر خواسته خود ترجیح دهید. خدا در بیابان از نیاز روحانی شما آگاه است و شاید خودتان فکر نکنید که چنین نیازی دارید! او به موقع نیاز ما را رفع می‌کند و لزوماً زمان‌بندی او باب میل ما نیست.

هدف از بیابان پاک شدن و قوت یافتن ماست. ما باید جویای دل خدا باشیم، نه آنچه را که برایمان تدارک می‌بیند. سپس وقتی به دوران فراوانی می‌رسیم، فراموش نخواهیم کرد که خداوند خدای ما فراوانی به ما بخشیده تا با ما عهدی ببندد(تثنیه ۸: ۲– ۱۸).

مشکل اساسی ما این است که تعریفی که از نیازها و خواسته‌های خود داریم، با واقعیت متفاوت است. ما خواسته‌های خود را "نیاز" می‌دانیم، در صورتی که ربطی به هم ندارند. شاید بسیاری از ما باید هنوز آنچه را که پولس گفته، یاد بگیریم:

> "این را از سر نیاز نمی‌گویم، زیرا آموخته‌ام که در هر حال قانع باشم. معنی نیازمند بودن را می‌دانم، نیز معنی زندگی در وفور نعمت را. در هر وضع و حالی، رمز زیستن در سیری و گرسنگی، و بی‌نیازی و نیازمندی را فرا گرفته‌ام. قدرت هر چیز را دارم در او که مرا نیرو می‌بخشد." (فیلیپیان ٤: ۱۱– ۱۳)

پولس به واسطه قوت مسیح آموخت که در دوران بی‌حاصلی، می‌تواند به اندازهٔ دوران فراوانی، خشنود و قانع باشد. ما متاسفانه به نظر هنوز در کلیسای غربی قناعت را نیاموخته‌ایم؛ چون بسیاری از ما که در فراوانی به سر می‌بریم، به اندازهٔ افرادی که از آن بی بهره اند، قانع و خرسند نیستیم. اگر آنچه را که احساس می‌کنیم حق ماست، صاحب نشویم، احساس محرومیت به ما دست می‌دهد. ما ایمان و روحانیت مردم را با مایملک، میزان موفقیت و وضعیت اجتماعی آنها می‌سنجیم و از ارزش های شخصیتی و ایمانی آنها چشم پوشی می‌کنیم.

فرزندان اسرائیل، مصر را با غنائم بسیار ترک کردند. آنها با خود نقره، طلا

www.takbook.com

و تن‌پوشهای گران قیمت داشتند. ولی فلزات ارزشمند را برای ساخت بت در بیابان به کار بردند و با بر تن کردن لباس‌های نفیس، به خود بالیدند و جلوی بتها رقصیدند. واضح است که این دارایی‌ها نشان از قدوسیت و خشنودی خدا از آنها نبود. فقط دو نفر از کسانی که در خروج اولیه با اسرائیلیان همراه بودند، وارد سرزمین موعود شدند؛ فقط یوشع و کالیب وارد آن سرزمین شدند، چون روحی سرشار از اطاعت خدا داشتند(اعداد ۱٤: ۲٤).

اگر ما یکدیگر را بر اساس آنچه داریم می‌سنجیم، به جای آن که به آنچه هستیم بنگریم، نشان از این است که سامانه ارزشی ما منحرف شده است.

از طرفی دیگر، گاهی وقتی ایمانداران به فراوانی مالی یا حتا مقام رهبری و نفوذ می‌رسند، چنین اتفاقی را اجازه‌ای از سوی خدا می‌دانند تا هر طور که می‌خواهند رفتار کنند! آنها هر چه می‌خواهند را می‌خرند و هر طور که مایل هستند، پولشان را خرج می‌کنند یا از مقام خود برای ایجاد نفوذ به سود خود بهره می‌برند. کسانی که این‌طور رفتار می‌کنند، اغلب کسانی هستند که دوران بی‌حاصل بیابان را به بدی طی می‌کنند. اما در اصل برکات مالی و نفوذ سیاسی باید توکل انسان را به خدا بیشتر کند تا به دنبال اهداف و هدایت او باشد.

نگرش عیسا را در خدمت خود در نظر بگیرید. او انگیزه‌های خودخواهانه نداشت. او گناهان، بیماری و مجازات مرگ ما را بر خود گرفت. او آسایش ما را به راحتی خود ترجیح داد، گرچه گناهی نداشت. هدف عیسا از خدمت و زندگی، خدمت به خود نبود، بلکه می‌خواست از خودش بگذرد! او به واسطه انکار خود، بزرگ‌ترین هدیه؛ یعنی حیات جاویدان را به ما بخشید.

چنین بلوغ شخصیتی ای، زمانی توسط خدا در ما شکل می گیرد که در بیابان هستیم. بیابان جایی است که ثمرهٔ روح در آن پرورش می‌یابد. اشتیاق شناخت او دانه را آب می‌دهد و در همین حین یاد می‌گیریم چطور مثل او قدم برداریم.

www.takbook.com

www.takbook.com

۴

رابطه

"بسیار شگفت‌انگیز است آن هنگام که حیات درونی ما رو به راه می‌شود و بسیاری از مشکلات، بی هیچ زحمتی رفع می‌شوند."

– **ای.دابلیو توزِر**

"اگر مرا دوست بدارید، احکام مرا نگاه خواهید داشت."

– **یوحنا** ۱۴: ۱۵

www.takbook.com

خدا از این که ما را به آرامی به سوی بیابان هدایت کند، چه هدفی دارد؟ ما برخی از فواید بیابان را بررسی کردیم و در ادامه به موارد بیشتری اشاره می‌کنیم، اما در اینجا این سوال مطرح است که آیا خدا از دوران بیابان ما سودی می‌برد؟ بله. او مشتاق صمیمیت و ترقی سطح رابطه ما با خودش است. متاسفانه به نظر می‌رسد بسیاری از ما در رابطه با خداوندمان، بیشتر به فکر سود خود هستیم و با این کار اجازه می‌دهیم اشتیاقمان فروکش کند.

من هنگام نامزدی با لیزا حسابی عاشق پیشه بودم. مدام به او فکر می‌کردم و دست به هر کاری می‌زدم تا پنج دقیقه او را بیشتر ببینم. اگر چیزی لازم داشت، سوار ماشین می‌شدم تا آن را برایش بگیرم.

یادم می‌آید که یک بار تقریباً پنج ساعتی با هم در خانه پدر و مادر او بودیم. اما متاسفانه بعد از پنج ساعت آنجا بودن، بالاخره باید می‌رفتم. تقریباً بعد از اینکه از خانه آنها رفتم، لیزا به من زنگ زد و با صدای شیرین و دلبرانهٔ خود گفت: "عزیزم، کتت رو جا گذاشتی!"

خبری از این بهتر نمی‌شد. بی‌مکث و هیجان زده جواب دادم: "خوب، پس باید برگردم و کتم رو ببرم!"

رفتم و سه یا چهار ساعت دیگر هم با هم بودیم. روز عالی‌ای بود.

www.takbook.com

آن روزها اگر به من زنگ می‌زد و نصف شب می‌گفت: "هوس بستنی کردم"، جواب می‌دادم: "ده دقیقه دیگر آنجا هستم، فقط چه طعمی می‌خواهی؟". تمام روز به دنبال فرصت و دلیلی بودم تا با او وقت بگذرانم. مایهٔ مسرتم بود که هر کاری را می‌خواست، برایش انجام دهم؛ چون به شدت عاشق او بودم. آن کارها را به این خاطر که به او ثابت کنم دوستش دارم، انجام نمی‌دادم بلکه به خاطر دوست داشتنش آن کارها را انجام می‌دادم.

لازم نبود خودم را مجبور کنم تا با دیگران در مورد او حرف بزنم... هرکس که گوش شنوایی داشت، آواز ستایش او را از من می‌شنید. اگر صحبتم با کسی کمی سرد می‌شد، خیلی طبیعی حرف لیزا را وسط می‌کشیدم و از اینکه قرار بود با هم ازدواج کنیم، حرف می‌زدم. خلاصه مردی عاشق بودم!

چند سال بعد از ازدواجمان، توجهم به کارهای دیگری جلب شد. کارهایی مثل ورزش، فعالیت‌های مختلف با دوستان و کار کلیسایی. وقت گذراندن با لیزا برایم سخت بود و زیاد به او فکر نمی‌کردم. هدیه گرفتن برای او فقط مختص به کریسمس‌ها، سالگرد ازدواج و تولدش می‌شد و حتا بعضی وقتها آن هم نادیده گرفته می‌شد. حتا یک بار روز ولنتاین، یادم رفت برایش هدیه بگیرم. دلش شکست. جز معذرت خواهی کار دیگری از من برنمی‌آمد. واقعیت غم‌انگیز این بود که من برای دیدن نشانه‌های فصول مختلف زندگی مشترک نابالغ بودم. اتحاد ما دچار تنش شده بود؛ عشق اولیه ما در حال مردن بود!

بسیار شاکرم که خدا در نهایت توجه مرا جلب کرد و مسیر دلم را تغییر داد. خدا اجازه داد که ببینم چقدر خودخواه شده‌ام. او با فیض خود، شعله عشق ما را مشتعل کرد و ازدواجمان را شفا داد.

چنین اتفاقی می‌تواند در رابطه ما با خدا هم بیفتد. بسیاری از پیروان مسیح به کنج دنج یا به زمینی هموار می‌رسند و به جای پیشرفت، بیشتر سعی می‌کنند شرایط کنونی را تثبیت کنند. دیگر خدا را نمی‌جویند. آنها استانداردهای روحانی خود را طبق مقایسه خود با دیگران یا آنچه که احساس می‌کنند درست است، تعیین می‌کنند. پس در این نقطه عمیقاً جستن و طلبیدن خدا به عنوان یک شخص را کنار می‌گذارند. تمرکز آنها جلب وظایف روزانه، کسب موفقیت و مسائل زندگی می‌شود. آنها در چنین موقعیتی بیشتر به دنبال برکات خدا هستند تا شناختن او.

www.takbook.com

دل آنها منحرف می‌شود و از خدا به سوی خود تغییر جهت می‌دهد. آنها ممکن است روابط "مسیحی" خود را گسترش دهند و در کلیسا اسم و رسمی به هم زنند، اما دیگر مشتاق آن کسی نیستند که به آنها حیات می‌بخشد.

وقتی ما به جای اینکه به دنبال رابطه صمیمانه با خدا باشیم زمان خود را صرف طلبیدن فواید و برکات او می‌کنیم، به راحتی از مسیر درست گمراه می‌شویم. بیایید صادق باشیم، ما برای اینکه وقت بسیار به دعا می‌دهیم، به خود مفتخر هستیم. ولی اگر می‌توانستیم از زاویه دید او خود را ببینیم، می‌فهمیدیم که بیشتر قصد استفاده کردن از او را داریم. ما با چنین عملکردی، او را به منشا کمک تقلیل می‌دهیم. ولی خدا آن‌قدر ما را دوست دارد که نمی‌خواهد فریب‌خورده باقی بمانیم. او آنچه را که برای جماعتی که دنبال عیسا بود، انجام داد، برای ما نیز انجام می‌دهد:

> «روز بعد، جماعتی که آن سوی دریا مانده بودند، دریافتند که به‌جز یک قایق، قایقی دیگر در آنجا نبوده است، و نیز می‌دانستند که عیسا با شاگردانش سوار آن نشده بود، بلکه شاگردان به تنهایی رفته بودند. آنگاه قایق های دیگری از تیبِریه آمدند و نزدیک جایی رسیدند که آنها پس از شکرگزاریِ خداوند، نان خوَرده بودند. چون مردم دریافتند که نه عیسا آنجاست و نه شاگَردانش، بر آن قایق ها سوار شدند و در جستجوی عیسا به کَفَرناحوم رفتند. چون او را آن سوی دریا یافتند، به وی گفتند: «استاد، کِی به اینجا آمدی؟» عیسا پاسخ داد: «آمین، آمین، به شما می‌گویم، مرا می‌جویید نه به سبب آیاتی که دیدید، بلکه به سبب آن نان که خوردید و سیر شدید.» (یوحنا ٦: ٢٢- ٢٦)

عیسا انگیزه واقعی اعمال ما را می‌داند. وقتی این جماعت برای جستن او آمدند، او دریافت که بیشتر به دنبال برکتی دیگر(غذایی مجانی) هستند تا دیدن او و درک نشانه‌ها. نشانه، مسیر را مشخص می‌کند یا اطلاعات ارائه می‌دهد، ولی به خودش اشاره نمی‌کند. عیسا متوجه بود که آن جماعت به خاطر اینکه نشانه‌هایی از خود را بر آنها آشکار کرده بود، او را دنبال نمی‌کنند بلکه فقط به دنبال پر کردن شکم های خود هستند.

آیا کسی را می‌شناسید که فقط وقت نیاز یا وقتی چیزی می‌خواهد به شما زنگ می‌زند؟ یا بدتر از آن، آیا تا به حال کسی را در زندگی خود داشته‌اید که

www.takbook.com

فقط می‌خواسته به خاطر سود خود دوست شما باشد ــ فوایدی مثل نفوذ، پول و مادیات دیگر؟ این اشخاص خالصانه نگران شما نیستند یا نسبت به شما محبت ندارند، فقط برای مدتی از طریق شما به هدف خود می‌رسند. وقتی به این شکل از شما سوءاستفاده می‌شود، *دردناک* است!

نگرش خودخواهانه در جامعه و بدن مسیح جا باز کرده است. بسیاری از افراد در کلیسا ناراضی هستند و محبت آنها نسبت به مسیح سرد شده است. آنها خداوند را به خاطر سودی که قرار است به آنها برساند، خدمت می‌کنند نه آن کسی که هست. پس تا وقتی که خدا آنچه را می‌خواهند، برایشان فراهم می‌کند، خوشحال و نسبت به خدمت خود هیجان زده هستند. اما وقتی با مشکلات روبه‌رو می‌شوند و زندگی سخت می‌شود، انگیزه‌های اصلی دل آنها آشکار می‌شود.

تمرکز بر خود قطعاً شکایت به همراه دارد. چرا؟ چون مشکلات یا سختی‌ها اجتناب ناپذیر هستند و خودخواهی آنها را تقویت می‌کند. وقتی مشکلات ادامه می‌یابند، شکایت کردن هم ادامه پیدا می‌کند. فرزندان اسرائیل نیز چنین الگویی را در رفتار خود نشان دادند. وقتی خداوند آنها را از زیر دست ظالم فرعون مصر رهانید، مردم شادی کردند:

> "آنگاه مریم نبیّه، خواهر هارون، دف به دست گرفت و همهٔ زنان دف در دست و رقص‌کنان از پی او بیرون آمدند. مریم به ایشان چنین سرایید: خداوند را بسرایید، زیرا شکوهمندانه پیروز شده است؛ اسب و سوارش را به دریا افکند." (خروج ۱۵: ۱– ۲)

حالِ قوم از این بهتر نمی‌شد. آنها تحت تاثیر عظمت خدا، قدرت معجزه‌آسا و نیکویی او قرار داشتند، هنگامی که آنها را از دستان اسارتگر دشمن رهایی می‌داد. با این حال تنها سه روز بعد وقتی که با آب تلخ صحرای شور روبه رو شدند، شکایت کردند و پرسیدند: "چه بنوشیم؟"(خروج ۱۵: ۲۴). چنین حرفی منطقی نیست. آیا خدایی که دریای سرخ را باز کرد، نمی‌توانست آب نوشیدنی برای آنها فراهم کند؟ آیا موسا همان پیشوای قهرمان سه روز پیش نبود؟

خدا به راستی آب را شیرین کرد. اما خاطرهٔ این معجزه، سریع کمرنگ شد. چند روز بعد، مردم باز شکوه‌کنان خواستار غذا بودند. آنها زیر لب می‌گفتند:

www.takbook.com

"کاش در همان سرزمین مصر به دست خداوند مرده بودیم!" واقعاً؟! آیا ساختن خشت در حالی که نگهبانان به کمرشان شلاق می‌زدند، بهتر بود؟!

"در آن صحرا، جماعتِ بنی‌اسرائیل جملگی بر ضد موسا و هارون زبان به شکایت گشودند. بنی‌اسرائیل بدیشان گفتند: کاش در همان سرزمینِ مصر به دست خداوند مرده بودیم! آنجا گِرد دیگ های گوشت می‌نشستیمَ و نانِ سیر می‌خوردیم؛ ولی ما را به این بیابان آورده‌اید تا همگیِ این جماعت را از گرسنگی بکشید." (خروج ۱۶: ۲- ۳)

در اوقات دشوار بیابان، وقتی شکایت‌ها بالا می‌گیرند، اغلب اشاره‌ها به سمت رهبران، اعضای خانواده، دوستان، دشمنان و حتا دولت است. اکثر ما (از روی

نکاتی برای زنده ماندن در سفر بیابان

۴: برنامه خود را مشخص کنید

در یکی از نخستین تجربیات بیابان خود، به سختی مثبت‌اندیشی خود را نگه داشته بودم، چون به نظر می رسید قرار نیست چیزی تغییر کند. در واقع این انتظار نبود که مرا آزار می‌داد، بلکه دردی که حین انتظار می‌کشیدم، باعث آزارم بود. من از موقعیت آزاردهنده ای خسته شده بودم که به نظر می‌رسید مانعی برای تحقق رویایی است که خدا به من بخشیده بود و آن چیزی جز سفرهای دائمی و موعظه کردن نبود. خداوند به من گفته بود که از بیابان، برای پاک کردنم استفاده می‌کند. اما باز روزی که با خداوند سر و کله می‌زدم که چرا «بیابان آن قدر طول کشیده» خداوند به من یادآوری کرد: "می‌خواهم ببینم آیا مرا خدمت می‌کنی یا رویایت را!"

وای! حرف او توجه مرا به خود جلب کرد! باید هم به خوبی فکر می‌کردم و هم دعا می‌کردم که آیا برنامه من بشارت انجیل به سراسر دنیاست یا هدفی بسیار بهتر که مطیعانه به او اعتماد کنم و منتظر شنیدن کلامش برای حرکت کردن بمانم. فقط در این صورت با خواسته‌های او هماهنگ می‌شدم.

بنابراین حرف من این است که اجازه ندهید رویایی که خدا به شما بخشیده، اولویت بالاتری از زندگی کردن در حضور او داشته باشد و فقط انجام آن چیزی باشد که خدا از شما می خواهد.

www.takbook.com

ترس) خدا را منشا مشکلات نمی‌دانیم. پس به همین منوال، قوم اسرائیل نیز به موسا و هارون شکایت می‌کردند، ولی بی‌شک آنچه در ذهن داشتند این بود که خداوند روی ما را زمین زد! موسا چون اصل حرف آنها را فهمید، آنان را فراخواند: *"شما نه از ما، بلکه از خداوند شکایت کرده‌اید." (خروج ۱۶: ۸)*

بیابان هر نوع انگیزه دل را آشکار می‌کند؛ چه خودخواهانه باشند و چه از خودگذشته.

از روح‌القدس بخواهید آنچه را که در دل شما می‌گذرد و شما را به جلو می‌کشاند، بر شما آشکار سازد. چه طرز فکر یا رفتارهایی شما را در اسارت "مصرتان" نگه می‌دارد یا باعث می‌شود در دوران بیابان خود شکایت کنید؟ برای سلامت آینده شما حیاتی است که نسبت به تادیب محبت آمیز او صادق و پذیرا باشید.

خبر خوش این است که هیچ چیز ما را از توبه و تغییر شرایط دلمان بازنمی‌دارد! ما در یک لحظه می‌توانیم از غر زدن دست برداریم و در پی رابطه با خدا باشیم و دیگر او را وسیله ندانیم.

آن موقع است که خدا از روی محبت خود، ما را به بیابان می‌فرستد.

خدا بیش از یک راه حل است

فرزندان اسرائیل به دنبال خود خدا نبودند، پس نمی‌توانستند راه‌های او را بشناسند. کارهای عظیم خدا آنها را به هیجان می‌آورد ولی هر وقت خبری از اعمال فراطبیعی او نبود، قوم اسرائیل گمراه می‌شدند. تنها فواید نجات، آنها را ارضا می‌کرد. آنها مشتاق شناخت صمیمانه خدا نبودند.

روزی خدا در بیابان به موسا گفت تا به قوم بگوید که خود را پاک کنند چون او می‌خواست به کوه سینا بیاید و با آنها سخن بگوید؛ درست همان‌طور که قبلاً با موسا سخن گفته بود. اگرچه وقتی آن روز فرارسید و خداوند شکوه و جلال خویش را نمایان ساخت، قوم نتوانستند آشکار شدن عظمت او را تحمل کنند:

> "چون قوم رعد و برق را دیدند، و آواز کَرِنا را شنیدند، و کوه را که پر از دود بود مشاهده کردند، جملگی به خود لرزیدند. آنها دور ایستادند و به موسا

www.takbook.com

گفتند: تو خود با ما سخن بگو و ما خواهیم شنید، اما خدا با ما سخن نگوید، مبادا بمیریم." (خروج ۲۰: ۱۸– ۱۹)

به عبارت دیگر، آنها به اعتراض به موسا گفتند: "تو خود با خدا سخن بگو و بعد برای ما تعریف کن که چه گفته و ما آن کار را انجام می‌دهیم"(برداشت آزاد)، آنها بدون این که با خدا رابطه‌ای داشته باشند، دوباره در پی سود و منفعتی بودند تا امیال خودخواهانه خود را ارضا نمایند. شاید هم نیت آنها خوب بوده و فقط قصد نگاه داشتن کلام خدا را داشتند، ولی بدون رابطه‌ای صمیمی و تنگاتنگ با او نمی‌توانستند به این مسیر ادامه دهند.

اسرائیلیان به جای اینکه جویای رابطه با خدا باشند، به دنبال پاسخی برای مشکلات خود می‌گشتند و همان‌طور که می‌دانید خدا ده فرمان را به آنها عطا کرد! اما این کار هم مشکلی را حل نکرد. نسلی پس از نسلی دیگر از این قوم ثابت می‌کردند که در نگه داشتن این فرامین عاجز هستند.

نسل امروز ما چطور؟ چه تعدادی از ما صادقانه تلاش می‌کنند تا راه‌های خدا را حفظ کنند؟ ما سوگند می‌خوریم و وعده‌هایی را می‌دهیم که به آنها عمل نمی‌کنیم و این وعده‌ها آن‌قدر بر شانه‌های ما سنگینی می‌کنند که دیگر به زحمت دست خود را به دعا بلند می‌کنیم. ما نهایتاً از شبانان، همسرمان، دوستان یا وبلاگ‌نویس مورد علاقه خود کمک می‌خواهیم به این امید که آنها هم مثل ما جویای خدا و بهبود رابطه با او هستند. ما هم درست مانند فرزندان اسرائیل سعی می‌کنیم کلام خدا را که همان فرامین او هستند، بدون حفظ رابطه‌ای حیات‌بخش و شخصی با او نگه داریم. عیسا در یوحنا ۱٤: ۲۱ می‌گوید: *"آن که احکام مرا دارد و از آنها پیروی می‌کند، اوست که مرا دوست می‌دارد؛ و آن که مرا دوست می‌دارد، پدرم او را دوست خواهد داشت و من نیز او را دوست داشته، خود را بر او ظاهر خواهم ساخت."*

من قبلاً این آیه را می‌خواندم و فکر می‌کردم که خداوند می‌گوید: *"یوحنا، اگر احکام مرا نگاه داری، محبت خود را به من ثابت می‌کنی."* سپس روزی خدا به من گفت که این آیه را مجدد بخوانم. وقتی خواندن این آیه را تمام کردم، خدا به من گفت: *"هنوز آنچه می‌خواهم به تو بگویم را متوجه نشده‌ای ــ دوباره بخوان!"* این وضع، نُه یا ده بار ادامه داشت.

www.takbook.com

در نهایت فریاد زدم: *"خداوندا، غفلت مرا ببخش؛ نشان بده که چی می‌خواهی به من بگویی!"*

خداوند گفت: *"جان، نمی‌گویم که اگر فرامین مرا نگاه داری، محبت خود را به من ثابت کرده‌ای، بلکه الان هم می‌دانم که مرا دوست داری یا نه! حرف من این است که اگر کسی عاشقانه مرا دوست داشته باشد، می‌تواند فرامین مرا نگاه دارد!"*

فهمیدم! پای رابطه در میان است نه شریعت! من این آیه را بیشتر فرمان یا شریعت می‌دانستم. خدا می‌خواست اهمیت *رابطه* را برایم آشکار سازد.

- خدا را نمی‌توان از طریق قوانین و مقررات شناخت.
- خدا را نمی‌توان در روش ها یافت.
- خدای قادر مطلق را نمی‌توان در حد یک دستورالعمل تقلیل داد!

ولی همچنان بسیاری از ما چنین باوری در مورد خداوند داریم. ما رابطه خود را با خدا با "شریعت و دستورالعمل‌ها" معاوضه می‌کنیم؛ دستورالعمل‌ها یا قوانینی همچون هفت قدم به سوی زندگی شاد، برنامه چهار مرحله‌ای نجات، پنج جنبه رابطه موفق، روش اثبات شده برای پاسخ دریافت دعا و الی آخر. اگر ما این چنین به خدا نزدیک شویم، جای سوال نمی‌ماند که مقابله کردن با گناه بسیار سخت خواهد بود.

خدا، روشی تازه برای کمک به خودمان نیست! او خدای زنده‌ای است که در فرزندان خود یعنی من و شما، ساکن می‌شود. او می‌خواهد ما را بشناسد و در آنچه هستیم و می‌کنیم دخالت داشته باشد! چنین امری رابطه‌ای عمیق و پر احساس را الزامی می‌داند، اما گرایش انسان به سوی کمرنگ کردن محبت نخستین خود است. با در نظر گرفتن چنین امری متوجه می‌شویم که چرا عیسا می‌گوید:

> "امّا این ایراد را بر تو دارم که محبتِ نخستینِ خود را فرو گذاشته‌ای. به یاد آر که از کجا سقوط کرده‌ای. پس توبه کن و اَعمالی را به جا آور که در آغاز به جا می‌آوردی. چه اگر توبه نکنی، خود خواهم آمد و چراغدانت را از آنجا که هست برمی‌گیرم." (مکاشفه ۲: ٤– ٥)

www.takbook.com

بر خلاف قوم اسرائیل، موسا راضی نبود که از دور خدا را پرستش کند. او وقتی روی خدا را دید، عقب نکشید بلکه به جلو پیش رفت. در کتاب خروج ۲۰: ۲۱ نوشته شده: "پس قوم از دور ایستادند و موسا به تاریکیِ غلیظ که خدا در آن بود نزدیک شد". اگرچه موسا رهبر قدرتمند و پرنفوذ قومی سه میلیون نفره بود؛ مردی که در شگفت‌انگیزترین نشانه‌ها و معجزات عهد عتیق نقش داشت، اما می‌دانست که تنها این امور سبب رضایت او نمی‌شوند. دعای او را پس از تجربه کردن این نشانه‌ها و شگفتی‌ها بررسی کنید:

> "اگر در نظرت فیض یافته‌ام، تمنا دارم راه‌های خود را به من بیاموزی تا تو را بشناسم و همچنان در نظرت فیض یابم... اگر روی تو با ما نیاید، ما را از اینجا مبر... تمنا اینکه جلال خود را بر من بنمایی."(خروج ۳۳: ۱۳– ۱۸)

خدا پیشنهادی عالی به موسا داد. خدا وسط بیابان برهوت به او گفت که برود و قوم را به سرزمین وعده بیاورد. او حتا پیشنهاد داد که فرشته منتخب خود را بفرستد تا در این مسیر از آنها مراقبت نماید. او نیکویی آن سرزمین را به موسا یادآوری می‌کند – نهر و شیر عسل، سرشار از غنائم زیبا، باغ‌ها و باغچه‌ها. وقتی موسا این را شنید، پیشنهاد سخاوتمندانه خدا را رد کرد. به عبارت دیگر موسا اعلام می‌کند "من حضور تو را به این وعده‌ها ترجیح می‌دهم، نمی‌خواهم بدون حضور تو، این وعده‌ها متعلق به من باشند." مطمئنم خدا از اشتیاق موسا خشنود شد.

موسا بیش از این مشتاق حضور خدا بود و جسورانه استغاثه می‌کند: *"تمنا دارم راه‌های خود را به من بیاموزی تا تو را بشناسم"(خروج ۳۳: ۱۳)*. ما اگر می‌خواهیم خدا را بشناسیم، باید راه‌های او را بیاموزیم! او راه‌های خود را بر کسی آشکار می‌کند که جویای دل اوست و فقط دنبال قدرت یا رفع نیاز خود توسط او نیست: *"ولی کسانی که خدای خویش را می‌شناسند نیرومند بوده، دست به عمل خواهند زد." (دانیال ۱۱: ۳۲)*.

وقتی وارد خدمت شدم، تقریباً هر روز صبح یک یا دو ساعت را به دعا اختصاص می دادم و به این شکل دعا می‌کردم: "خدایا از من برای نجات جان‌ها، شفای مریضان و بیرون راندن شریر استفاده کن!" مدام همین دعا را با کلمات

www.takbook.com

متفاوت تکرار می‌کردم. فریاد برآوردن برای چنین خدمت دور از دسترسی، حس ازخودگذشتگی به من القا می‌کرد.

بعد از مدتی خداوند با من سخن گفت: "پسرم، دعای تو خودخواهانه است و هدف را نشانه نمی‌گیرد!" سخن خدا مرا به عقب نشینی واداشت.

خداوند از من پرسید: *"چه انگیزه‌ای از انجام این کارها داری؟ فقط در دعایت می‌گویی از من برای این کار و آن کار استفاده کن. موضوع دعا، خودت هستی. هدف من از خلقت نجات جانها، بیرون کردن شریر یا شفا دادن مریضان نبود. من تو را برای رابطه‌ای صمیمی و نزدیک با خود خلق کردم."*

سخن او مرا لرزاند. سپس چیزی را به من نشان داد که هرگز فراموش نمی‌کنم: *"یهودا هم به نام عیسا مردم را شفا می‌داد و آزاد می‌کرد!"* بله، عیسا دوازده شاگرد، از جمله یهودا را برای خدمت روانه کرد، کسی که بعدها به او خیانت کرد. پس دریافتم که تمرکز من نادرست بوده است. هدف خدا برای ما –پاداش آسمانی او– شناخت عیسای مسیح است. (فیلیپیان ۳: ۱۰).

چند سال بعد لیزا هم چنین دعایی کرد تا برای جلسه‌ای آماده شود. او و خدا با یکدیگر مصاحبتی داشتند. خدا به لیزا گفت: "لیزا، من از اشخاصْ استفاده نمی‌کنم، آنها را مسح می‌کنم و شفا می‌دهم، آنها را تبدیل می‌کنم و به شباهت خود در می‌آورم، ولی از آنها استفاده نمی‌کنم!" خدا در ادامه از لیزا پرسید: "لیزا، تا حالا دوستی از تو استفاده کرده است؟"

لیزا هم جواب داد: "بله"

خدا باز پرسید: "چه حسی به تو دست داد؟"

لیزا گفت: "احساس کردم انگار دوستم به من خیانت کرده است."

خدا در ادامه گفت: "بسیاری از خادمان استغاثه کنان از من می‌خواهند که از آنها استفاده کنم. به من می‌گویند: "از من استفاده کن تا تأثیرگذار باشم و مردم را نجات دهم!" پس من هم این کار را کردم و مشتاق دل آنها بودم ولی آنها مشغول خدمت شدند. هرگز زحمت نکشیدند تا راه‌های مرا یاد بگیرند، پس از عطایایی که به آنها بخشیدم، استفاده کردند تا پادشاهی خود را بنا کنند. وقتی مشکلات به سراغ آنها آمد، نزد من فریاد برآوردند ولی از این که به دعای آنها طبق زمان بندی آنها و طریقی که می‌خواستند پاسخ ندادم، از من ناراحت شدند. احساس

www.takbook.com

کردند که از آنها استفاده کرده‌ام و از من عصبانی شدند. آنها سقوط کردند، چون مرا نمی‌شناختند."

شما درباره زنی که فقط می‌خواهد با شوهرش صاحب فرزند شود و اصلاً تمایلی ندارد که شخصاً شوهر خود را بشناسد، چه فکری می‌کنید؟ آن زن به دست و پای شوهرش میافتد و می‌گوید: *"وای همسرم، از من استفاده کن تا برای تو بچه‌ای بیاورم! لطفاً، لطفاً به من فرزندان بده، اگر نه، می‌میرم!"* شاید مسخره به نظر برسد ولی وقتی رابطه آنچنانی با او نداریم و بعد به درگاه او فریاد می زنیم: "از ما برای نجات مردم استفاده کن!" فرق چندانی با مثال زن و شوهر نداریم. وقتی با خدا رابطه‌ای صمیمی و نزدیک بر قرار می‌کنیم، فرزندان نیز به دنیا می‌آیند؛ درست مثل رابطه نزدیک زن با شوهر خود.

پس اسرائیلیان به دنبال چیز درستی نبودند. آنها بیشتر به دنبال *خلقت* بودند تا *خالق* و می‌دانیم که چه اتفاقی برای آنها افتاد. بیابان به جای اینکه مکانی برای آماده سازی آنها به واسطه کسب حکمت و قوت برای چالش ها باشد، تبدیل به زمینی بی‌حاصل شد که یک نسل را بلعید. یک نسل هدر رفت! در حالی که سرزمین وعده در دسترس بود.

این درسی عالی برای همه ماست! ما در این سفر صمیمیت باشکوه، باید مشتاق بیابان باشیم.

www.takbook.com

۵

شراب تازه

"باشد ظرفی برای شراب تازه تو باشیم که طروات‌بخش همه است."

– **اِفراییم سوری**

"چیزهای پیشین را دیگر به یاد میاورید، و به امور قدیم میندیشید. هان، اکنون من کاری تازه می‌کنم: هم‌اکنون در حال پدید آمدن است؛ آیا آن را تشخیص نمی‌دهید؟ من در بیابان راهی پدید می‌آورم، و در بَرَهوتْ نهرها جاری می‌سازم."

– **اشعیا ۴۳: ۱۸– ۱۹**

www.takbook.com

اگر می‌خواهیم خدا را صمیمی‌تر و از نزدیک بشناسیم، باید پذیرای تغییر باشیم و جایی بهتر از بیابان برای تغییر کردن نیست. ما در بیابان، جایی که متروک‌تر و بی‌حاصل‌تر از هر جای دیگری به نظر می‌رسد، شاهد حرکتی تازه از روح خدا هستیم.

پرسشی که بسیاری با آن درگیر هستند، این است: *چرا بیابان یا دوران سخت باعث تغییر می‌شود؟* مباحث ما در این فصل از کتاب، به شما دیدی مناسب ارائه می‌دهد.

مدتها پیش یا بهتر بگویم خیلی وقت پیش، هجده ماه در بیابان آواره بودم و دوران سختی را می‌گذراندم، در همان حال برای شبانی جوانان انتخاب شدم. آن زمان کلیسایی که شبانی جوانان آن به من سپرده شد، در ایالت فلوریدا بود و سریعترین رشد کلیسایی در ایالات متحده را داشت. بنابراین از این که مرا برای این خدمت انتخاب کرده بودند، جا خورده بودم؛ چون قبلاً تجربه شبانی جوانان را نداشتم. ولی می‌دانستم که خدا مرا فرستاده و اگر با تلاش بیشتر او را می‌جستم، همه چیز خوب پیش می‌رفت.

خدمت جوانان بر اساس الگویی سنتی شکل گرفته بود. در این الگوی خدمتی به جوانان کارهای مفرحی محول می‌شد، اما متاسفانه بسیاری از آن نوجوانان

www.takbook.com

و جوانان از نظر روحانی رشدی نداشتند. پس وقتی من این خدمت را پذیرفتم، احساس کردم که روح‌القدس به من می‌گوید: "پیغام تو باید بر توبه، قدوسیت، اطاعت و خداوندی متمرکز باشد!" بنابراین، در این مورد فکر و موعظه می‌کردم و با گذشت زمان، حال و هوای اعضای گروه جوانان متحول شد.

نتایج فوق العاده‌ای گرفتیم. گروه جوانان تنها در چند ماه سه برابر شد. خلافکارها، اعضای فرقه‌های عجیب و غریب و جوانان از سنین بالاتر دسته دسته می‌آمدند تا عیسا را بشناسند. اشتیاق بسیاری از جوانان در گروه قبلی فروکش کرده بود، اما با رویه جدید شعله اشتیاق آنها دوباره مشتعل شد. همه ما از حضور گرانقدر خدا لذت می‌بردیم و محبت ما نسبت به او در حال افزایش بود. خدا ما و زحماتمان را بسیار برکت داد.

فکر کنم دیگر حوصله هیچ بیابانی را نداشتم، چون تازه دوران بیابان را در دالاس پشت سر گذاشته بودم. من الان در خواندگی خود برای بشارت انجیل بودم و با خود استدلال می‌کردم چون عیسا یک بار به بیابان رفت، پس به احتمال زیاد، دوره بیابان من هم یک بار است. چقدر اشتباه فکر می‌کردم. خدا هنوز چیزهای بسیاری در مورد پاک شدن و قوت یافتن و امور بسیار دیگری در مورد بیابان در نظر داشت تا یاد بگیرم. بیابانی که در هجده ماه بعد در آن سرگردان بودم، دوره بیابان قبلی را به نظر ساده می‌رساند.

روح‌القدس به تیم رهبری ما نظرات خلاقانه بسیاری عطا می‌کرد. وقتی بعد از دوران آماده‌سازی در بیابان شراب آسمانی عطا می‌شود، خدا ما را برای آنچه در نظر دارد، روانه می‌کند. او به ما نشان می‌دهد چگونه مانند موسا، داوود، یوسف و دیگران موثر و پرنفوذ باشیم.

رشد گروه جوانان کلیسای ما واقعاً غیرعادی به نظر می‌رسید. اما همچنان با این دستاوردها انتظار بیشتری از گروه محلی‌مان داشتم. حس می‌کردم که باید پیغام خود را به تمام گروه‌های کلیسایی جوانان در فلوریدای مرکزی برسانیم. پس در دعا ایده‌ای به ذهنم رسید: *"چه می‌شد اگر جلسه جوانان از تلویزیون پخش می‌شد؟"* آن موقع، در اواسط دهه ۸۰، این بهترین روش برای رساندن پیغام بود. همان‌طور که می‌دانید آن زمان از اینترنت، شبکه‌های اجتماعی، یوتیوب، گوشی‌های تلفن و... خبری نبود. بعد از کمی بررسی فهمیدم که یکی از شبکه‌های

www.takbook.com

تلویزیونی محلی بزرگ بیش از ٤ میلیون بیننده دارد و با کمال تعجب شبکه ساعت ۱۰ شب شنبه‌ها جای خالی در برنامه‌های خود داشت. می‌دانستم زمان مناسبی است تا پیغام خود را با بیننده‌های نوجوان و جوان در میان بگذاریم.

این فکر را با شبان ارشد کلیسا در میان گذاشتم و او جواب داد که بودجه کافی برای این کار نداریم. پس از او پرسیدم که می‌توانیم جوانان را به چالش بکشیم تا خودشان هزینه برنامه تلویزیونی را تهیه کنند. او هم به ما اجازه داد و من این رویا را با بچه‌ها در میان گذاشتم و گفتم که می‌خواهیم پیغام خود را به جوانانی برسانیم که در فلوریدای مرکزی گرفتار مواد، الکل و مشکلات دیگر هستند. اعضای گروه جوانان هم رویا را پذیرفتند و با پولی که از مشاغل نیمه‌وقت مختلف مثل پخش کردن روزنامه، کار کردن در رستوران و فروشندگی درمی آوردند، هزینه پخش برنامه‌های جوانان شنبه شب‌ها درآمد.

شبان ارشد کلیسا تعجب کرده بود و متوجه شد که خدا در این کار دست دارد. چنین اتفاقی نتیجه شراب تازه است ــ تا حالا شنیده‌اید که جلسه جوانان کلیسایی، ساعت ده شنبه شب‌ها از تلویزیون پخش شود؟ ولی این کار جواب داد. حاصل این فعالیت‌ها، نجات جان های بسیار بود. اگر این شراب تازه را قبول نمی‌کردیم، هرگز این‌طور نمی‌شد. سال‌ها بعد از شبانی کردن جوانان، شهادت هایی شنیدم که تاثیر تماشای آن برنامه تلویزیونی بود. اسم آن را "جوانان پرشور" گذاشته بودیم.

تغییر، خوب است

بعداً دوباره درباره جوانان آن کلیسا حرف می‌زنم. ولی اول، بیایید خصوصیات شراب تازه و دلیل اهمیت آن را بررسی کنیم.

تغییری که خدا ما را به آن سو هدایت می‌کند، اغلب آسان نیست؛ اما همیشه خوب و ثمربخش است. اغلب ما در مقابل تغییر مقاومت می‌کنیم، چون بر سطح آسایش ما تاثیر می‌گذارد. من باور دارم ما مخلوقاتی تحت کنترل عادتها هستیم. وقتی چنین الگوهایی در ما ریشه پیدا می‌کند، متعادل کردن آنها برایمان ناخوشایند خواهد بود. اما تغییر در بنای پادشاهی او تأثیر بیشتری دارد، ما باید پذیرای تغییر باشیم.

www.takbook.com

اگر ما در خانواده‌ای خداترس بزرگ شده باشیم، شیوه‌ها، روش‌ها و سنت‌ها ی ایمان به زودی شکل می گیرند و عمیق می‌شوند. همه سنت‌ها غلط نیستند، اما هنگامی که افراد تنها بر طبق سنت‌ها عکس‌العمل نشان می‌دهند نه از روی ایمان قلبی، ایمانشان شبیه عملی تکراری و بی روح می‌شود.

در واقع چنین رویکردهایی ممکن است تبدیل به دژهای مذهبی شود. کسی که به مذهب پناه می‌برد، ظاهری خدادوست دارد و مدام بر آنچه خدا انجام داده، تاکید می‌کند، اما در مقابل آنچه خدا در حال حاضر می‌خواهد انجام دهد مقاومت می‌کند.

فریسیان و دیگر پیشوایان مذهبی دوران عیسا نیز چنین رفتاری از خود نشان می‌دادند. آنها مفتخرانه می‌گفتند فرزندان ابراهیم، پسران عهد و نواده موسا هستند. آنها مدام بر آنچه خدا انجام داده بود، تاکید می‌کردند و به همین خاطر در مقابل پسر خدا که در میان آنها بود، مقاومت نشان می دادند. آنها نسبت به سنت‌ها و شیوهٔ پرستش خود غیور بودند، پس هنگامی که عیسا تمام زوایای آسایش و ثبات در زندگیشان را به چالش کشاند، با مشکل روبه رو شدند. عیسا به روشنی گفت که قرار نیست خدا در چهارچوب های آنان جا بگیرد، بلکه آنها باید در چهارچوب های خدا جا شوند. آنها در مقابل این تغییر، از خود مقاومت نشان دادند و به سنت‌ها چنگ انداختند.

کسی که فقط بُعد مذهبی را در خود پرورش داده، نگرشی نخبه‌گرا در خود شکل می‌دهد و پیش خود می‌گوید: "خدا فقط از طریق ما و طبق اصول ما عمل می‌کند"، اگر با چنین افکاری برخورد نشود، نهایتاً نتیجه آن، تنفر و خیانت خواهد بود. دقیقاً چنین اتفاقی زمان عیسا و در طول تاریخ مسیحیت رخ داد.

برای تغییر و ترقی به سطح دیگری از ایمان و جلال، باید مایل به ترک کنج دنج خود باشیم و راهی را در پیش بگیریم که خدا ما را بدان هدایت می‌کند. این راه اغلب ما را به بیابان می‌کشاند؛ جایی که خدا سبب پدید آمدن حیاتی تازه در ما می‌شود.

چنین الگویی در زندگی یحیای تعمیددهنده به خوبی دیده می‌شد. پدر او زمانی کاهن اعظم بود. آینده شغلی او این بود که مثل پدرش کاهن شود. او برای به دست آوردن چنین شغلی باید به اورشلیم می‌رفت و تحت تعالیم معلمی مشهور

www.takbook.com

به اسم گامالاییل قرار می‌گرفت. اما روزی روح خدا یحیا را به بیابان فراخواند. او هر چه بیشتر دعا می‌کرد، برانگیختگی درون او برای رفتن به بیابان بیشتر می‌شد. مطمئنم که او با خود نزاعی داشت و افکاری به ذهن او می‌رسید:

"تمام دوستانی که با هم بزرگ شدیم، به «مدرسه کتاب مقدس» می‌روند. همه دیپلمشان را می‌گیرند و رهبر کنیسه‌ای می‌شوند. آنها دستگذاری می‌شوند و در هر کنیسه‌ای که بخواهند موعظه می‌کنند. در مورد من چه فکری می‌کنند؟ اگر به «مدرسه کتاب مقدس» نروم، چه سرنوشتی انتظار مرا می‌کشد؟ می‌دانم که در زندگیم خواندگی ای وجود دارد. پدرم گفته که فرشته‌ای والامقام تولدم را به او اعلام کرده و گفته که من خادم می‌شوم. ولی اگر به بیابان بروم، هیچ کس حتا اسم مرا نمی‌شنود. هرگز برای موعظه کردن دعوتم نمی‌کنند."

اما با این حال یحیا در پاسخ به دعوت به بیابان از بمباران ذهن خود عبور کرد و تصمیم گرفت که با هدایت روح به بیابان تن دهد. ما در لوقا ۱: ۸۰ در مورد او می‌خوانیم: "و امّا آن کودک رشد می‌کرد و در روح، نیرومند می‌شد، و تا روز ظهور آشکارش بر قوم اسرائیل، در بیابان به سر می‌برد". جالب است که یحیا آموزش دیدن برای دوره بیابان را از کودکی شروع کرد و سالها آمادگی را برای گذراندن شش ماه در بیابان طی کرد. اما با این حال عیسا می‌گوید او بزرگترین نبی است که از زنی زاده شده است.

کلام خدا در مورد مدت زمان، تعدد بیابان ها و شرایط سختی که یحیا با آن درگیر بود، حرفی نمی‌زند. لوقا ۳: ۲ می‌گوید: "و حَنّا و قیافا کاهنان اعظم بودند، کلام خدا در بیابان بر یحیا، پسر زکریا، نازل شد". جالب توجه است در همان حال که حنا و قیافا تحت نظام مذهبی‌ای فعالیت می‌کردند که دچار ناهماهنگی شده بود، ظرفی نو در مکانی خشک و سخت در حال شکل گرفتن بود.

شراب نو اینجاست که آشکار می‌شود.

خدا، یحیا را در بیابان آماده کرد، نه در مدرسه کتاب مقدسِ آن زمان! جماعت بسیاری از سراسر یهودیه و اورشلیم می‌آمدند تا کلام خدا را از زبان یحیای بیابان نشین بشنوند. روحْ، وزشی نو به خود گرفت، شراب تازه ریخته شد، اما نه در *مکانی مذهبی* بلکه در *بیابان*. کسانی که دیگر تحمل ریاکاران مذهبی را نداشتند

www.takbook.com

نکاتی برای زنده ماندن در سفر بیابان

۵: در چادر زندگی کنید، خانه نسازید!

هرگز فراموش نکنید که بیابان موقت است و شما فقط در حال عبور از آنجا هستید. پس در این دوره تمام سعی خود را بکنید که در چادر زندگی کنید. به هیچ وجه خانه نسازید!

اگرچه قوم اسرائیل دهه‌ها در بیابان زندگی کردند، اما قصد خدا هرگز این نبود. او هرگز به آنها نگفت که بهترین موقعیت ممکن را برای خود ایجاد کنند و ساکن شوند و به این طریق تسلیم موقعیتی شوند که به نظر واقعی است. قوم در چادر ساکن شدند و همیشه آماده سفر بودند و می‌دانستند که مکان کنونی آنها موقت است و هنوز به مقصد اصلی خود نرسیده‌اند. قصد از بیابان همیشه مقصدی موقتی بوده و خدا هرگز نگفت: «این بیابان آن‌قدرها هم بد نیست. چه کسی به سرزمین وعده نیاز دارد؟ آستین بالا بزنیم و خانه را پایه ریزی کنیم ــ برای تو و من!» بله حتا خود خدا هم تمام دوران بیابان را در چادر سپری کرد.

چادر زدن ممکن است برای مدتی لذت‌بخش باشد، ولی اکثر ما محیط داخلی و فضای خانه‌ای واقعی را ترجیح می‌دهیم. بنیاد خانه خود را در بیابان قرار ندهید، چنین اشتباهی نکنید. همیشه آماده باشید که چمدان خود را ببندید و به سفر خود ادامه دهید و در آخر چادر را تا کنید و گوشه انبار بگذارید.

با دل‌هایی مشتاق نزد یحیا رفتند تا تغییر کنند و آماده ظهور پسر خدا شوند.

کمی بعد از این اتفاقات، عیسا آمد تا یحیا او را در رود اردن تعمید دهد. اگرچه یحیا خود را نالایق می‌دانست و به این خاطر مایل نبود که عیسا را تعمید دهد، اما عیسا به اصرار او را مجبور کرد. برای خدمت عیسا مهم بود که از جایی که خدا بر زمین کار خود را آغاز کرده بود، خدمت خود را شروع کند. سپس عیسا پر از روح شده و بلافاصله به بیابان هدایت شد.

کتاب مقدس به روشنی می‌گوید که عیسا با هدایت شدن به بیابان از روح پر شد، ولی بعد از چهل روز آزمایش و وسوسه، مجهز به قوت روح از بیابان

www.takbook.com

بازگشت. او حالا آماده خدمتی بود که برای آن خوانده شده بود. پس از چند ماه از آغاز خدمت یحیای تعمیددهنده، بیابان، خدمت عیسای مسیح را به دنیا هدیه داد.

مشک تازه

زمان زیادی از شروع خدمت عیسا نمی‌گذشت که در لوقا ٥: ٣٣ می‌خوانیم: *"به او گفتند: شاگردان یحیا اغلب روزه می‌گیرند و دعا می‌کنند؛ شاگردان فَریسیان نیز چنین اند، امّا شاگردان تو همیشه در حال خوردن و نوشیدنند."* سوالی که باید بپرسیم این است که چه کسانی از او این سوال را پرسیدند؟ جواب این سوال را در متا پیدا می‌کنیم: *"آنگاه شاگردان یحیا نزد عیسا آمدند..." (٩: ١٤)* سال‌ها فکر می‌کردم که آنها فریسیان بودند ولی روزی که فهمیدم جواب این سوال یحیای تعمیددهنده است، در جدیدی از کلام خدا به رویم باز شد! این مردان به خاطر روزه طولانی و ساعات طولانی دعا در عذاب بودند، ولی وضع شاگردان عیسا این‌طور نبود. شاگردان یحیای تعمیددهنده قربانی می‌گذراندند، ولی این شاگردان عیسا بودند که توجه همه را به خود جلب کرده بودند.

یکی از راه‌هایی که روح خدا دردوران یحیا عمل می‌کرد، از طریق روزه‌های طولانی بود. با این وجود شاگردان یحیا هنوز از الگوی خدمتی یحیا به آنچه که روح خدا در حال تکوین آن بود، تغییر و گذار نکرده بودند. آنها باور داشتند که روش خدمتی و پرستشی آنها ثمربخش بود. شاگردان یحیا با رها کردن خانواده‌های خود، آمدن به بیابان و خوردن حشرات به جای غذا، بهای سنگینی برای پیروی از یحیا پرداخته بودند، ولی همچنان پیشوای آنها در زندان بود. اما این فرد جدید، شاگردانی را همراه خود داشت که از قوانین معمول پیروی نمی‌کردند. یاران یحیا حس می‌کردند که مورد اهانت قرار گرفته‌اند. اما واقعیت این بود که آنها در خطر گرفتار شدن به روح مذهب بودند.

یادتان باشد که روح مذهب، همیشه بر آنچه خدا انجام داده، تاکید می‌کند و در مقابل آنچه که خدا می‌خواهد انجام دهد، مقاومت می‌نماید. احتمال این هم هست که شاگردان یحیا بیشتر نگران وفاداری به رهبر خود و نحوه رفتار خود بودند

www.takbook.com

و نسبت به آنچه خدا می‌گفت و می‌کرد، بی‌توجه بودند. تمرکز آنها دیگر دل خدا نبود. آنها دیگر بر روشی که زمانی دل خدا را می‌جست، توجهی نداشتند.

غرور و اهانت بر آنها سلطه یافت. کسانی که با یحیا بودند، زمان و احتمالاً دارایی خود را صرف این خدمت کرده بودند. اما با وضع موجود، تمام کارهایی که انجام داده و هر آنچه که به دست آورده بودند در خطر بود. پس به لاک خود فرو رفتند و در مقابل تغییر از خود مقاومت نشان دادند، با وجود اینکه رهبر آنها در مورد عیسا گفته بود: "او باید ارتقا یابد و من باید کوچک شوم." (یوحنا ۳: ۳۰).

ببینید که عیسا به آنها چه پاسخی می‌دهد: *"عیسا پاسخ داد: آیا می‌توان میهمانان عروسی را تا زمانی که داماد با آنهاست، به روزه واداشت؟ [مسلماً نه]" (لوقا ٥: ٣٤)*. عیسا با گفتن "چرا باید روزه بگیرند وقتی که پسر خدا میان آنهاست؟ اگر از خدا چیزی می‌خواهند، فقط باید نزد من آیند"(برداشت آزاد)، نیت رهبران مذهبی را برملا کرد! تفکر مذهبی باعث شد که باور کنند با روزه گرفتن و اعمال مذهبی دیگر می‌توانند لطف خدا را شامل حال خود کنند. آنها روزه گرفتن را روش دسترسی یافتن به خدا می‌دانستند که حس می‌کردند آنها را نسبت به کسانی که روزه نمی‌گیرند (یا از روش‌های دیگر استفاده می‌کردند) مترقی‌تر نشان می‌دهد. بنابراین دچار تکبر شدند. روش ها برای آنها بیش از ثمرات، اهمیت پیدا کرد.

اگرچه روزه و دوری از خوردن غذا فواید خود را دارد، اما نمی‌توان با استفاده از آن خدا را فریب داد، بلکه این باید شما را به موقعیتی وارد کند که سخن خدا را بهتر بشنوید. پس چرا شاگردان می‌بایست برای شنیدن صدای خدا روزه بگیرند، در حالی که خدا کنار آنها بود؟ دوباره لوقا ٥: ٣٤- ٣٥ را با هم بررسی کنیم: *"عیسا پاسخ داد: آیا می‌توان میهمانان عروسی را تا زمانی که داماد با آنهاست، به روزه واداشت؟ امّا زمانی خواهد رسید که داماد از ایشان گرفته شود. در آن ایام روزه خواهند گرفت."*

عیسا نمی‌گوید که در آن ایام باید روزه بگیرند. او می‌گوید که روزه خواهند گرفت. این اشخاص در مورد پرهیز کردن از غذا حرف می‌زدند، ولی عیسا در مورد نوع دیگری از روزه حرف می‌زد. دقت کنید که این روزه در دورانی خواهد بود که داماد برده شده است. عیسا در مورد عدم حضور خود صحبت می‌کند نه

www.takbook.com

پرهیز از خوراک. ما از چنین موضوعی مطلع هستیم، چون عیسا در ادامه، معنای حکایتی را که می‌خواهد برای آنها تعریف کند، می‌گوید. به یاد داشته باشید که یکی از تعاریف بیابان، عدم حضور ملموس خداست. به حکایتی که معنای آن را توضیح می‌دهد، دقت کنید:

> "نیز کسی شراب نو را در مَشک های کهنه نمی‌ریزد. زیرا اگر چنین کند، شراب نو مَشک‌ها را خواهد درید و شراب خواهد ریخت و مَشک‌ها نیز تباه خواهد شد." (لوقا ٥: ٧٣)

شراب در کتاب مقدس نمادی از حضور خداست. پولس در افسسیان ٥: ١٨ می‌گوید: "مست شراب مشوید، که شما را به هرزگی می‌کشاند؛ بلکه از روح پر شوید."

ما باید از شراب، یعنی حضور خدا، پر شویم. شراب تازه، حرکت تازه روح اوست.

می‌خواهم دوباره به پرسشی مهم فکر کنید. آیا شگفتی زمانی که برای اولین بار از روح خدا پر شدید را به خاطر دارید؟ حضور او شیرین و قوی بود. هر بار که دعا می‌کردید، حضور او فوراً نمایان می‌شد و شما نزدیکی او را در تمام روز احساس می‌کردید. گاهی فقط در کلیسا می‌نشستید و گریه می‌کردید، چون او بسیار به شما نزدیک بود.

اما بعد از مدتی، حضور او را دیگر به راحتی احساس نمی‌کردید. هنوز مثل قبل دعا می‌کنید، ولی از خود می‌پرسید: *"خدایا، کجایی؟!"* شما در این لحظه به بیابان رسیدید!

بیابان یا کمرنگ شدن حضور خدا بی‌دلیل نیست. خدا شما را آماده می‌کند تا مشک تازه باشید. شما نمی‌توانید شراب تازه که همان جنبش تازه روح خداست را در مشکی کهنه بگذارید.

مشک شراب در دورانی که عیسا زندگی می‌کرد، از پوست گوسفند ساخته می‌شد. وقتی شراب برای بار اول در مشک قرار می‌گرفت، پوست، منعطف بود و حالتی ارتجاعی داشت و به راحتی کش می‌آمد و بی هیچ مقاومتی به شراب اجازه می‌داد تا جا بیفتد. اگرچه بعد از سال‌ها، هوای خاورمیانه‌ای مشک را خشک،

www.takbook.com

آسیب‌پذیر و سخت می‌کرد. در چنین شرایطی اگر شراب تازه به این مشک کهنه ریخته شود، پوسته آن توان وزن و تخمیر آن را ندارد، چون خشک و بی‌انعطاف شده و به راحتی ترک می‌خورد و پاره می‌شود. آن زمان برای رفع این مشکل، مشک قدیمی را برای چند روز در آب می‌گذاشتند و سپس بر پوسته آن روغن زیتون می‌مالیدند و با این کار انعطاف و حالت ارتجاعی مشک را احیا می‌کردند.

این کار نمادی از اتفاقی است که برای ما رخ می‌دهد، چون مشک شرابی هستیم که شراب تازه روحانی دورن ما ریخته می‌شود. ما خوانده شده‌ایم تا حاملان حضور خدا باشیم. جوی که در آن ساکن هستیم، حساسیت ما نسبت به راه‌های خدا را افزایش می‌دهد. ما در آسمان نیستیم، بلکه در زمین فاسد زندگی می‌کنیم. پس ذهن‌های ما باید تازه شوند. ما برای اینکه مشک خود را منعطف (همیشه آماده برای شراب تازه) نگه داریم، باید آن را در کلام خدا بخوابانیم. پولس در افسسیان ٥: ٢٥ می‌نویسد: "تا آن را به آبِ کلام بشوید و این‌گونه کلیسا را طاهر ساخته، تقدیس نماید." مالیدن روغن زیتون به مشک مثل آن است که ما در دعا روی خدا را بجوییم. هنگامی که در کلام و دعا با خدا وقت می‌گذرانیم، ذهنهای ما تازه می‌شوند و دیگر بر راه‌های خود اصرار نمی‌کنیم.

اما برای احیای مشک قدیمی، ابتدا باید شراب کهنه را بیرون بریزید! این یعنی شراب یا همان حضور ملموس خدا دیگر در آن ظرف نیست! این به معنای نبود حضور ملموس خدا یا همان‌طور که همیشه می‌گویم، دوران بیابان است! ما در این دوران آماده تغییر می‌شویم!

خدا چرا حضور ملموس خود را از میان برمی‌دارد؟ آیا قصد او از این کار خسته کردن ماست؟ نه، گرچه چنین اتفاقی خواهد افتاد! آیا به این خاطر است که می‌خواهد ما را کنار اتاق بگذارد و هر وقت احتیاج داشت به سراغ ما بیاید؟ نه! دلیل اینکه او حضور خود را کمرنگ می‌کند، این است که می‌خواهد شما با تلاش بیشتر او را بطلبید و بجویید. جستن او انعطاف و ارتجاع شما را احیا می‌کند. آنهایی که سخت و انعطاف‌ناپذیر شده‌اند، کسانی هستند که از جستن خدا دست کشیده‌اند. آنها گرفتار روش‌های خود شده‌اند، روش‌هایی که از تجارب قبلی استخراج کرده‌اند.

وضعیت پیروان یحیای تعمیددهنده نیز این چنین بود. آنها خود را به یحیا

www.takbook.com

می‌چسباندند، چون شاهد کار عظیم خدا به واسطه او بودند. با این وجود آنها به جای اینکه برای کسب پاداش آسمانی یعنی شناخت صمیمانه خدا زحمت بیشتری بکشند، نسبت به باورها و روش‌های خود سخت‌گیر شدند.

خدا با هر حرکت خود تعلیمی تازه را نمایان می‌کند. تعلیم و نظرات منطقی، راه‌هایی هستند که ما را به سوی دل خدا هدایت می‌کنند، ولی اگر تمرکز ما فقط بر تعلیم یا نظرات باشد، نهایتاً دچار اسارت مذهبی یا شریعت‌گرایی یا خطا و شاید همه اینها با هم شویم.

شما نمی‌توانید خدا را از طریق پرستشی خشک بشناسید، اما بسیاری از مسیحیان، ناخودآگاه جذب این سبک زندگی می‌شوند. آنها الگوها، قدمها و روال پرستش خود را تثبیت می‌کنند. سپس وقتی بالاخره به مرحله‌ای می‌رسند که الگوی دیگران باشند، از جستجو دست می‌کشند و بر الگوها یا سنت‌هایی که خود پرورش داده بودند، پافشاری می‌کنند. اگرچه در تمامیت انجیل زندگی می‌کنند، اما از درون احساس تهی بودن می‌کنند.

ارمیا ۲۹: ۱۲– ۱۳ می‌گوید:

> "آنگاه که مرا بخوانید و آمده، نزد من دعا کنید، شما را اجابت خواهم کرد. آنگاه که مرا بجویید، مرا خواهید یافت؛ اگر مرا به تمامی دلِ خود بجویید."

فقط دعا کردن برای یافتن او کافی نیست. بسیاری از مسیحیان اسیر فرمول‌های مذهبی هستند، حتا کسانی که وفادارانه دعا می‌کنند. خود خدا می‌گوید که در دعا باید با تلاش بیشتر او را بجویید. او به وضوح بیان می‌کند که جستجویی خواهید داشت و چنین کاری فقط با تلاش همراه نیست. این کار میل و دلی جویای او می‌خواهد. خدا به همین خاطر در عبرانیان ۱۱: ۶ می‌گوید: *"و بدون ایمان ممکن نیست بتوان خدا را خشنود ساخت، زیرا هر که به او نزدیک می‌شود، باید ایمان داشته باشد که او هست و جویندگان خود را پاداش می‌دهد."*

دوباره گفته عیسا را بررسی کنیم:

> "نیز کسی شراب نو را در مَشکهای کهنه نمی‌ریزد. زیرا اگر چنین کند، شراب نو مَشک ها را خواهد درید و شراب خواهد ریخت و مَشک ها نیز

www.takbook.com

تباه خواهد شد. شراب نو را در مَشک های نو باید ریخت. و کسی پس از نوشیدن شراب کهنه خواهان شراب تازه نیست، زیرا می‌گوید: شراب کهنه بهتر است." (لوقا ٥: ٣٧- ٣٩)

کسی که به شراب کهنه عادت کرده، فوراً نمی‌تواند شراب تازه را قبول کند. کلمه کلیدی "فوراً" است، چون انسانی هستیم که با عادات و الگوهای خود پیش می‌رود. خدا باید با بیرون ریختن شراب کهنه و وارد کردن ما به دوران خشکِ آمادگی، ما را به بی‌شرابی عادت دهد تا به این وسیله برای شراب تازه آماده شویم. وقتی تشنه هستید و چیزی برای نوشیدن ندارید، دیگر شکایت نمی‌کنید: "من شراب تازه نمی‌خواهم، شراب کهنه بهتر است." اگر مشتاق حضور و قوت خدا هستید، پذیرای حرکت طراوت‌بخش خدا در زندگی خود خواهید بود. شما مانند داوود خواهید بود که در دوران بیابان گفت:

"خدایا، تو خدای من هستی،
با تمام وجود، تو را می‌جویم؛
جان من تشنهٔ توست، و پیکرم مشتاق تو،
در زمینِ خشک و بی‌طراوت و بی‌آب!
من در قُدس بر تو نگریسته‌ام
و قدرت و جلالت را نظاره‌گر شده‌ام."
(مزمور ٣٦: ١- ٢)

داوود تشنه قدرت و حضور خدا بود. در نتیجه، وقتی کاری را شروع کرد که به آن خوانده شده بود، نسبت به آنچه خدا می‌خواست انعطاف از خود نشان داد، نقطه مقابل آن شائول پادشاه است که کارها را به روش خود پیش برد نه خدا.

اسکانی دیگر در بیابان

همان‌طور که در ابتدای این باب برایتان تعریف کردم، اولین خدمت تعلیمی من شبانی کردن جوانان کلیسایی در فلوریدا بود. جلساتی که از تلویزیون پخش می‌شدند بسیار بودند. ما همچنین برنامه رادیویی در یکی از معروف‌ترین

www.takbook.com

کانال‌های رادیویی منطقه داشتیم. همه چیز عالی بود.

اما روزی هنگام دعا، روح خدا به من گفت که تغییر در راه است و ادامه داد: *"دیگر قرار نیست شبان جوانان باشی، من تو را به کلیساها و کنفرانس‌های مختلف در سراسر آمریکا، از شرق تا غرب، از مرز کانادا تا مرز مکزیک، به آلاسکا و هاوایی... می‌فرستم."*

من آنچه روح گفته بود را به لیزا گفتم و هر دو در دل عمیقاً به آن تعمق کردیم و به جز دوست و شبانی که در ایالتی دیگر زندگی می‌کرد، آن را با کسی در میان نگذاشتیم. خدا گفت که چنین کاری را انجام می‌دهد و می‌دانستیم که اگر واقعاً او سخن گفته باشد، دیگر نیاز به کمک ما برای انجام این کار ندارد.

اما بیش از یک سال هیچ اتفاقی نیفتاد. هنگامی که انتظار می‌کشیدم، رفتن به حضور خدا برای من سخت و سخت‌تر و تقریباً غیرممکن به نظر می‌رسید. بیش از هر زمان دیگر وقت به دعا می‌دادیم، ولی انگار این راه به جایی نمی‌رسید. به غیر از این رویای اولیه خود برای جوانان را هم از دست داده بودم (شراب کهنه ریخته شده بود). هر چه بیشتر دعا می‌کردم، رویای من بیشتر تحلیل می‌رفت. هیچ چیز ظاهری تغییر نکرده بود، ولی باطناً میل من کم شده بود.

ساعت‌ها در جلسه جوانان دعا کردم و چند بار حتا به التماس از خدا خواستم کس دیگری را برای موعظه پیدا کند. وقت رفتن به جلسه خالی بودم، ولی فیض خدا هنگام خدمت مرا می‌پوشاند. وقتی کارم تمام می‌شد و در راه خانه بودم، حضور او برای یک هفته دیگر برداشته می‌شد!

علاوه بر همه اینها، آزمایشات درونی و بیرونی‌ای را از سر می گذراندیم که تا به حال تجربه نکرده بودیم. با خود می‌گفتم شاید اشکال از من باشد، پس هر گناهی که فکر می‌کردم ممکن است مرتکب شده باشم را اعتراف می‌کردم، اما چشمه من همچنان خشک بود.

روزی بعد از این که فکر می‌کردم که فهمیده‌ام دقیقاً چه گناهی را مرتکب شده‌ام، خداوند به من می‌گفت: "تو به خاطر گناهت در بیابان نیستی! من تو را برای تغییری در آینده آماده می‌کنم!"

خدا در حال ایجاد شخصیتی در من بود تا بتوانم به خواندگی آن مرحله از خدمتم عمل نمایم. اشعیا ۴۳: ۱۸- ۱۹ دقت کنید:

www.takbook.com

"چیزهای پیشین را دیگر به یاد میاورید، و به امور قدیم میندیشید. هان، اکنون من کاری تازه می‌کنم: هم‌اکنون در حال پدید آمدن است؛ آیا آن را تشخیص نمی‌دهید؟ من در بیابان راهی پدید می‌آورم، و در بَرَهوتْ نهرها جاری می‌سازم."

بعداً در همین کتاب به شما می‌گویم که زمان‌بندی خدا چگونه جزئیات "تغییر در آینده" را به شکلی معجزآسا بر من آشکار کرد. اما در میان ایام پر زحمت بیابان، خداوند مرا برای ایجاد خدمتی در آمریکا و نهایتاً ملت‌های دیگر آماده می‌کرد.

دوست عزیز، خدا باعث خشک شدن شراب کهنه می‌شود، تا وقت ریخته شدن شراب تازه یعنی آزمایشات، باز هوس شراب کهنه را نکنید.

www.takbook.com

www.takbook.com

۶

پاداش آسمانی

"برخی در گذشته کنکاش می‌کنند و هر مشکلی را که تا به حال داشته‌اند، بیرون می‌کشند و سپس چشم به آینده می‌دوزند و باز انتظار مشکلات بیشتر را می‌کشند و تمام زندگی خود را در ناهمواری‌های گوناگون طی می‌کنند."

– دی. ال مودی

"برادران، گمان نمی‌کنم هنوز آن را به دست آورده باشم؛ امّا یک کار می‌کنم، و آن این که آنچه در عقب است به فراموشی می‌سپارم و به سوی آنچه در پیش است خود را به جلو کشانده، برای رسیدن به خط پایان می‌کوشم، تا جایزه‌ای را به دست آورم که خدا برای آن مرا در مسیحْ عیسا به بالا فراخوانده است."

– فیلیپیان ۳: ۱۳– ۱۴

www.takbook.com

پولس رسول نویسنده دو سوم رسالات عهد جدید و بنیان‌گذار کلیساهای فراوان میان امت‌ها بود. خدمت او در سراسر دنیا گسترش یافت، اما با این حال در پایان زندگی خود گفت: *"هنوز آن را به دست نیاورده‌ام."* او راضی نبود و تا به پایان رساندن دور خود و کسب آن جایزه آسمانی راضی نشد.

برای این که دور خود را به پایان برسانیم و جایزه خود را به دست آوریم، اولین مسئله‌ای که باید در دل خود بدان اذعان کنیم این است که هنوز آن را به دست نیاورده‌ایم یا کسب نکرده‌ایم.

ما بی‌نقص نیستیم و باید به رشد و تغییر ادامه دهیم.

موسا هم خواندگی عظیمی داشت، قومی سه میلیونی را رهبری کرد و در نشانه‌ها، معجزات و شگفتی‌های عظیم در عهد عتیق نقشی اساسی داشت. اگرچه خدا گفت که موسا حلیم‌ترین(آموزش پذیرترین) مرد زمین است، اما خود موسا فکر نمی‌کرد که به هدف خود رسیده است، بلکه همچنان برای به پایان رساندن دور خود و کسب جایزه آسمانی تلاش می‌کرد. برای رشد و تغییر کردن باید آموزش‌پذیر باشیم.

اقدام دوم برای به پایان رساندن دور خود برای خدا، *فراموش کردن اتفاقات (پیروزی‌ها و شکست‌های) گذشته است!* بار دیگر خدا در اشعیا ٤٣: ١٨- ١٩ می‌گوید:

www.takbook.com

"چیزهای پیشین را دیگر به یاد میاورید،
و به امور قدیم میندیشید.
هان، اکنون من کاری تازه می‌کنم:
هم‌اکنون در حال پدید آمدن است؛
آیا آن را تشخیص نمی‌دهید؟
من در بیابان راهی پدید می‌آورم،
و در بَرَهوتْ نهرها جاری می‌سازم."

شکست‌های گذشته، طردشدگی‌ها یا گناهان، اگر مدام به آنها توجه شود، ما را از حرکت کردن به سوی مسیح وا می‌دارند. اما در عین حال پیروزی‌های گذشته هم می‌توانند مانع ما شوند. اگر بیش از حد اعتماد به نفس داشته باشیم و از خود مطمئن باشیم و بر دستاوردهای گذشته تکیه کنیم تا به ما اعتبار بخشند و مسیر پیش روی ما را هموار کنند آنچه خدا در حال حاضر می‌خواهد برای ما انجام دهد را از دست می‌دهیم. حرف خدا در اشعیا ۴۳ دقیقاً همین است. *چیزهای پیشین* هم از او بودند ولی برای حرکت به جلو و انجام آنچه که او برای ما در نظر دارد باید آماده باشیم تا با او در مسیرهایی که می‌خواهد ما را به آن طریق از گذشته بیرون آورد همراه شویم. اگر این کار را نکنیم در خطر تبدیل شدن به مشکی کهنه هستیم.

پولس بر این حقیقت تاکید می‌کند:

"آنگاه که کودکی بیش نبودم، چون کودکان سخن می‌گفتم و چون کودکان می‌اندیشیدم و نیز چون کودکان استدلال می‌کردم. امّا چون مرد شدم، رفتارهای کودکانه را ترک گفتم. آنچه اکنون می‌بینیم، چون تصویری محو است در آینه؛ امّا زمانی خواهد رسید که روبه‌رو خواهیم دید. اکنون شناخت من جزئی است؛ امّا زمانی فراخواهد رسید که به کمال خواهم شناخت، چنانکه به کمال نیز شناخته شده‌ام." (اول قرنتیان ۲۳: ۱۱– ۱۲)

اشتباهی از آن کودک سر نزده، او فقط بچه است. وقتی پنج سالم بود تمام دنیای من به نظر کامیونهای اسباب بازی و لِگو بود. شاهکارم از بَر گفتن حروف الفبا بود. من زندگی را از پشت شیشه‌ای تیره نگاه می‌کردم، چون به اندازه کافی بالغ نبودم تا جنبه‌های بیشتر و پیچیده‌تر را بررسی کنم.

www.takbook.com

وقتی هجده سالم شد، کامیون‌های اسباب بازی و لگو به قول اشعیا تبدیل به چیزهای پیشین شدند. در این حالت پس از سال‌ها بلوغ می‌توانستم زندگی را از پشت شیشه‌ای ببینم که زیاد تیره نبود. سطح و ظرفیتم برای درک بالا رفت. مسلماً غیرعادی است که شخصی ۱۸ ساله مثل کودکی پنج ساله رفتار کند. وقتی بزرگ می‌شویم راه‌های بچگانه گذشته را فراموش می‌کنیم یا کنار می‌گذاریم، راه‌هایی که دیگر بی‌فایده هستند یا برای رفع نیاز یا کسب لذت در زندگی عملی نیستند یا فایده‌ای ندارند.

در همین حال وقتی در چیزهایی که از خداست، رشد می‌کنیم و در مراحل مختلف زندگی پیشرفت می‌نماییم، باید چیزهای پیشین و بچگانه را کنار بگذاریم. پولس می‌گوید که ما اکنون راه‌ها و جلال او را تار می‌بینیم، ولی وقتی که جایزه آسمانی را دنبال می‌کنیم، هر روز روی خدا را واضح‌تر می‌بینیم. به عبارت دیگر، آن طور که او ما را می‌شناسد، او را خواهیم شناخت.

نکاتی برای زنده ماندن در سفر بیابان

۶: فهرست کارهایی که نباید انجام دهید

در بیابان اعمالی دیده می‌شود که نباید در اقامت موقت خود در این برهوت انجام دهیم. قوم اسرائیل از انجام دادن این کارها بسیار پشیمان شدند. حتا می‌توان گفت که این کارها فهرستی از کارهایی هستند که مسیحیان نباید در طول زندگی خود انجام دهند، ولی شاید در بیابان وسوسه دست زدن به این کارها بیش از پیش باشد. موارد عمده از این فهرست را در ادامه آورده‌ام:

۱. شهوت در انجام اعمال شرورانه. وقتی محروم می‌شویم، گاهی فکر می‌کنیم کارهای اشتباه حس بهتر یا حتا شادتری در ما ایجاد می‌کنند.
۲. به دنبال بت‌ها بودن. این مورد به تعقیب کردن امیال اشاره دارد، در حالی که می‌دانیم محبت داشتن به چیزی یا کسی بیش از عیسا خلاف کلام خداست.
۳. تسلیم شدن به وسوسه جنسی یا بی‌عفتی.
۴. آزمودن خداوند.

www.takbook.com

جایزه آسمانی که پولس از آن یاد می‌کند، چیست؟ او در آیه قبل به این سوال پاسخ می‌دهد. فیلیپیان ۳: ۱۰ می‌گوید: *"می‌خواهم مسیح و نیروی رستاخیزش را بشناسم و در رنج های او سهیم شده، با مرگش همشکل گردم."* جایزه آسمانی خدا این است که ما به شباهت پسر او عیسای مسیح درآییم تا همان‌طور که او ما را شناخت، ما نیز او را بشناسیم. بنابراین تا زمانی که به هدف خود و رضایت قلبی دست نیابیم، نباید از جستن دل خدا دست بکشیم.

کار سومی که برای دنبال کردن جایزه آسمانی باید انجام دهیم، "به جلو کشاندن خود برای رسیدن به خط پایان است." کشاندن به طور ضمنی، اشاره به مقاومت یا فشار دارد. تلاش کردن برای شناخت خدا با مقاومت روبه رو می‌شود.

بزرگترین تهدید علیه شیطان، شخصی است که سر خم کرده تا شبیه مسیح شود. تمام نیروهای تاریکی به سختی با این شخص مقابله می‌کنند. وقتی

۵. شکایت، شکایت، شکایت.

ما از نامه اول پولس به ایمانداران اهل قرنتس، می‌توانیم موارد زیادی را در مورد آنچه که نباید در بیابان انجام دهیم، یاد می‌گیریم:

"زیرا ای برادران، نمی‌خواهم از این موضوع غافل باشید که پدران ما...در سرتاسر بیابان پراکنده شد. حال، این رویدادها به وقوع پیوست تا نمونه‌هایی باشد برای ما، تا ما همچون آنان در پی بدی نباشیم." (اول قرنتیان ۱۰: ۱، ۵- ۶)

قوم اسرائیل بهای سنگینی پرداخت، پس باید تا می‌توانیم از درس های آنها یاد بگیریم.

دوست عزیز، در بیابان می‌توانی راه‌های خدا و حتا دل او را پیدا کنی، اما باید با پافشاری و استقامت در دل خود بگویی: "خدایا، باور دارم که تو نیکویی و مرا دوست داری، حتا وقتی که نیکویی و محبت تو را احساس نکنم."

www.takbook.com

ایمانداران به شباهت مسیح درمی‌آیند، دیگر برای خود زندگی نمی‌کنند، بلکه برای کسی زندگی می‌کنند که در آنها ساکن شده است. آنها سپس به تجلی عظیم‌تر و قدرتمندتری از زندگی مسیح وارد می‌شوند. پولس به همین خاطر می‌گوید برای شناخت خداوند باید در رنج او سهیم شده و همشکل او بشویم. رنج جسمانی خاصی که پولس در آن مورد حرف می‌زند، با مرگِ نفس هم‌راستا است، مرگی که حاصل آن احیای حیات است! پطرس می‌نویسد:

> "پس چون مسیح در عرصهٔ جسم رنج کشید، شما نیز به همین عزم مسلّح شوید، زیرا آن کس را که در عرصهٔ جسم رنج کشیده، دیگر با گناه کاری نیست. در نتیجه باقی عمر را در جسم، نه در خدمت امیال پلید بشری، بلکه در راه انجام ارادهٔ خدا می‌گذراند." (اول پطرس ٤: ١– ٢)

اگر در عرصه جسم رنج کشیده باشیم، دیگر بر راه‌های خود تمرکز نمی‌کنیم، تحت کنترل آنها نیستیم یا در پی گناه نخواهیم بود. ما شخصیت مسیح را داریم که در ما کار می‌کند! هدفی که باید دنبال کنیم، همین است و بس.

رنج بردن با مسیح

رنج‌های مسیح چه هستند؟ بسیاری از ایمانداران درکی نادرست از این مفهوم دارند، چون تعالیم مذهبی بازتابی غلط از این واژه کتاب مقدسی ارائه داده‌اند. رنج دیدن به معنای مردن از مریضی یا نداشتن پول کافی برای پرداخت قبض‌ها یا این که هفته‌ها گرسنه بمانیم، نیست تا خدا با دیدن این فداکاری‌های فردی تحت تاثیر قرار بگیرد. رنج دیدن، فداکاری کردن نیست –رنج دیدن، اطاعت است! نویسنده عبرانیان به وضوح رنج‌های مسیح را می‌نویسد:

> "او در ایام زندگی خود بر زمین، با فریادهای بلند و اشک ها به درگاه او که قادر به رهانیدنش از مرگ بود، دعا و استغاثه کرد و به خاطر تسلیمش به خدا مستجاب شد. هرچند پسر بود، با رنجی که کشید اطاعت را آموخت." (عبرانیان ٥: ٧– ٨)

عیسا وقتی به زمین آمد، قابلیت اطاعت کردن را با خود نداشت، بلکه باید آن

www.takbook.com

را یاد می‌گرفت. او هنگامی از پدر خود اطاعت کرد که کار ساده‌ای نبود. عیسا قصد خشنود کردن انسان‌ها را نداشت و فقط می‌خواست خدا را خشنود کند. او می‌دانست در بلندمدت، انسان‌ها از اطاعت او سود می‌برند. پطرس رنج حقیقی را زندگی کردن طبق اراده خدا در مقابل امیال انسانی می‌دانست(اول پطرس ٤: ٢).

"رنج مسیح" یعنی پیش گرفتن راه خدا وقتی که ذهن، عواطف یا حواس جسمانی، ما را به سمت آسایش، سازش یا لذت می‌کشانند. این اتفاق اغلب در تضادهایی رخ می‌دهد که خدا به ما می‌گوید مسیری را پیش بگیریم، اما دوستان، خانواده، همکاران یا امیال دیگر ما را به مسیر دیگری می‌کشانند. متاسفانه به نظر می‌رسد که اغلب کسانی که به ما نزدیکتر هستند، در مقابل ما مقاومت می‌کنند. مثال کلاسیک آن، هنگامی است که پطرس با مرگ و تدفین عیسا مخالفت می‌کند:

> "از آن پس عیسا به آگاه ساختن شاگردان خود از این حقیقت آغاز کرد که لازم است به اورشلیم برود و در آنجا از مشایخ و سران کاهنان و علمای دین آزار بسیار ببیند و کشته شود و در روز سوّم برخیزد. اما پطرس او را به کناری برد و سرزنش‌کنان گفت: دور از تو، سرورم! مباد که چنین چیزی هرگز بر تو واقع شود. عیسا روی برگردانیده، به او گفت: دور شو از من، ای شیطان! تو مانعِ راه منی، زیرا افکار تو انسانی است نه الاهی." (متا ١٦: ٢١– ٢٣)

عیسا به شاگردان خود اعلام کرد که برای پیروی از خدا باید به اورشلیم برود، رنج ببیند، کشته شود و در روز سوم از میان مردگان برخیزد. مسلماً پطرس نشنید که عیسا از قیام صحبت می‌کند، اگر می‌شنید، حرف عیسا در مورد مرگش او را آزرده خاطر نمی‌کرد.

می‌توانید افکاری که به ذهن او خطور می‌کنند را بشنوید؟

> "صبر کن یک لحظه، تو مسیح موعودی [تازه بر او آشکار شده بود] و قرار است پادشاهی‌ای بر پا کنی و اسرائیل را مجدداً احیا نمایی. من کار و زندگی و زن و خانواده را رها کردم تا از تو پیروی کنم و در این راه دوستانم را از دست داده‌ام. زمان زیادی را صرف این کار کرده‌ام و اسمم روی زبان‌ها افتاده است. رهبران کنیسه‌ها فکر می‌کنند که دیوانه‌ای؛ روزنامه‌ها و مجلات از جدال‌انگیز بودن کارهای تو می‌نویسند. الان در رسانه‌های اجتماعی، داغ ترین موضوع تو هستی و اکثر حرفها ناخوشایند هستند. بسیاری از الاهیدانان و

www.takbook.com

رهبران تو را بدعت‌گذار می‌دانند. و حالا داری از مرگ می‌گویی. بعد از آن، چه بر سر من می‌آید؟ برای پیروی از تو وقت زیادی صرف کرده‌ام، و چیزی جز بدنامی برای من نداشته است!"

پطرس با عصبانیت گفت: *"نه خداوندا، نباید این کار را بکنی!"(برداشت آزاد).*

عیسا به سرعت اشاره کرد که افکار پطرس، خودخواهانه و دنیوی هستند. پطرس مثل خدا به این اتفاقات نگاه نمی‌کرد. شیطان این دنیا را تعلیم داده است ("خدای این عصر" دوم قرنتیان ٤: ٤) تا از منافع خود محافظت کند. پادشاهی آسمان متضاد آن است. پس برای تحقق بخشیدن به اراده خدا باید بر ضد جریان فرهنگ عمومی حرکت کرد، حتا اگر مجبور شویم در خداوند با خواهر و برادری که افکار آنها تحت تاثیر دنیاست مقابله کنیم. پطرس مردی شریر نبود، بلکه طرز فکر او تحت تاثیر دنیا قرار گرفته بود؛ نه مسیح. او در مقابل دیدی که معین می‌کرد اوضاع چطور باید پیش رود یا به آن تبدیل شود، مقاومت می‌کرد.

نمونه دیگر، فرزندان اسرائیل هستند که بر سرزمین کنعان جاسوسی می‌کردند. بیش از یک سال از دوره بیابان قوم می‌گذشت که خدا به موسا گفت کسانی را برای جمع‌آوری اطلاعات در مورد سرزمین وعده‌ای که مقصد آنها بود روانه کند. موسا دوازده رهبر از هر سبط اسرائیل انتخاب نمود. دو نفر از آنها یوشع و کالیب بودند.

وقتی ماموران اطلاعاتی برگشتند، در مورد آنچه دیده بودند و آنچه باید انجام می‌دادند، اطلاعاتی ضد و نقیض ارائه دادند. ده نفر از آنها گفتند:

"اما مردمانی که در آن زمین ساکنند نیرومندند، و شهرها حصاردار است و بسیار عظیم. افزون بر این، بنی‌عَناقِ را نیز در آنجا دیدیم. عَمالیقیان در زمین نِگَب ساکنند؛ حیتّیان و یِبوسیان و اَموریان در کوهستان زندگی می‌کنند؛ و کَنعانیان نزد دریا و بر کَنارهٔ اردن سکونت دارند اما مردانی که همراه او رفته بودند، گفتند: ما را توان مقابله با آن مردمان نیست، زیرا از ما نیرومندترند. و دربارهٔ سرزمینی که تجسس کرده بودند، اخبار بد میان بنی‌اسرائیل منتشر ساخته، می‌گفتند: سرزمینی که برای تجسس از آن گذشتیم، سرزمینی است که ساکنانش را فرو می‌بلعد، و تمامی اقوامی که در آنجا دیدیم، غول‌پیکر بودند." (اعداد ۱۳: ۲۸– ۲۹، ۳۱– ۳۲)

www.takbook.com

اما کالیب و یوشع گزارشی دیگر ارائه دادند:

"آنگاه کالیب در حضور موسا قوم را ساکت کرده، گفت: بی‌درنگ برویم و آن را تصرف کنیم، زیرا به‌یقین می‌توانیم بر آن غالب شویم... اگر خداوند از ما خشنود باشد، ما را به این سرزمین خواهد آورد و آن را به ما خواهد بخشید، سرزمینی را که شیر و شهد در آن جاری است. فقط بر خداوند عِصیان مورزید و از مردمان آن سرزمین ترسان مباشید زیرا ایشان خوراک ما هستند! حفاظ ایشان برداشته شده است، و خداوند با ماست. پس از ایشان ترسان مباشید." (اعداد ۱۳: ۳۰؛ ۱٤: ۸– ۹)

آن دوازده نفر با هم برای جاسوسی کردن به آن سرزمین رفتند. آنها یک سرزمین، یک شهر و یک قوم را دیدند. چرا ده نفر از آنها یک گزارش و دو نفر دیگر گزارشی متضاد ارائه دادند؟ جواب سوال *زاویه دید* آنهاست!

خدا در مورد کالیب و یوشع گفت که آنها روحی دیگر دارند و مرا به تمامی پیروی کرده‌اند (اعداد ۱٤: ۲٤). به عبارت دیگر آنها از امیال انسانی به سوی اراده خدا حرکت کرده‌اند. آنها از دید خدا به آن موقعیت نگاه کردند و تنها به امنیت و آسایش خود فکر نکردند. چنین امری برای فهم دلیل گزارش متفاوت ده جاسوس در مقابل کالیب و یوشع مهم است. آن ده تن بیشتر نگران آسایش، امنیت و خانواده خود بودند تا آنچه خدا می‌خواست. زندگی آنها توسط آنچه تحت تأثیر قرار می گرفت، هدایت می شد نه پادشاهی خدا. آنها نمی‌فهمیدند خدا هرگز آنها را ترک نمی‌کند و متوجه نبودند که خدا در هر مسیری که قوم را بدان هدایت می‌کند، آنها را کامیاب می‌سازد. این طرز فکر غلط در مورد مابقی جمعیت نیز صادق بود، پس گفتند:

"همهٔ بنی‌اسرائیل بر موسا و هارون همهمه کردند، و تمامی جماعت بدیشان گفتند: کاش در سرزمین مصر مرده بودیم یا در این صحرا می‌مردیم! چرا خداوند ما را به این سرزمین می‌آورَد؟ تا به ضرب شمشیر بیفتیم و زنان و اطفالمان به یغما برده شوند؟ آیا برای ما بهتر نیست که به مصر بازگردیم؟"(اعداد ۱٤: ۲– ۳)

فرزندان اسرائیل به روزهای خوشی که در مصر داشتند فکر می‌کردند، زمانی

www.takbook.com

که شکم آنها سیر و زندگیشان باثبات بود. اگرچه آنها در مصر بَرده بودند، اما آنچه با آن روبه رو بودند، به نظر سخت‌تر از اسارت می‌آمد. همه قوم در مقابل تغییری الزامی مقاومت می‌کردند. آنها با محیط بیابان آشنا بودند و به این خاطر احساس امنیت می‌کردند، اگرچه کوچ نشینی و غذایی که در اختیار داشتند، ایده‌آل نبود. در نتیجه چشم آنها هرگز به سرزمین وعده نیفتاد و اراده خدا را در زندگیشان به انجام نرساندند.

اما با این حال یوشع و کالیب باید به راه خود ادامه می‌دادند. ضدیتی که این دو با آن روبه رو بودند، از سمت "برادران" بود که می‌خواستند کاملاً آنها را ساکت کنند: *"اما جماعت جملگی می‌گفتند که باید ایشان را سنگسار کرد. آنگاه جلال خداوند در خیمهٔ ملاقات بر تمامی بنی‌اسرائیل ظاهر شد."(اعداد ١٤: ١٠).* کسانی که علیه یوشع و کالیب بودند، ذهن‌هایی تازه شده نداشتند و تسلیم طرز فکر و تحلیل‌های دنیا شده بودند. آنها گرفتار روش‌های خود و افکار بیابانی بودند.

پولس هم مثل یوشع و کالیب گفته بود که باید آنچه پشت سر است، رها کند و خود را برای به دست آوردن جایزه آسمانی به جلو براند(فیلیپیان ٣: ١٤).

دوباره اشعیا ٤٣: ١٨- ١٩ را بررسی کنیم و به توصیه هایی که باعث تشویق ما هستند، دقت کنیم:

"چیزهای پیشین را دیگر به یاد میاورید،
و به امور قدیم میندیشید.
هان، اکنون من کاری تازه می‌کنم:
هم‌اکنون در حال پدید آمدن است؛
آیا آن را تشخیص نمی‌دهید؟
من در بیابان راهی پدید می‌آورم،
و در بَرَهوتْ نهرها جاری می‌سازم."

متاسفانه حتا امروز هم بسیاری هستند که مکان "امنِ" اسارت را به تلاش کردن برای کسب آزادی و تحقق وعده‌های خدا ترجیح می‌دهند. آنها از تغییری که در آینده انتظارشان را می‌کشد، بیشتر از محیط آشنا و متخاصم کنونی می‌ترسند. عده‌ای دیگر هم هستند که از عمل خدا در گذشته راضی‌اند و دیگر

www.takbook.com

مایل به ادامه دادن مسیر و رویارویی با چالش های جدید نیستند. خدا قطعاً به واسطه آنها کارهای عظیمی انجام داده است، اما آنها در کنج امن کامیابی‌های گذشته اُتراق کرده‌اند.

اطاعت از اراده و خواست خدا، باعث آزادی و حیات است و تنها راهِ تحقق حقیقت است؛ اگرچه رسیدن به جایزه آسمانی در شرایط کنونی غیرممکن به نظر برسد. خدا گفت به واسطه اشعیا کاری تازه انجام می‌دهد، اما چنین عملی در بیابان به انجام می‌رسد. به عبارت دیگر، هنگامی که از روح خدا پیروی می‌کنیم تا آنچه را که ارادهٔ اوست به انجام برسانیم، خود را در موقعیتی می‌یابیم که به نظر غیرممکن، خشک و لم یزرع می‌رسد. اما همان‌طور که می‌دانیم، آنچه برای انسان غیرممکن است، برای خدا ممکن است (لوقا ۱۸: ۲۷). زیرا آن سوی بیابان کنونی شما فراوانی حیات، پیروزی و تحقق وعده در انتظارتان است.

مثل ده جاسوس و دیگرانی نباشید که مایل به پذیرش خواسته خدا نیستند و در مقابلِ تغییری که آنها را از محرومیت بیابان رها می‌کند، مقاومت می‌کنند. به جای آن، با اطمینان برای رسیدن به جایزه آسمانی سرزمین وعده خدا تلاش کنید!

www.takbook.com

www.takbook.com

۷

شاهراه خدا

"سختی فقط یک وسیله نیست، بلکه ابزار موثر خدا برای پیشرفت زندگی روحانی است. شرایط و رویدادهایی که ما آنها را پسرفت می‌دانیم، اغلب اموری هستند که رشد روحانی ما را تشدید می‌کنند. وقتی چنین موضوعی را درک کردیم، وارد دوره‌هایی می‌شویم که از نظر روحانی به شدت رشد می‌کنیم. بنابراین با درک و پذیرش واقعیت روحانی زندگی، تحمل مصیبت‌ها آسان و آسان‌تر می‌شود."

– چارلز استنلی

«صدایی ندا می‌کند: راه خداوند را در بیابان مهیا سازید و طریقی برای خدای ما در صحرا هموار کنید.»

– اشعیا ۴۰: ۳

www.takbook.com

باعث تعجب است که خدا در بیابان شاهراهی قرار داده باشد! بیابان نقطه‌ای است که راه‌های او آماده می‌شوند؛ جاده‌ای به سوی زندگی والا و شکوهمندی که منطبق بر فکر و ارادهٔ خداست.

در طول تاریخ، تعداد کمی گذر از این شاهراه را در پیش گرفته‌اند. با این حال، خدا بسیاری را برای این سفر آماده می‌کند. اشعیا ۳۵: ٦، ۸ چنین امری را توصیف کرده است:

> *«آبها در بیابان سیلان خواهد کرد، و نهرها در صحرا خواهد جوشید... در آنجا شاهراهی خواهد بود که 'راه مقدس' نامیده خواهد شد.»*

شاهراه خدا در بیابان، نام یا شماره‌ای معمولی مانند سایر جاده‌ها و اتوبان‌ها ندارد؛ بلکه نام آن *«راه مقدس"* است.

یکی از تعاریف مقدس، *"پاک بودن" است. عیسا می‌گوید: «خوشا به حال پاکدلان، زیرا آنان خدا را خواهند دید.» (متا ۵: ۸)*. عیسا به کلیسایی نامقدس یا ناپاک برنمی‌گردد؛ او به کلیسایی که هیچ لک و چین و نقصی بر آن نیست، برمی‌گردد.

www.takbook.com

چند دهه پیش، وقتی که جوان بودم و خدمت خود را تازه شروع کرده بودم، خداوند روزی هنگام دعا به من نشان داد که می‌خواهد زندگی مرا پاکتر کند. خیلی هیجان زده شدم و به لیزا گفتم: *«خدا می‌خواهد ناپاکی‌های مرا پاک کند!»* و در ادامه، تمام ناخواستنی‌هایی که خدا می‌خواست از بین ببرد را برای او گفتم. (او هم چند مورد که شاید من از قلم انداخته بودم، به فهرست اضافه کرد!)

اما سه ماه هیچ اتفاق تازه‌ای نیفتاد. در واقع چند مورد در زندگی من بود که بدتر هم شد و من نیاز به پاک شدن در خود را بیشتر احساس می‌کردم. من به حضور خدا رفتم و از او پرسیدم: *«چرا عادات بدم، به جای بهتر شدن در حال بدتر شدن هستند؟»*

او هم جواب داد: *«پسرم، گفتم که می‌خواهم تو را پاک کنم. تا به حال تو سعی کرده‌ای که به قوت خود این کارها را انجام دهی، اما من حالا به روش خودم این کار را انجام می‌دهم.»* من اصلاً نمی‌دانستم که در حال ورود به سیر و سفر در دوره اول بیابان خود هستم و این دوره ۱۸ ماه طول کشید.

راه‌های او، راه‌های ما نیستند

اوایل زندگی ایمانی‌ام با مینیستری تی.ال آزبورن آشنا شدم. دکتر آزبورن خادمی عالی و نویسنده‌ای فوق العاده بود که همراه همسرش، دیزی، خدمت بشارتی و شفا را برای چندین دهه در سراسر دنیا اداره می‌کردند. خدمت آنها باعث نجات ده‌ها میلیون نفر شد.

پس قطعاً می‌توانید هیجان مرا از موعظه دکتر آزبورن در کلیسایمان در دالاس، و وقت گذراندن با او در دوران اقامتش را در شهر متصور شوید. علاوه بر همه اینها، به این خاطر که آن موقع وظیفه پذیرایی از مهمانان را بر عهده داشتم، فرصت شناخت او را از نزدیک پیدا کردم. او فوق العاده بود. وقتی با او بودم احساس می‌کردم کنار مسیح نشسته‌ام.

آزبورن چند باری به کلیسای ما آمد و ما هر بار بیشتر به هم نزدیک می‌شدیم. او تمام کتابهایی را که در جوانی برای آماده شدن خدمتش خوانده بود، به من داد و در دو سفر، همه لباس‌هایش را برایم آورد، چون دقیقاً هم سایز بودیم. من

www.takbook.com

و لیزا آن موقع اصلاً بودجه‌ای برای خریدن لباس رسمی نداشتیم، پس من از این دو بار سخاوتمندی او بسیار بهره بردم. بعد از این دیدارها او و دیزی برای من و لیزا مثل پدر و مادر شدند.

چند سال قبل از آن، وقتی هنوز در شرکت مهندسی کار می‌کردم، روزی که آزبورن در جلسه موعظه می‌کرد، روح‌القدس زمزمه کنان به من گفت: *«روزی به او خدمت می‌کنی. روزی برای او کار خواهی کرد.»* پس با خود فکر کردم این تایید می‌کند که من در آینده در تیم او خواهم بود و خدمت بشارتی مشابهی را شروع خواهم کرد.

اما هیچ اتفاقی نیفتاد، هنوز آواره بیابان بودم. دفتر مرکزی خدمت خانواده آزبورن در شهر "توسلا" بود، ولی خود آنها در اورلاندو زندگی می‌کردند. با گذشت زمان، الزامی درونی در مورد خدمتم احساس می‌کردم که مرا مجبور کرد به اورلاندو نقل مکان کنم تا به آزبورن‌ها نزدیکتر باشم. من از این کار دو هدف را دنبال می‌کردم. اول اینکه: با این کار برای او روشن می‌شد که دیگر در کلیسای دالاس مشغول خدمت نیستم. او مردی شرافتمند بود و می‌دانستم هرگز با استخدام کردن من کلیسای ما را دور نمی‌زند. دوم اینکه: اگر من و لیزا در اورلاندو زندگی می‌کردیم، ملحق شدن به مینیستری او خیلی ساده‌تر می‌شد. من با رفتن به فلوریدا خود را در دسترس او می‌گذاشتم.

می‌دانم که به نظر زیاده‌روی کردم، ولی خیلی مشتاق بودم تا خدا مرا در خواندگی حقیقی‌ام پیش ببرد.

پس در دالاس با شبانم قرار ملاقاتی گذاشتم تا به او بگویم که می‌خواهم استعفا دهم و به اورلاندو بروم. شب قبل از ملاقات، سه شبان دیگر از شهرهای مختلف با من تماس گرفتند. هر کدام وقتی مطلع می‌شدند که روز بعد قصد انجام چه کاری را دارم، دقیقاً یک سوال را از من می‌پرسیدند: *"لیزا با این کار موافق است؟"*

لیزا موافق نبود. چند باری به من گفته بود: *"جان، هر راهی را که انتخاب کنی، با تو می‌آیم ولی در دلم نیست که این را انجام دهم!"* من به نظر او اعتنایی نکردم. با خودم فکر می‌کردم، لیزا متوجه نیست و از آنجا که من سر خانه هستم، او باید تسلیم آنچه می‌گویم، باشد. چقدر افکارم، نابالغ و ابلهانه بودند.

وقتی آن شب سومین شبان به من زنگ زد و همان سوال دو نفر قبلی را

www.takbook.com

پرسید، چیزی در من شکست. چشمان من باز شد و توانستم ببینم که به جای آن که به خدا اجازه دهم نقشه‌اش را برای زندگی‌ام عملی سازد، در تلاش بودم تا به او در انجام این امر کمک کنم.

روز بعد، من و لیزا با شبانم و همسرش ملاقات کردیم. قبلاً دلیل ملاقات را برای آنها توضیح داده بودم ولی بعد از سه تماس تلفنی شب قبل، تصمیمم در آن مورد عوض شده بود. هر دو با مهربانی فراوان به من و لیزا گفتند که هنوز می‌خواهند با آنها بمانیم. شغل و سِمت قبلی من هنوز سر جای خودش بود.

حس کردم باری از دوشم برداشته شده و آماده هستم تا ببینم خدا به جای ما عمل کند. اصلاً متوجه نبودم که روند پاک شدن من هنوز تمام نشده است. موجی دیگر در راه بود که همان روز کار خود را آغاز کرد.

درست شش ساعت بعد از ملاقات ما با شبانم و همسرش، خانه بودم و داشتم لباس باشگاه را می‌پوشیدم که با چند نفر از همکاران کلیسایی برویم و بسکتبال بازی کنیم. تلفن زنگ خورد. تی.ال آزبورن بود! اغراق نکرده باشم، از تماس او شوکه شده بودم.

یک ساعت ونیم با هم حرف زدیم و او به من و لیزا سِمتی خدمتی را پیشنهاد داد. قرار بود به او و دِیزی در سفر کردن به سراسر دنیا کمک کنیم. همچنین باید کلیسایی را در شهر تولسا تاسیس می‌کردیم، که نهایتاً الگوی اولیه برای تاسیس کلیساهای دیگر می‌شد. هدف بعدی این بود که کلیساهای مشابهی را در سراسر دنیا تأسیس کنیم که در آن کشورها فعالیت‌های بشارتی گسترده ای در جریان بود.

مدام در آن تماس تلفنی طولانی با خودم فکر می‌کردم: *"وای پدر، واقعاً تو عمل می‌کنی و از سرعت انجام شدن کار تعجب می‌کنم!"* توصیف تعجب و هیجانی که از تماس تلفنی با تی.ال داشتم سخت است. مطمئن بودم که این خروج از بیابان است؛ خروجی که انتظار آن را می‌کشیدم. آن‌قدر خوشحال بودم که حس می‌کردم می‌توانم بپرم و به سقف آپارتمانی که آن موقع در آن ساکن بودم، دست بزنم. بعد از قطع کردن تلفن، برای شکرگزاری بیرون رفتم ولی تفتیش یا تردید را در روح خود احساس می‌کردم؛ حسی ناخوشایند، کسل‌کننده و عمیق بود.

با خود فکر می‌کردم و می‌گفتم: *"نه خدایا، نه، نه! نباید این کار را بکنی! خیلی وقت پیش به من این وعده را دادی. گفتی که روزی برای تی.ال کار می‌کنم. نباید نه بیاوری!"*

www.takbook.com

این تفتیش رهایم نمی‌کرد. سه روز با تلاش و دعا سعی کردم از شر این حس خلاص شوم، ولی نتوانستم. با فریاد می‌گفتم: *"خدایا، بگذار در این مورد خوشحال باشم!"* لیزا هم چنین تفتیشی را در خود احساس می‌کرد؛ اگرچه او هم واقعاً می‌خواست با آزبورن‌ها کار کند.

نهایتاً من به انتخاب خود از این شک و تفتیش درونی چشم‌پوشی کردم (حرکت بچگانه دیگر و شاید حرکتی خطرناک از طرف من). پس من و لیزا برای مصاحبه به شهر اوکلاهاما رفتیم و همه چیز به نظر مرتب می‌رسید. تی.ال و دیزی رسماً آن سمت را در مینیستری خود به ما پیشنهاد دادند و ما را در مهمانی کریسمس به همه تیم خود معرفی کردند.

بعد از آن به دالاس برگشتیم و از شغل خود در کلیسا استعفا دادیم. اما تفتیش همچنان سر جای خود باقی بود. ساعت‌ها دعا می‌کردم و هنوز احساس خوبی نسبت به این کار نداشتم. مدام سعی می‌کردم با دعا این حس بد را از خود دور کنم، اما تغییری دیده نمی‌شد.

نهایتاً به لیزا گفتم: *"نمی‌دانم چه خبر است، ولی یه چیزی هست!"* او هم سری تکان داد و گفت: *"من هم همین حس را دارم!"*

من به تی.ال زنگ زدم و حسم را با او در میان گذاشتم و او در پاسخ گفت: *"باید همدیگر را ببینیم و در این مورد حرف بزنیم."* پس ما هم با هواپیما به تولسا رفتیم و دو ساعت حرف زدیم. تی.ال گفت: *"ما این شغل را به شما پیشنهاد دادیم، چون واقعاً شما را دوست داریم و می‌دانیم که شما هم ما را دوست دارید. ولی الان داریم فکر می‌کنیم که این کار واقعاً از جانب خدا نیست."*

من هم گفتم: *"خودم هم نمی‌فهمم، ولی فکر می‌کنم درست می‌گویی!"* باورم نمی‌شد که چنین حرفی بزنم چون به زبان آوردن این حرف تمام انرژی مرا گرفت. رویای زندگی من کار کردن برای تی.ال آزبورن بود.

آن روزها معمولاً صبح زود یک ساعت و نیم یا دو ساعت برای دعا بیرون می‌رفتم. ولی بعد از مواجه شدن با این یأس نسبت به قهرمان زندگی‌ام، دکتر آزبورن، برای دو هفته به ندرت وقتی صبح زود بیرون می‌رفتم، دعا می‌کردم. انگار فقط از پسِ گریه کردن برمی‌آمدم. تنها کاری که انجام می‌دادم، با ناباوری مرور کردن اتفاقات چند ماه گذشته بود. غمی غیرقابل توصیف بود. انگار به

www.takbook.com

سوگ مرگِ عزیزی نشسته بودم. بعد از دو هفته، بیرون از خانه و جایی بودم که کسی صدایم را نمی‌شنید و با صدای بلند فریاد زدم: *"چرا؟! چرا خواستی من از این کار دست بکشم؟ شش سال پیش به من گفتی که یه روز برای تی.ال کار می‌کنم. چرا؟!"*

هرگز حرفی که خدا به من زد را فراموش نمی‌کنم: *"چون می‌خواستم ببینم که به من خدمت می‌کنی یا به رویا!"*

تعجب کرده بودم.

بعد گفت: *"به همین خاطر بود که ابراهیم را وادار کردم تا اسحاق را بر مذبح بگذارد تا ببینم محبت او نسبت به من بیشتر است یا وعده برکتی که به او داده بودم. این کار ثابت می‌کرد که او به من خدمت می‌کند، به من خدمت می‌کند تا رویای او محقق شود یا به من خدمت می‌کند و مطمئن است که من بر وعده خود جهت تحقق آن رویا می‌مانم!"*

این سخن خدا پاسخی بود به تمام سوالاتی که در طول دو هفته گذشته، ذهنم را مشغول کرده بود و برای اولین بار در طول هجده ماه گذشته، جانم سرشار از شادی شد. مثل آن بود که حیات در من احیا شده باشد و فهمیدم که در آن لحظه چقدر برکت یافته هستم. متوجه شدم که زنی زیبا همسر من است. متوجه شدم که پدر کودکی زیبا هستم. دوباره عاشق همسر و پسرم شدم. متوجه شدم که در آپارتمانی کاملاً نو زندگی می‌کنم که سی پله تا لب استخر فاصله دارد و آسمانی آفتابی روزهای ما را فراگرفته است. همه اینها را نادیده گرفته بودم، چون زیر فشار خدمت کمر خم کرده بودم؛ کاری که فکر می‌کردم آن را برای خشنودی خدا انجام می‌دهم.

الان که به عقب نگاه می‌کنم، متوجه می‌شوم وقتی خدا گفت برای تی.ال آزبورن کار می‌کنم، از قبل افتخار بارها خدمت کردن به او را داشته‌ام. او بارها به کلیسای ما در دالاس آمده بود و من همیشه همراه او بودم.

اما حالا دیگر شغلی هم نداشتم. دست از پا درازتر به کلیسا برگشتم تا ببینم که می‌توانم به شغل سابق خود برگردم یا نه. یادم می‌آید به یکی از دوستانم که همکار شبانان بود، نگاه کردم و گفتم: *"احساس حقارت می‌کنم!"* – دقیقاً کلماتی که گفتم همین بود. به همه گفته بودم که قرار است برای تی.ال و دیزی کار کنم. حتا شبانمان نیز از پشت منبر اعلام کرده بود، اما این‌طور نشد.

www.takbook.com

نکاتی برای زنده ماندن در سفر بیابان

۷: در انتخاب دوست دقت کنید

اغلب، تندترین منتقدان و مخالفان ما کسانی هستند که فکر می‌کردیم در تیم ما هستند! نباید تعجب کنیم. جفا از سوی کسی می‌آید که فکر می‌کنید دوست شماست.

بیابان ممکن است با جفایی واقعی همراه باشد و اگر می‌خواهیم پیرو مسیح باشیم، باید انتظار جفا و آزار را داشته باشیم. پولس رسول می‌گوید: "به راستی، همهٔ کسانی که بخواهند در مسیحْ عیسی با دینداری زیست کنند، آزار خواهند دید." آزار یا همان جفا بخشی از روند پاک شدن است. چه کسی ممکن است به شما آزار برساند؟ یک دسته از این افراد ریاکاران هستند ــ کسانی که به قوم خدا نفوذ کرده‌اند و به نظر ایماندار می‌آیند، اما در دل آنها اثری از خدا دیده نمی‌شود. پولس به همین خاطر در مورد ینیس و یمبریس، که در مقابل موسا مقاومت کردند سخن می‌گوید. اینها کسانی هستند که در قوم خدا ساکن شده بودند و خودی به حساب می‌آمدند.

کلیسا سخاوتمندانه به من کاری نیمه وقت داد. ۸ ماه آنجا خدمت کردم. بعد آنچه خدا مرا برای آن آماده می‌کرد، اتفاق افتاد. از من خواسته شد تا عضوی از تیم کلیسایی باشم که بالاترین سطح رشد را داشت. من شبان جوانان آن کلیسا شدم. معجزه بود. من و لیزا هر دو می‌دانستیم که این در را خدا در زندگی ما باز کرده است. حالا زندگی و رویایی تازه داشتم و همچون مَشکی آماده حمل شراب تازه بودم.

مسیر پاک شدن

برای قرن‌ها، در واقع از زمانی که عیسا زمین را ترک کرد، پیروان او سعی کرده‌اند به واسطه توانایی خود قدوسیت را به دست آورند. در واقع تمام فرقه‌های کلیسایی در نتیجه تلاشی مذبوحانه برای رسیدن به پاکی و قدوسیت

www.takbook.com

پولس برخی از جفاها و آزارهایی که تجربه کرده بود را توصیف کرده است و به ما می‌گوید که برخی از این آزارها از سوی «برادران دروغین» بوده است. (دوم قرنتیان ۱۱: ۶۲).

خوب است که در بیابان کسانی کنار شما باشند که از شما مراقبت می‌کنند و به شما اهمیت می‌دهند؛ کسانی که اراده خدا را در زندگی شما اعلام می‌کنند. شما در این دوران به منتقدان و کسانی که شما را به نااطاعتی دعوت می‌کنند، نیازی ندارید. همسر ایوب و دوستان او چنین کاری می‌کردند. شما به انبیای دروغین نیاز ندارید که از شما تعریف کنند، در حالی که به تأدیب الاهی نیاز دارید. شما به کسانی احتیاج دارید که دوستتان دارند و حکمت الاهی را به شما اعلام می‌کنند.

اما مراقب باشید: اگر کسی که شروع کرد از شما انتقاد کردن و سرزنشتان کرد که عامل به بیابان کشیده شدنتان، خودتان هستید، آن فرد دوست شما نیست. روح‌القدس ما را مجاب می‌کند که گناهکار هستیم و اغلب از کسی دیگر استفاده می‌کند تا اشتباه خود را ببینیم و توبه کنیم. اما آن احساسی که ما را مدام محکوم می‌سازد و هیچ امیدی در آن نیست، از جانب دشمن برانگیخته می‌شود. پس مراقب باشید!

به وجود آمده‌اند. اما تمام کاری که ما انجام داده‌ایم، این است که خود را گرفتار شریعت‌گرایی کرده‌ایم، چون قدوسیت عمل فیض خداست نه محدودیت ظاهری جسم.

خدا فروتنان را فیض می‌دهد نه مغروران را. شخص مغرور فکر می‌کند که بدون کمک گرفتن از راهنمایی‌ها، قوانین و مقرارت مکتوب خدا می‌تواند به قدوسیت دست یابد، اما فروتنان می‌دانند که چنین کاری بی‌فایده است و باید بر فیض (قوت) خداوند تکیه کنند. رابطه نزدیک با خدا پاک است، چون انسان تنها به واسطه چنین رابطه‌ای می‌تواند شریعت نوشته شده بر دل را نگه دارد.

ما بسیار تلاش کرده‌ایم که قدوسیت را با اطاعت از سخنان مکتوب در عهد جدید یا اعتقادات غیرکتاب مقدسی به دست آوریم و در این کار به شدت شکست خورده‌ایم. مثل یهودیان که سعی کرده‌اند با نگه داشتن احکام شریعت، نجات را به

www.takbook.com

دست آورند، ما نیز از سلوک در قدوسیت طبق این قوانین ناتوان هستیم. بسیاری خود را با شریعت‌گرایی یا کارهای دیگر محدود کرده‌اند. تمام این محدودیت‌های ظاهری تلاشی بوده‌اند برای به دست آوردن پاکی درون.

اما خدا به دنبال ظاهری مقدس نیست؛ او تغییر دل می‌خواهد؛ زیرا دلی پاک، رفتاری پاک به همراه دارد. عیسا در متا ۲۳: ۲۶ گفت: *"ای فَریسی کور، نخست درون پیاله و بشقاب را پاک کن که بیرونش نیز پاک خواهد شد.»*

اگر دل شما پاک است، دیگر مایل نیستید طوری رفتار کنید که مایع شرمندگی عیسا شود. شما خود به خود از تماشای سایت‌های پورنوگرافی یا پوشیدن لباس‌های تحریک آمیز خودداری می‌کنید. زن یا مرد می‌توانند با افتخار بگویند که هرگز طلاق نگرفته‌اند، اما همچنان در دل خود نسبت به کسی در محل کارشان چشم بد داشته باشند یا گاه و بی‌گاه به سایتهای پورنوگرافی سری بزنند. آیا اسم این را قدوسیت می‌گذارید؟

اگر دل شما پاک باشد، کامپیوتر یا گوشی تلفن شما هم پاک است و باعث نمی‌شود مطالب غیراخلاقی را جستجو کنید. تکنولوژی به خودی خود باعث ناپاکی شما نمی‌شود. محتوای دل شما تعیین کننده چنین امری است. اگر دل شما پاک باشد، تنها آن چیزی را که خدا بدان مایل است، می‌خواهید.

بیابان یکی از صلیب‌هاییست که خدا برای پاک کردن انگیزه‌ها و نیات ما از آن استفاده می‌کند. خدا در روند آماده‌سازی دل ما قبل از بازگشتش به کلیساست. او نسلی را برمی‌خیزاند که جلال او را نشان می‌دهند ــ قومی که به شباهت او خلق شده و طبق شخصیت او عمل می‌کنند:

> "در خانه‌ای بزرگ، تنها ظروف طلا و نقره نیست، بلکه چوبی و گِلی هم هست؛ آنها به کار مصارف مهم می‌آیند، اینها به کار مصارف پیش پا افتاده. پس هر که خود را از آنچه گفتم پاک نگاه دارد، ظرفی خواهد بود که به کار مصارف مهم می‌آید، ظرفی مقدّس و مفید برای صاحبخانه و مهیا برای هر کار نیکو."
> (دوم تیموتائوس ۲: ۲۰-۲۱)

همان‌طور که متوجه شدید دو نوع ظرف در خانه هست: ظروف مهم و ظروف پیش پا افتاده. کلمه "پیش پا افتاده" که در یونان آتیمیا (Atimia) است،

www.takbook.com

"بی‌آبرو، دون مایه، مایهٔ شرم، فرومایه" ترجمه شده‌اند. کلمه یونانی برای تکریم ، "تیمه"(time) است. خدا می‌گوید: *«اگر بازگشت کنی، تو را احیا خواهم کرد، و در حضور من به خدمت خواهی ایستاد... و دهان من خواهی بود.» (ارمیا ۱۵: ۱۹).* آنچه ارزشمند است، با پاکسازی کامل از ناخالصی‌ها آزاد می‌شود.

ملاکی، نبی عهد عتیق است که در مورد دوران عهد جدید، نبوت‌هایی سخت کرده است. مشکلی که او با آن رو به رو بود، در اختیار نداشتن واژگان عهد جدیدی است. پس او مجبور بود از واژگانی چون "لاویان" و "کاهنان" استفاده کند تا آنچه را که توسط روح‌القدس در مورد مسیحیان عهد جدید می‌دید، توصیف نماید.

ملاکی نبوت کرد که خدا پیش از آن که "به" هیکل خود (یعنی کلیسا) بیاید، برای هیکل خود خواهد آمد. هدف او از این کار، پاک کردن بدن است. او می‌نویسد:

> «او همچون پالایشگر و تصفیه‌کنندهٔ نقره خواهد نشست و فرزندان لاوی را پاک ساخته، آنها را چون طلا و نقره تصفیه خواهد کرد، و آنان در پارسایی، هدایا برای خداوند خواهند آورد.» (ملاکی ۳: ۳)

«لاویان» در آیات بالا، تصویری از «مملکتی از کاهنان» در اول پطرس ۲: ۹ است که به پیروان مسیح در کلیسا اشاره دارد. چون خدا فرآیند پاک شدن این کهانت را با فرآیند تصفیه طلا و نقره مقایسه می‌کند، شناخت ویژگی‌های طلا و نقره و نحوه تصفیه آنها برای درک بهتر موضوع حائز اهمیت است.

طلا با رنگ زرد و زیبای خود سطحی لطیف، براق و فلزی دارد. این ماده اغلب در طبیعت یافت می‌شود و در میزان کم استخراج می‌گردد و به ندرت خالص است. وقتی روند خالص شدن را طی می‌کند، تبدیل به ماده‌ای لطیف، قابل انعطاف و بدون زنگ زدگی و عاری از مواد دیگر می‌شود. اگر طلا با فلزات دیگر مثل مس، آهن یا نیکل ترکیب شود، سخت‌تر شده و انعطاف آن کاهش می‌یابد. این ترکیب را آلیاژ می‌نامند. هرچه درصد فلزات دیگر بالاتر باشد، طلا سخت‌تر می‌شود. برخلاف آن، هر چقدر درصد آلیاژ یا همان فلزات دیگر پایینتر باشد، طلا نرمتر و منعطف‌تر است.

شباهت ما در این قیاس واضح است: دل پاک در حضور خدا مثل طلاست؛

www.takbook.com

طلایی خالص، نرم، لطیف و منعطف. پس همان‌گونه که روح‌القدس می‌فرماید:

«امروز، اگر صدای او را می‌شنوید،
دل خود را سخت مسازید،
چنان که در ایام تمرد کردید،
به هنگام آزمایش در بیابان.
.... هر روز، تا آن زمان که هنوز 'امروز' خوانده می‌شود،
یکدیگر را پند دهید تا کسی از شما در اثر فریب گناه، سختدل نشود.»
(عبرانیان ۳: ۷– ۸، ۱۳)

گناه عنصر اضافه شده است که طلای *خالص* وجود ما را به آلیاژی سخت بدل می‌کند. این نقصان، لطافت و حساسیت ما را از بین می‌برد و در نتیجه مانع قابلیت ما برای شنیدن صدای خدا می گردد.

متاسفانه این وضعیت امروز بسیاری است که ظاهری مقدس دارند، اما دلی نرم ندارند که برای عیسا مشتعل باشد. آن عشق سرخ فام برای خدا جای خود را به خودخواهی عاجزانه‌ای داده که تنها در پی امیال، آسایش و سود خود است. اگر فرض بر این باشد که دینداری وسیله‌ای است برای سود شخصی(اول تیموتائوس ٦: ٥)، پس این دسته از ایمانداران فقط به دنبال سود حاصل از وعده‌ها هستند، و به راحتی خودِ «وعده‌دهنده» را حذف کرده‌اند. در چنین فریبی آنها از آنچه دنیا پیشکش می‌کند، خشنود می‌شوند و انتظار دارند از آسمان دریافت نمایند! اما خدا چنین میلی ندارد:

«دینداریِ پاک و بی‌لکه در نظر پدرِ ما خدا، آن است که یتیمان و بیوه‌زنان را به وقتِ مصیبت دستگیری کنیم و خود را از آلایِش این دنیا دور بداریم.»
(یعقوب ۱: ۲۷)

عیسا به کلیسایی برمی‌گردد که پاک و مقدس باشد و هیچ لک و چین و نقصی در آن یافت نشود(افسسیان ٥: ۲۷)؛ بدنی که راه‌های این دنیا دل‌های آنان را ناپاک نکرده است.

ویژگی دیگر طلا مقاومت آن در برابر زنگ زدگی یا خوردگی است. اگرچه فلزات دیگر در برابر شرایط محیطی آسیب می‌بینند، اما طلا از محیط اطراف خود

www.takbook.com

چنین تأثیری نمی‌پذیرد. برنج (آلیاژی زردرنگ از مس و روی) شبیه طلاست، ولی واکنشی مانند طلا ندارد. فلز برنج به راحتی خراب می‌شود. این فلز ظاهری مانند طلا دارد، اما خاصیت آن را دارا نیست. ما در کلیسا ظرف‌هایی برنجین داریم که فقط ظاهری طلایی دارند و تنها آتشی سوزاننده، تفاوت میان آن دو را آشکار می‌سازد. مَلاکی بعد از پاک شدن می‌گوید:

«آنگاه شما بار دیگر میان پارسایان و شریران، و میان آنان که خدا را خدمت می‌کنند و آنان که خدمتش نمی‌کنند، تمییز خواهید داد.» (ملاکی ۳: ۱۸)

به بحث خود در مورد پالایش یا فرآیند پاکسازی طلا برگردیم. درصد بالای عناصر دیگر در طلا نه تنها ساختار آن را سخت‌تر می‌کنند، بلکه طلا را در معرض خوردگی و فساد قرار می‌دهد. این ماده به راحتی تحت تاثیر شرایط محیطی دنیایی قرار می‌گیرد که در آن هستیم.

در حال حاضر، راه‌های دنیا به کلیسا سرایت کرده است. فرهنگ دنیا، کلیسا را تحت تاثیر قرار داده و آن را لکه‌دار کرده است. در آمریکا امور دنیوی، ارزش‌های کلیسایی را آلوده کرده‌اند. بسیاری حساسیت خود را از دست داده‌اند و نیاز به پاک شدن را درک نمی‌کنند.

ملاکی ۳: ۳ نشان می‌دهد که عیسا چگونه کلیسای خود را از تأثیرات دنیا پاک می‌کند؛ درست همان‌طور که طلا را پاک و خالص می‌سازد. در این فرآیند طلا را پودر و با موادی به اسم *گدازآور* مخلوط می‌کنند. سپس آن دو در کوره‌ای با دمای بالا ذوب می‌شوند. آلیاژ یا ناخالصی‌ها جذب ماده گدازآور می‌شوند و روی سطح می‌آیند. طلا که سنگین‌تر است، ته نشین می‌شود. سپس ناخالصی‌ها یا فلزات دیگر مانند مس، آهن و روی از بین می‌روند.

با دقت به شیوه‌ای که خدا تصفیه و پاک می‌کند، نگاه کنید:

«دست خود را بر ضد تو خواهم گردانید و زنگارِ تو را چونان با قلیاب خواهم زدود، و تمام ناخالصی‌هایت را دور خواهم کرد. داورانِ تو را همچون نخست، و مشاورانت را مانند اوّل باز خواهم آورد، و تو از آن پس ‘شهر عدالت’ و ‘شهر امین’ خوانده خواهی شد.» (اشعیا ۱: ۲۵– ۲۶)

www.takbook.com

آتشی که خدا برای پاک کردن ما از آن استفاده می‌کند، چیست؟ پاسخ این سوال، در آیاتی است که در ادامه آورده‌ام:

"و در این بسیار شادمانید، هرچند اکنون زمانی کوتاه بنا به ضرورت در آزمایش‌های گوناگون غمگین شده‌اید، تا اصالت ایمانتان در بوتهٔ آزمایش به ثبوت رسد و به هنگام ظهور عیسا مسیح به تمجید و تجلیل و اکرام بینجامد، همان ایمان که بس گرانبهاتر از طلاست که هرچند فانی است، به وسیلهٔ آتش آزموده می‌شود." (اول پطرس ۱: ٦- ۷)

آتش تصفیه‌گر خدا، *آزمایش‌ها* و *عذابی است* که در بیابان مرتب با آن روبه رو هستیم. گرمای ناشی از این آتش، زدایندهٔ ناپاکی‌هایی است که بر روی شخصیت الاهی ما سایه افکنده است. این مسیر به شکلی بالقوه به قدوسیت می‌رسد (در ادامه دلیل استفاده از کلمه "بالقوه" را توضیح می‌دهم).

ویژگی دیگر طلا شفافیت آن است. منظور از شفافیت، توانایی دیدن مثل شیشه از پشت آن است. *"میدان شهر از طلای ناب و مانند شیشه شفاف بود." (مکاشفه ۱۲: ۱۲)* وقتی با آتش پاک شدید، شفاف می‌شوید! ظرف شفاف، باعث جلال خود نمی‌شود، بلکه محتویات خود را جلال می‌دهد. چنین کاری زیرپوستی و تقریباً نامحسوس است.

وقتی پالایش می‌شویم، دنیا باز عیسا را خواهد دید. دنیا متوجه شفافیت ما می‌شود. شفاف بودن یعنی حقیقت را بگوییم، مغرور نشویم، روی حرف خود بمانیم، شرافتمندانه زندگی کنیم و چیزی را مخفی نکنیم.

در کتاب اشعیا چنین تاکیدی چند برابر بیان شده است:

"اینک تو را تصفیه کردم، اما نه چون نقره؛ و تو را در کورهٔ مصیبت آزمودم. به‌خاطر خودم چنین می‌کنم، آری تنها به‌خاطر خودم؛ زیرا چرا باید نام من بی‌حرمت شود؟ من جلال خویش را به دیگری نخواهم داد." (اشعیا ٤۸: ۱۰- ۱۱)

منظور از آتش یا کوره، آتشی واقعی نیست که نقره (یا طلا) در آن تصفیه می‌شوند، که این خود دلیل استفاده از *"نه چون نقره"* توسط نویسنده را توضیح می‌دهد. آزمایشاتی که ما از آنها عبور می‌کنیم، گرمایی شدید هستند

www.takbook.com

که عناصر ارزشمند را از عناصر بی‌ارزش جدا می‌کنند.

خدا ناخالصی‌ها و ناپاکی‌ها را بر خلاف میل ما از میان نمی‌برد. پولس به همین خاطر در دوم تیموتائوس ۲: ۲۱ می‌گوید شخصی که می‌خواهد پاک شود، "خود را پاک" نگه می‌دارد. اگر می‌خواهید توجیه کنید یا بهانه بیاورید و اجازه دهید که اشتباهات قبلی مانع شما شوند، خدا شما را مجبور به رها کردن آنها نمی‌کند. روند رنج ارزشی نخواهد داشت. پاک شدن در شاهراه قدوسیت، مداوم، مستمر و اغلب دردناک است. با این حال، با آگاهی از نتایج آن، می‌گویم که باز مشتاق آن هستم.

نویسنده کتاب عبرانیان می‌گوید: *"سخت بکوشید که با همهٔ مردم در صلح و صفا به سر برید و مقدّس باشید، زیرا بدون قدّوسیت هیچ‌کس خداوند را نخواهد دید."* عیسا می‌گوید: *"خوشا به حال پاکدلان، زیرا آنان خدا را خواهند دید." (متا ۵: ۸)*. داوود که برای خدا دل داشت، با فریاد برآوردن می‌گوید: *"کیست که اشتباهات خود را تشخیص دهد؟ مرا از خطایای پنهان مبرا ساز." (مزمور ۱۹: ۱۲)*.

فریاد ما باید همین باشد. اگر خدا را می‌جوییم تا دل های ما را پاک کند، او ناپاکی‌هایی را از میان برمی‌دارد که از چشم ما دور مانده‌اند. خدا افکار و نیت‌های درونی ما را می‌داند، اگرچه ما از آنها بی خبر باشیم.

شما را تشویق می‌کنم تا نحوه شناخت و پذیرش دوران تفتیش روحانی و بیابان را یاد بگیرید. وقتی به آتش آزموده می‌شوید، عصبانی نشوید و دیگران را سرزنش نکنید، بلکه به دنبال هدف آنها باشید. دل خود را بیازمایید و اجازه دهید که خدا عناصر فرومایه را از عناصر ارزشمند جدا کند. او دستور می‌دهد: *"مقدّس باشید، زیرا من قدّوسم!" (اول پطرس ۱: ۱۶)*.

به یاد داشته باشید که عمل تصفیه، آنچه را که قبلاً نیکو بوده، تقویت می‌کند و آن چیزی که ما را ضعیف و عاجز می‌کند، از بین می‌برد. روند تصفیه شدن را بپذیرید تا ظرف جلال شوید و بتوانید به زیبایی و شفافیت، جلال خداوند را بازتاب دهید.

www.takbook.com

www.takbook.com

۸

بنایی خوب بسازید

"هیچ ستاره‌ای به روشنی ستاره قطبی نیست و هیچ آبی شیرین‌تر از آب چشمه‌ای در بیابان، و هیچ ایمانی ارزشمندتر از ایمانی نیست که در رنج‌ها ساکن است و بر آنها غالب می‌آید. ایمان آزموده شده، تجربه به بار می‌آورد. اگر مجبور نمی‌شدیم آزمایشات را از سر بگذرانیم، هرگز ضعف خود را نمی‌شناختیم و اگر در گذر از این مسیر به قوت خدا نیاز پیدا نمی‌کردیم، هرگز آن را نمی‌شناختیم."

– **چارلز اسپرجن**

"آنان که نفسانی هستند، به آنچه از نَفْس است می‌اندیشند، امّا آنان که روحانی‌اند، به آنچه از روح است."

– **(رومیان ۸: ۵)**

www.takbook.com

این "شخصیت" است نه "مسح"، که مرد و زن خدا را می‌سازد. در فشارهایی که بیابان همراه خود دارد، زمانی که یأس انباشته می‌شود و رویاها به نظر دور از دسترس‌اند، لازم است ایمانداران پاک شوند. این روند پاکسازی، شخصیت را شکل می‌دهد.

یادم می‌آید همان‌طور که در فصل اول گفتم، خود من هم در دوره بیابان باید بر خشم فراوانم غلبه می‌کردم. پس از خدا پرسیدم: *"چرا از همه عصبانی هستم؟ چه چیزی را باید در زندگی خود ببندم یا از زندگی خود بیرون کنم؟"*

او در جواب گفت: *"پسرم، تا وقتی که نفس خود را مصلوب نکنی، نمی‌توانی چیزی را از آن بیرون کنی یا ببندی!"*

در این حال خسته‌تر از همیشه، پرسیدم: *"خوب پس، این خشم از کجاست؟ تا به حال چنین خشمی را تجربه نکردم، حتا قبل از نجاتم!"*

خدا جواب داد: *"این خشم سال‌ها در تو بوده ولی آن را نمی‌دیدی، درست مانند ناخالصی‌های انگشتری طلا که پیش از آب شدن، نامرئی هستند. ولی وقتی آن را در کوره می‌گذاری، ناخالصی‌هایش به سطح می‌آیند. حالا با گذاشتن تو در کوره‌ای از مشکلات، خشمت را بر تو آشکار کردم!"*

نمی‌فهمیدم که چه نتیجه‌ای باید از سخن خدا بگیرم. پس خدا جزئیات بیشتری

www.takbook.com

اضافه کرد: *"تو می‌توانی همسر، همکاران، دوستان، استرس تولد فرزندت یا شرایط خود را مقصر بدانی. اگر چنین کنی، خشم در تو باقی می‌ماند و وقتی گرمای آتش کمتر می‌شود، در تو ته نشین می‌شود و این چرخه، دوباره تکرار می‌گردد. یا می‌توانی با دعا توبه کنی و بگویی: خدایا این خشم را بردار و مرا ببخش! اگر این کار را بکنی، آنوقت با کاسه‌ای بزرگ مقدار زیادی از آن را از تو خارج می‌کنم."*

پس من هم همین کار را کردم. گناهانم را در حالی اعتراف کرده و از آنها توبه نمودم که گرمایی سوزان از بیابان خشم مرا تحت شعاع قرار داده بود.

این یکی از دلایلی است که بیابان را با همه سختی‌ها ارزشمند و عامل شادی می‌سازد:

> "و در این بسیار شادمانید، هرچند اکنون زمانی کوتاه بنا به ضرورت در آزمایش‌های گوناگون غمگین شده‌اید، تا اصالت ایمانتان در بوتهٔ آزمایش به ثبوت رسد و به هنگام ظهور عیسا مسیح به تمجید و تجلیل و اکرام بینجامد، همان ایمان که بس گرانبهاتر از طلاست که هرچند فانی است، به وسیلهٔ آتش آزموده می‌شود."(اول پطرس ۱: ٦– ۷)

بیابان جایی است که پاک می‌شویم و شخصیت درونی ما شکل می‌گیرد. کوره مصیبت‌ها و آزارها در ما شخصیتی الاهی ایجاد می‌کند. رومیان ٥: ۳– ٤ می‌گوید: *"نه تنها این، بلکه در سختی‌ها نیز فخر می‌کنیم، زیرا می‌دانیم که سختی‌ها بردباری به بار می‌آورد و بردباری، شخصیت را می‌سازد، و شخصیت سبب امید می‌گردد."*

خدا زندگی داوود را تایید کرد؛ چون او مردی جویای دل خدا بود نه در پی تاج و تخت! شائول پادشاه هرگز دورانی را در بیابان نگذراند تا پاک شود، او تا آخر عمر ناپاک و متزلزل باقی ماند. اما داوود در بیابان پاک شد و خدا از شائول استفاده کرد تا او را به آنجا بفرستد!

راه‌های خدا شاید رازآلود باشند، اما برنامه‌های او همیشه نیکو هستند!

www.takbook.com

رویای به تعویق افتاده؟

پاک شدن شاید دردناک باشد. شما را گمراه نمی‌کنم - بیابان سفری به پارکِ تفریحی نیست. درد، درد است و گاهی ضربه‌ای جانانه به ما وارد می‌کند.

شاید خدا در خواب‌ها و رویاها خواندگی شما را به شما نشان داده است. شاید در مورد برنامه‌هایی که برای شما در نظر دارد، با شما حرف زده است. اگرچه به نظر می‌رسد در بیابان هر چه بیشتر خداوند را می‌جویید و از کلام او اطاعت می‌کنید، بیشتر از رویایی که در دل شما گذاشته دور می‌شوید.

یوسف را در نظر داشته باشید: خدا به او رویای رهبری داد و حتا نسبت به برادران و خانواده‌اش، به او اقتدار بخشید. بعد چه شد؟ کسانی که قرار بود از او مراقبت کنند -همان برادران بزرگتر- کمی بعدتر در سرزمینی بیگانه او را به بردگی فروختند. آیا می‌توانید شوک، یأس و درد او را تصور کنید؟

او تقریباً مطمئن بود که خدا به شکلی معجزه‌آسا دخالت کرده و او را آزاد می‌کند. اما این امید نهایتاً تبدیل به یأس شد؛ چون بردگی او چند ماه یا چند سال طول نکشید بلکه بیش از ده سال ادامه پیدا کرد. این، زمانی طولانی است! یوسف در تمام این دوران می‌دانست کسانی که باعث این مصیبت شده‌اند، یعنی برادرانش در آزادی از ثروت پدر خود لذت می‌برند.

یوسف چه کرد؟ عکس‌العمل او در دوره بیابان چه بود؟ او ایمان خود را حفظ کرد، خدمت کرد و وعده خدا را به یاد داشت. او وفادار، حکیم و ساعی بود و در نتیجه همه این ویژگی‌ها کامیابی مبارکی را چشید.

اگرچه این وضعیت ناگهان تغییر می‌کند و بسیار بدتر می‌شود، چون همسر اربابش به او چشم داشت. او به دنبال اغوا کردن یوسف به زنا بود و چند مرتبه هم تلاش کرد. اما یوسف هر بار با اطاعت از خدا از بی‌عفتی فرار کرد. نهایتاً آن زن آن‌قدر درمانده شد که دست به خشونت زد و یوسف مجبور شد که از چنگال او بگریزد. زن ارباب یوسف، زخم خورده از این اتفاق، مجبور شد که او را به دروغ متهم کند. یوسف با بی‌انصافی "متهم" و به سیاهچال انداخته شد(معمولاً برده خارجی را که اقدام به تجاوز به همسر اربابش می‌کرد، دیگر از زندان آزاد نمی‌کردند).

زندانیان وقت زیادی برای تعمق دارند. می‌توانید افکاری را که یوسف باید با

www.takbook.com

آنها مبارزه می‌کرد، تصور کنید:

"من با وفاداری همه زندگی خدمت کرده‌ام، چه فایده‌ای داشت؟ معلوم شد که بی‌تقصیر باید در زندان بپوسم. زندگیم تمام شده! برادرانِ شرور من آزادند و احتمالاً از فراوانی برکات لذت می‌برند. چه خطایی از من سر زده بود؟ تنها کاری که کردم این بود که رویای مثلاً "خدادادی‌ام" را با برادران خود در میان گذاشتم و حالا این هم از دستمزدم! خدمت به خدا چه فایده‌ای دارد!؟ به نظر هر چه بیشتر از او اطاعت می‌کنم، زندگیم بدتر می‌شود."

کدام یک از ما می‌توانیم یوسف را به خاطر چنین افکاری سرزنش کنیم؟ افکار او به نظر منطقی می‌رسند.

اما روزی یوسف در زندان با بزرگترین آزمون خود در دوره بیابان رو به رو شد. خدا دو مرد را نزد او آورد که نانوا و پیشخدمت پادشاه بودند و هر دو خوابی دیده بودند. خواب آنها یوسف را گیج کرد و او به دنبال تفسیری برای آن می‌گشت. اگر یوسف ایمان خود را نسبت به خدا و وعده او از دست می‌داد، تمرکز بر خودش و دست رد به سینه آنها زدن آسان می‌شد. او می‌توانست بگوید: *"بله، در مورد خواب دیشب شما باید بگویم من هم شبی خوابی دیدم و مثل شما فکر کردم این خواب از خداست. ولی واقعیت این بود که آن خواب محقق نشد. خواب‌ها، بی‌فایده، عبث و گمراه کننده‌اند. پس لطفاً مزاحمم نشوید!"*

اگر یوسف چنین کاری می‌کرد، سالیان سال در بیابان می‌ماند، شاید مابقی زندگی‌اش در بیابان می‌گذشت. او با این کار بلیط آزادی خود را کنسل می‌کرد (بعدها آن پیشخدمت، فرعون را از توانایی یوسف در تفسیر خوابها مطلع کرد و همین باعث شد یوسف از زندان آزاد شود و ارتقا درجه بیابد). اگر یوسف نگرش "ترحم و دلسوزی برای خود" داشت، با تلخی، بدبینی و ناامیدی در سیاه‌چال می‌مرد – و به هر طریق می‌گفت: "خدا وفادار نیست؛ او به وعده‌های خود عمل نمی‌کند!".

اما یوسف چنین کاری نکرد. او با افکار و منطقی که خلاف وعده خدا بود، جنگید و خدمت کردن به پیشخدمت و نانوا را انتخاب نمود. او مطیع خدا ماند. نتیجه اطاعت چه بود؟ نهایتاً آزاد شد و آن‌قدر ارتقا درجه یافت که نفر دوم در مصر بعد از فرعون شد!

۹ سال بعد، یوسف به مقام رهبری ارتقا یافت و شرایط قحطی باعث شد برادران

www.takbook.com

او برای تهیه غذا به مصر بیایند و در حضور او بایستند. یوسف مثل همه نمی‌خواست که از آنها انتقام بگیرد. او شخصیتی راستین برای رهبری کردن داشت؛ شخصیتی که مناسب آن پادشاهی بود. او به کسانی خوبی کرد که به او بدی کرده بودند. او مردی تلخ نبود، بلکه نسبت به کسانی بود که به او خیانت کرده بودند، سرشار از بخشش، ایمان و محبت بود. مزمورنویس در مورد یوسف می‌نویسد:

> "و مردی را پیشاپیش ایشان فرستاد، یوسف را، که به غلامی فروخته شد. پاهای او را به غُل و زنجیر زخمی‌کردند، و گردنش در حلقهٔ آهنین بسته شد؛ تا زمانی که سخن او واقع گردید، و کلام خداوند درستی او را ثابت کرد." (مزمور ۵۰۱: ۷۱- ۹۱)

تنها خدا زمان تحقق وعده ای را که خود شخصاً به یوسف داده بود، می‌دانست (بیش از بیست سال بعد از آن خواب). بیابان در او شخصیتی ایجاد کرد که زندگی، خانواده و سمت رهبری او را به خوبی بنا کرد و کلید تمام این موفقیت‌ها، ترس ناشی از احترام نسبت به خداوند بود. یوسف برخلاف شرایط، کلام خدا را اعلام، به آن عمل، و از آن اطاعت نمود.

شما چطور؟ درست همان‌طور که قبلاً اشاره کردم، ممکن است خدا در خواب و رویا، خواندگیتان را به شما نشان داده یا شاید برنامه‌های خود را به شما گفته باشد. اما درست مثل یوسف در بیابان سرگردانید و به نظر می‌رسد هر چه بیشتر خداوند را می‌جویید و از کلام او اطاعت می‌کنید، از رویایی که در دلتان گذاشته، دورتر می‌شوید.

شاید دیگران و حتا کسانی را که مخالف ارزش‌های شما بوده‌اند، دیده‌اید که در خدمت (یا امور دیگر زندگی) پیشرفت کرده‌اند، در حالی که شما به نظر مخالف جهت رویای خدادادی خود حرکت می‌کنید. هر کاری را که بلد بودید، انجام داده‌اید ولی رویایتان به تحقق نپیوسته است.

شاید کسانی را اطراف خود دارید که جسمانی رفتار می‌کنند و خداوند را نمی‌جویند و با این حال پیشرفت می‌کنند و به نظر کامیاب هستند. آنها دریافت کنندگان "برکات" مالی و اجتماعی هستند. شاید برخی از اطرافیان شما به خاطر چاپلوسی یا فریبکاری پیشرفت می‌کنند یا با عدم صداقت، دروغگویی و فریبکاری کار خود را پیش می‌برند، اما همچنان برکت یافته به نظر می‌رسند، در حالی که

www.takbook.com

شما مثل یوسف در سیاهچال فرعون اسیرید.

در این مورد چه باید بکنید؟ شکایت می‌کنید؟ خدا در این مورد می‌گوید:

"شما بر ضد من سخنان سخت گفته‌اید. می‌گویید: "بر ضد تو چه گفته‌ایم؟" گفته‌اید: "عبادت خدا بیهوده است. چه سود که امر او را نگاه داریم و در حضور خداوند لشکرها با چهرهٔ ماتم‌زده بخرامیم؟ پس حال متکبران را سعادتمند می‌خوانیم. و بدکاران نه تنها کامروا می‌گردند، بلکه خدا را نیز می‌آزمایند و جان به در می‌برند." (ملاکی ۳: ۱۳– ۱۵)

شِکوه کنندگان در این آیات چه می‌گویند؟ می‌گویند: *"اطاعت از خدا چه فایده‌ای دارد، وقتی ما را به جایی نمی‌رساند. شریران به جای ما ترقی می‌کنند و برکت می‌یابند، کسانی که جسمانی و شیاد هستند."* (برداشت آزاد خودم!). خدا این سخنان تند یا بد را مستقیماً بر ضد خود می‌داند. ساده‌تر بگویم که این کار غرولند کردن و شکایت است.

شکایت کردن، فرزندان اسرائیل را از سرزمین وعده دور نگه داشت. چرا شکایت کردن بی‌حرمتی به خداست و چرا با داوری سخت با آن مقابله می‌شود؟ چنین کاری به طور غیرمستقیم به خدا می‌گوید: *"آنچه در زندگیم انجام می‌دهی را دوست ندارم و اگر به جای تو بودم، کار دیگری می‌کردم."* ایمانداران با این کار نشان می‌دهند که کاملاً به او احترام نمی‌گذارند.

خدا تشخیص می‌دهد که چه کسی او را دنبال می‌کند و چه کسی به دنبال سود است. گروه اول، بر مسیر خود پافشاری می‌کنند و گروه دوم، هر وقت اوضاع باب میل آنها پیش نمی‌رود، شکایت می‌کنند. آنچه برخی برکت *می‌دانند* و آنچه *واقعاً* برکت است، دو موضوع جدا از یکدیگرند. اگر نگرش(دل) شما درست نباشد، برخی از برکات باقی نمی‌مانند. آیه زیر خطاب به کسانی است که انگیزه‌های خودخواهانه دارند و شکایت می‌کنند. خدا به آنها می‌گوید که با آنها چه خواهد کرد:

"و حال ای کاهنان، این فرمان برای شماست! خداوند لشکرها می‌گوید، اگر گوش نسپارید و در دل خود ننهید که نام مرا حرمت گذارید، بر شما لعنت خواهم فرستاد و برکات شما را لعن خواهم کرد، بلکه هم‌اکنون آنها را لعن کرده‌ام، زیرا که این را در دل خود نمی‌نهید." (ملاکی ۲: ۱– ۲)

www.takbook.com

جایزه یا میراث ما داشته‌ها یا مقام ما نیست. میراث ما خداوند است!

حزقیال ٤٤: ۲۸ می‌گوید: *"و این است میراث ایشان: من میراثشان هستم...من مِلکِ ایشانم."*

امروزه بسیاری از مسیحیان چشم از میراث حقیقی برداشته‌اند و در عوض بر داشته‌ها یا سِمَتها تمرکز کرده‌اند. شاید حتا تمرکز آنها بر چیزهای نیکویی است که خدا بخشیده است. اما چنین رفتاری مثل پسری است که بیشتر به آنچه پدرش به او می‌دهد، فکر می‌کند نه رابطه‌ای که با هم دارند. من چهار پسر دارم و با کمال میل هر آنچه دارم، به آنها می‌دهم. اما دلم می‌شکست اگر می‌فهمیدم که فقط به خاطر آنچه از من می‌خواهند به من توجه می‌کنند. ببینید ملاکی در ادامه چه می‌گوید:

> *"آنگاه ترسندگانِ خداوند با یکدیگر سخن گفتند. و خداوند توجه فرمود و آنان را شنید، و در حضور او کتاب یادبود به جهت ترسندگانِ خداوند و برای آنان که نام او را گرامی می‌داشتند، نگاشته شد." (ملاکی ۳: ١٦)*

اینها کسانی هستند که مجبورند از همان شرایط بیابانی عبور کنند که "شکوه‌کنندگان" از آن می گذرند، اما الویت ایشان مقام، شناخته شدن یا اموال نیست. آنها به دنبال دل خدا هستند! اشتیاق شناختن او در آنها شعله‌ور است. شما می‌توانید با آنها درباره امور اجتماعی یا مالی صحبت کنید، ولی وقتی در مورد خداوند یا آنچه او می‌گوید حرف می‌زنید، دل آنها به شدت مشتاق است.

لوقا در مورد آنها می‌گوید: *"آنها به یکدیگر گفتند: دیدی وقتی در راه با ما صحبت می‌کرد و کتاب‌مقدّس را تفسیر می‌کرد، چطور دل‌ها در سینه‌های ما می‌تپید!" (لوقا ٢٤: ۳۲)*. امیال آنها معطوف امور روحانی است. آنها می‌گویند: *"من فقط می‌خواهم خدا را بشناسم؛ او را خشنود کنم؛ تشنه و مشتاق کلام خداوند هستم؛ می‌خواهم شادی او در من باشد، چون منشا شادی من اوست."* این مهمتر از همه است. محبت نخستین آنها معطوف به عیساست نه موقعیت، شرایط یا مایملکشان.

رفتار آنها وقتی در بیابان هستند با زمانی که برای میلیون‌ها نفر موعظه می‌کنند، فرقی نمی‌کند.

www.takbook.com

"زیرا در خدمت خدا، ما همکاران او هستیم و شما مزرعه او و عمارت او هستید. من با استفاده از قدرت فیض بخش خدا، مانند یک بنّای ماهر بنیادی گذاشتم و اکنون کسی دیگر بر روی آن می‌سازد. هر کس باید مواظب باشد که روی آن چگونه بنا می‌کند." (اول قرنتیان ۳: ۹- ۱۰)

باید به نحوه بنا شدن زندگی‌هایمان توجه کنیم! در کتاب مقدس ساختن خانه، نمادی از بنا کردن زندگی و خدمت در پادشاهی است. ما به خدا تعلق داریم، چون بنای او هستیم:

"بنابراین ای برادران من، ای مقدّسینی که در دعوتی آسمانی شریک هستید، به عیسا که رسول و کاهن اعظم ایمان ماست چشم بدوزید، تا بدانید چقدر به خدایی که او را برای انجام این کار برگزید، وفادار بود، همان‌طور که موسا نیز در تمام خانه خدا وفادار بود. کسی‌که خانه‌ای بنا می‌کند، بیش از خود خانه سزاوار احترام است، به همین نحو عیسا نیز بیش از موسا شایسته احترام است. هر خانه البتّه سازنده‌ای دارد، امّا خدا سازنده همه چیزهاست." (عبرانیان ۳: ۱- ٤)

دقت کنید که بنّای خانه، خداوند است. ما با قوت جسمانی خود از عهده این کار برنمی‌آییم. خدا هر چه بسازد، باقی می‌ماند اما آنچه ما می‌سازیم، ماندگار نیست. *"اگر خداوند خانه را بنا نکند، زحمت بنّایان بی‌فایده است." (مزامیر ۷۲۱: ۱)*. آنچه انسان مستقل از خدا بنا می‌کند، بی‌دوام خواهد بود، چه خدمت کلیسایی باشد و چه خانه و زندگی.

ما در پیدایش ۱۱: ٤ مثالی از این مورد را می‌بینیم: *"بیایید شهری برای خود بسازیم و برجی که سر بر آسمان ساید، و نامی برای خود پیدا کنیم، مبادا بر روی تمامی زمین پراکنده شویم."*

انگیزه کسانی که برج بابل را ساختند چه بود؟ آنها به دنبال تحقق رویاهای خود بودند، رویاهایی که بر خود آنها تمرکز می‌کرد تا آن عمارت را برای جلال خود بالا ببرند. آنها می‌خواستند مستقل از خدا به شباهت او درآیند. این پیگیری میل و اراده آنها را ارضا می‌کرد و توجهی به خواسته خدا نداشت. عمارت مستقل از خدا هرگز پایدار نخواهد ماند، چون مهم نیست نیت ما چقدر شرافتمندانه باشد،

www.takbook.com

بدون خدا هر کاری بیهوده است. به همین خاطر به ما هشدار داده شده که:

"امّا هر کس باید آگاه باشد که چگونه می‌سازد. زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند جز آن پِی که نهاده شده است، پِیِ دیگری بگذارد، و آن پیْ همانا خود عیسا مسیح است. اگر کسی بر این پی ساَختمانی از طلا یا نقره یا سنگهای گرانبها یا چوب یا علف یا کاه بسازد، کَار هر کس آشکار خواهد شد، چرا که آن 'روز' همه چیز را ظاهر خواهد ساخت. زیرا آتش نتیجهٔ کار را آشکار کرده، کیفیت کار هر کس را خواهد آزمود." (اول قرنتیان ۳: ۱۰– ۱۳)

طلا، نقره یا سنگهای گرانبها اشاره به بنا شدن راه خدا دارند. چوب، علف یا کاه اشاره به روش ساخته شدن آنها با استفاده از الگوهای دنیا را دارد. آیا این آیات در مورد داوری در آسمان سخن می‌گویند؟ نه! این آیات زمانی را توصیف می‌کنند که او به هیکل خود می‌آید (ملاکی ۳: ۱٦و ٤: ۱، اول قرنتیان ۳: ۱٦– ۱۷). او مانند آتشی می‌آید که چوب، علف و کاه را *می‌سوزاند* یا طلا و نقره را تصفیه می‌کند. به همین خاطر در ادامه می‌گوید: *"امّا اگر کار کسی بسوزد، زیان خواهد دید؛ و هرچند خودْ نجات خواهد یافت، امّا همچون کسی خواهد بود که از میان شعله‌های آتش جان به در برده باشد." (آیه ۱۵).*

اگر عمارت زندگی، کار یا خدمت خود را با آجرهای خودساخته مانند قدرت نهفته در شخصیت‌تان یا طبق برنامه‌ها و روش‌های دنیوی بنا کنید، نهایتاً آن را از دست خواهید داد. اگر با ترساندن مردم، قصد کنترل یا فریب دادن آنها را دارید، هر چه از این طریق به دست می‌آورید، از دست خواهید داد. اگر چاپلوسی می‌کنید و سنگ دیگران را به سینه می‌زنید تا مقامی به دست آورید، در درازمدت موفق نمی‌شوید و آن جایگاه را از دست خواهید داد. اگر هنگام ساختن عمارت خود، با انتقاد یا غیبت، عمارت دیگران را از بین می‌برید، عمارت خودتان می‌سوزد و از بین می‌رود.

بسیاری با استفاده از فریب یا حتا دروغ گفتن خود را بزرگ‌تر از آنچه هستند، نشان می‌دهند تا سودی به دست آوردند. اما این نیز از بین می‌رود! *"خود را فریب مدهید. اگر کسی از شما خود را با معیارهای این عصر حکیم می‌پندارد، برای این که حکیم باشد، باید جاهل گردد. زیرا حکمت این دنیا در نظر خدا جهالت است. چنان که نوشته شده: حکیمان را به تَرفند خودشان گرفتار می‌سازد." (اول قرنتیان ۳: ۱۸– ۱۹).*

از دید خدا هر زمینه از زندگی شما که انگیزه آن خودخواهانه باشد، چوب، علف

www.takbook.com

یا کاه به حساب می‌آید. مهم نیست چقدر به دیگران کمک می‌کند یا در نام خداوند انجام می‌شود، یا زمان بَر است، هر چه باشد در این آتش خاکستر می‌شود.

تمرکز این حکمت دنیوی، بر خود است. *"امّا اگر در دل خود حسدِ تلخ و جاه‌طلبی دارید... چنین حکمتی از بالا نازل نمی‌شود، بلکه زمینی و نفسانی و شیطانی است." (یعقوب ۳: ۱٤- ۱۵).* حسد، باعث رقابت و بدگمانی می‌شود. برای اینکه امنیت قلمرو خود را حفظ کنیم، شاید مجبور شویم درگیر بازی قدرت شویم که ممکن است به بهای دوستان و شرافتمان تمام شود و از همه مهمتر، به رابطه ما با خدا آسیب برساند. حتا نگرانی برای مقام، عنوان یا حقوق ممکن است شبانان و یا دیگرانی که در خدمت دخیل هستند را درگیر خود کند که باز به بهای از دست دادن حیاتی نزدیک به دل خدا تمام می‌شود.

برای کسانی که خالصانه قلب خدا را می‌جویند، به نظر می‌رسد هر چه بیشتر او را می‌جویند، بیشتر از او دور می‌شوند. آنها با درماندگی فریاد می‌زنند:

"آن که نزد من می‌آید و سخنانم را می‌شنود
و به آن عمل می‌کند، به شما می‌نمایانم به چه کس می‌مانَد.
او کسی را مانَد که برای بنای خانه‌ای،
زمین را گود کَند و پیِ خانه را بر صخره نهاد.
چون سیل آمد و سیلاَب بر آن خانه هجوم برد،
نتوانست آن را بجنباند، زیرا محکم ساخته شده بود." (لوقا ٦: ٤٧- ٤٨)

وقتی در دالاس ساکن بودیم، ساختمان‌سازانی را می‌دیدم که مشغول کار بر برج‌های بلند بودند. در نگاه اول، روند پیشرفت کار آرام بود؛ چون چندین ماه صرف سنگ‌شکنی و کندن زیربنا می‌شد. ساختمان هر چه بزرگتر باشد، گودبرداری عمیق‌تر و زیربنای ساختمان، گرانتر پای سازندگان تمام می‌شود. ولی وقتی از پایین نگاه می‌کردم، به نظر می‌رسید کارگران به آرامی حرکت می‌کنند و پیشرفت کار آرام است. بعد ناگهان ساختمان‌ها به سرعت بالا می‌رفتند. انگار ساختمان، یک شبه از صفر به صد رسیده بود.

سرعت پیشرفت *عمودی* ساختمان با پیشرفت *افقی* آن قابل مقایسه نیست.

باور دارم بسیاری از ما در بدن مسیح، به خصوص جوانان در حال آماده کردن زیربنا هستند. خدا را به این خاطر شکر می‌کنم! شاید آنها در مورد خدمت خود،

www.takbook.com

خواندگی خاصی دارند یا در خدمت افرادی هستند که خداوند به آنها رویایی بخشیده است و اکنون در موقعیتی قرار گرفته‌اند که خدمت می‌کنند. کارها به نظر سریع پیش نمی‌رود، اما باور دارم که خدا در حال آماده کردن این جماعت در بیابان است. زیربنا ریخته شده و شخصیت مسیح در حال شکل گرفتن است. این شخصیت، تمام کسانی را که در آینده با اشتیاق پادشاهی خدا را خدمت می‌کنند، نیرو می‌بخشد .

افراد دیگری که در بیابان ساکن هستند، به نظر به آرامی به سوی بالا حرکت می‌کنند یا به نحوی خود را ارتقا می‌دهند. آوارگان بیابان احساس می‌کنند که ثابت ایستاده‌اند و شاید وسوسه شوند که راهی سریع و آسان به بیرون پیدا کنند. اما می‌دانند که چنین مسیری شخصیتی با استقامت ایجاد نمی‌کند و با شخصیت قبلی سازش می‌کند و برخی از خصوصیات آن را حفظ می‌نماید. آنها به این نتیجه می‌رسند که ریسک این کار بالاست. اگر منتظر خدا بمانند، اجازه می‌دهند که آن بنّای اعظم زیربنایی از سنگ برای آنها ایجاد کند.

در حال حاضر شبانان بسیاری خدا را می‌جویند، ولی به نظر چندان اتفاقی در زندگی آنها رخ نمی‌دهد. آنها دوران بیابان را طی می‌کنند. آنها دیگران را نگاه می‌کنند که خود و خدمتشان را با موفقیت و استفاده از تکنیک های بازاریابی مدرن ارتقا می‌دهند و در شبکه‌های اجتماعی توهمی از شادی و موفقیت ایجاد می‌کنند. اما خدا اجازه نمی‌دهد این آوراگان بیابان با استفاده از روش‌های خود بنا شوند، چون او در حال آماده کردن زیربنایی مستحکم، و بنیادی باقی برای آنهاست.

بعد از آن، کسانی را داریم که خدا هنوز مقام یا جایگاهی خاص را به آنها نشان نداده، ولی رویایی به آنها داده است. آنها از خود می‌پرسند چطور ممکن است این اتفاق در زندگیم بیفتد، در حالی که به نظر از آنها دور می‌شوم.

در این دوران بیابانی، خدا مطیعان خود را از کسانی که با فریبکاری یا رفتار حساب شده، عمارت خود را بنا می‌کنند، جدا می‌سازد. و خروج از بیابان، برای کسانی است که مراقب و منتظر آمدن خدا به هیکل خود هستند. او می‌گوید:

> "در وقتی که من برمی‌گزینم، به انصاف داوری خواهم کرد... زیرا نه از شرق سرافرازی می‌آید، نه از غرب، و نه از میان بیابان! بلکه خداست که داوری می‌کند؛ یکی را به زیر می‌کشد و دیگری را برمی‌افرازد." (مزمور ۷۵: ۲ و ۷)

www.takbook.com

بیهودگی نفس

جنجال بین تن و روح در همه وجوه زندگی به چشم می‌خورد و فقط محدود به فعالیت‌های خدمتی نمی‌شود. یادتان باشد تن هرگز نمی‌تواند وعده‌های خدا را تحقق بخشد. هرچه که از جسم و نفس باشد نتیجه بخش نخواهد بود چون جسم باید آن را حیات ببخشد، اما اگر از روح باشد خدا امکانات لازم پیشروی آن را فراهم می‌آورد.

آنچه که از تن است معمولاً به محیطی پر فریب و سلطه‌آور ختم می‌شود. رهبران در چنین وضعیتی با استفاده از قدرت یا دستکاری عواطف انسانی به دنبال نتیجه هستند. اگر پیرو چنین افرادی هستید، منتظر باشید که ناگهان شما

نکاتی برای زنده ماندن در سفر بیابان

۸: یوشع کار درست را انجام داد

اگر قصد خدا از دوره بیابان نیکوست، چطور باید آن نیکویی را به دست آوریم و از بدی دوری کنیم؟

یوشع، یک نمونه خوب از کسی است که دلی راستین در بیابان داشت. وقتی موسا به کوه سینا رفت، یوشع در پای کوه ماند. او می‌خواست تا حد ممکن به حضور خداوند نزدیک باشد. وقتی موسا در هیکل[خیمه] با خدا ملاقات کرد، یوشع هم آنجا بود چون می‌خواست نزدیک به حضور او باشد. حتا وقتی که کار موسا به پایان رسید، یوشع در خیمه دیدار ماند (خروج ۳۳: ۱۱).

در کتاب یوشع پنج گناهی را می‌بینیم که دامنگیر والدین آنها (نسل قبلی) شد، اما این گناهان به نسل دوم (نسل یوشع) در بیابان انتقال نیافت. این اتفاق برای مردی به نام عخان افتاد. اگرچه رهبران و خود قوم فوراً از خدا طلب کمک کردند، اما نسل دوم مسیر خود را درست در پیش گرفت، چون اشتباهات نسل قبل را دید. آنها شاهد مرگ والدین خود در بیابان بودند؛ کسانی که تحقق وعده خدا را ندیدند.

یوشع و آن نسل بر خالق تمرکز کردند و وارد سرزمین وعده شدند. آنها کلام خدا را به خوبی نگه داشتند و تسلیم یأس نشدند. آنها شکایت نکردند و قویاً به خدا ایمان داشتند.

www.takbook.com

را بر اساس تعاملتان با آنها مسئول موفقیت یا شکست خود بدانند. شما در چنین موقعیتی با فشار بسیار، شریعتگرایی، سلطه یا کنترل رو به رو هستید.

اگرچه حرف‌های من بیشتر خدمات کلیسایی را هدف قرار می‌دهند ولی باید تاکید کنم که این اصل فقط مربوط به خدمات کلیسایی نیست؛ من به هرچه که به قوتِ نفس خلق شده اشاره می‌کنم. پس چنین موضوعی می‌تواند به بازار کار، تحصیلات، سلامتی، دولت، ارتش، ورزشکاران حرفه‌ای و رشته‌های دیگر که خدا مردم را به آن خوانده اطلاق شود.

برعکس آنچه از روح باشد می‌فهمد که در شکل‌گیری خود نقشی نداشته پس می‌داند که نمی‌تواند با قابلیت‌های شخصی خود رشد کند یا باعث رشد شود. مسئولیت با خداست تا نیاز آنچه خلق کرده یا ساخته را رفع کند.

وقتی اسحاق به دنیا آمد، اسماعیل در موقعیت خوبی بود (پیدایش ۱۲– ۱٦). به تجربه دریافته‌ام که پیش از تولد رویای اسحاق وعده داده شده، همواره اسماعیلی است که تلاش می‌کند خود را عرضه دارد. شما باید در برابر وسوسه استفاده از قوت شخصی خود برای تحقق بخشیدن به آنچه خدا وعده داده مقاومت کنید. آیه مربوطه را به یاد داشته باشید: «این کنیز را با پسرش بیرون کن، زیرا پسر این کنیز با پسر من اسحاق میراث نخواهد برد» (پیدایش ۲۱: ۱۰).

روزی خواهد رسید که خداوند به قوم خود می‌گوید «تلاش‌هایی مثل اسماعیل را از خود بیرون کنید، چون آنچه از جسم و نفس است میراث وعده را مال خود نمی‌سازد.» اگرچه چنین تلاشهایی به نظر پر ثمر می‌آیند ولی خدا می‌گوید «آنها را بیرون کن!» تا هیچ نفسی در حضور او صاحب جلال نباشد.

وقتی داوری خدا آشکار می‌شود هر مقدار از زندگی شما که با قابلیت شما بنا شده از آتش پالایشگر در امان نخواهد ماند. اگر زندگی خود را کاملاً برای حفظ منافع و ترقی خود بنا کنید، همه آن در آتش خداوند می‌سوزد و از بین می‌رود. اما شما «همچون کسی خواهید بود که از میان شعله‌های آتش جان به در می‌برد» (اول قرنتیان ۳: ۱۵).

تنها چیزی که باقی می‌ماند اموریست که به واسطه وعده دریافت شده و شکل گرفته‌اند و از بطن روح خدا و فیض زاده شده‌اند.

www.takbook.com

۹

تمرین‌های استقامتی

"خداوند بهترین سربازان خود را از رنج‌های فراوان نجات می‌بخشد."

– چارلز اسپرجن

"و امّا آن کودک رشد می‌کرد و در روح، نیرومند می‌شد، و تا روز ظهور آشکارش بر قوم اسرائیل، در بیابان به سر می‌برد."

– لوقا ۱: ۸۰

www.takbook.com

چند سال پیش چالشی متفاوت را تجربه کردم و این تجربه به من نشان داد که ما به عنوان ایمانداران مسیحی، به دورانی از آماده‌سازی نیاز داریم تا ایمانمان تقوت شود. باورتان بشود یا نه، این آزمایش مختص دوران بیابان است، در بیابانی بی آب و علف که خبری از باشگاه ورزشی و مراکز سلامتی نیست.

سی وپنج سالم بود که بعد از موعظه‌ای که با شور و هیجان انجام داده بودم، در کلیسایی در شهر آتلانتا پشت منبر از حال رفتم. متوجه شدم که از نظر فیزیکی در شرایط خوبی نیستم و فهمیدم که اگر می‌خواهم در آینده، خدمتی موثر و سرشار از ایمان داشته باشم، باید قوی‌تر شوم.

بعد از برگشتنم، برای لیزا تعریف کردم که چه اتفاقی در آتلانتا افتاد. به او گفتم: *"می‌روم باشگاه."*

در کمال تعجب جواب داد: *"خدا را شکر. چند وقتی بود برای باشگاه رفتنت دعا می‌کردم!"* داشتن همسری که بداند چطور باید برای شوهرش دعا کند، عالی است!

آن زمان در فلوریدا زندگی می‌کردم و دو سه خانه پایینتر شخصی به اسم "کیپ" زندگی می‌کرد که کُشتی کج‌گیر بود. چون بچه‌های ما تقریباً در یک رده سنی بودند و با هم بازی می‌کردند، خانواده‌های ما هم به یکدیگر نزدیکتر شدند.

www.takbook.com

چند باری پیشنهاد داد که مرا با خود به باشگاه ببرد و تمرین دهد ولی همیشه می‌گفتم: *"نه، سرم شلوغ است، وقت ندارم."* واقعاً هم سرم شلوغ بود، ولی از سوی دیگر، کمی هم می‌ترسیدم – شاید شما هم اگر جای من بودید، از تمرین کردن با کشتی‌گیری حرفه‌ای می‌ترسیدید؟

کیپ هیکل بزرگی داشت. دو متر قد، ۱۲۰ کیلو وزن و عضله خالص بود. هیکل او کاملاً مخروطی شکل بود و عضلات شکمش هشت تایی بودند. گاهی بچه‌های من و کیپ و خود ما جلوی خانه بسکتبال یا هاکی خیابانی بازی می‌کردیم. اگر به او می‌خوردم، حتا از جایش تکان هم نمی‌خورد، اما من ۲–۳ متر به هوا بلند می‌شدم!

بعد از اتفاقی که در آتلانتا افتاد، به خانه او رفتم و گفتم: *"کیپ، باید به باشگاه بروم. خودت هم که قبلاً گفتی به من تمرین می‌دهی. آیا هنوز وقت داری؟"*

کیپ هم فوراً جواب داد: "البته، با هم می‌رویم باشگاه!" باید به لبخند شرورانه‌اش بیشتر دقت می‌کردم. اصلاً نمی‌دانستم چه نقشه‌ای برایم کشیده است.

صبح روز بعد با هم به باشگاهی رفتیم که مثل سالن سونا بود. فوراً فهمیدم که فقط ورزشکاران جدی در این باشگاه هستند. بوی تستسترون و عرق زیر بینی‌ام می‌زد. یکی از چیزهایی که روز اول یاد گرفتم این بود که با وزنه سبک، و سی یا چهل بار بالا و پایین کردن آن عضله‌ای ساخته نمی‌شود. اگر می‌خواهید عضله بیاورید، باید وزنه سنگین بر میله بگذارید که بتوانید فقط سه یا چهار بار آن را بالا و پایین کنید.

هنگام وزنه زدن دفعه سوم یا چهارم است که تغییر در عضله را حس می‌کنید و در لحظه‌ای که با همه وجود می‌گویید: "بیشتر از این نمی‌توانم!"، ولی همه اهل باشگاه دور میز پرس ایستاده‌اند و فریاد می‌زنند: "بلند کن، بلند کن، بترکون!" قوتی درون شما باعث می‌شود که وزنه را برای بار چهارم یا پنجم بلند کنید. این درست لحظه‌ایست که عضله شما شکل می‌گیرد.

با شرمندگی باید بگویم که پرس سینه روز اولم فقط ۴۰ کیلو بود. مطمئنم که کیپ با دیدن این وضعیت متوجه شد که همسایه‌اش راه زیادی در پیش دارد! بعد از چند هفته تمرین کردن، وزنه را به ۴۵ کیلو رساندم. چند هفته بعد ۵۰ کیلو و بعد

www.takbook.com

از آن ۵۵ و نهایتاً به ۶۰ کیلو پرس سینه رسیدم. افتخار می‌کردم که می‌توانستم هر طرف میله دو وزنه سی کیلویی بگذارم. دیگر با شرمندگی وزنه نمی‌زدم.

این داستان جزئیات بیشتری دارد که جلوتر در این فصل به آن می‌پردازم، ولی روند آرام افزایش قدرت فیزیکی قیاسی مناسب از نحوه هدایت ما به "باشگاه" خداوند در بیابان است. این اتفاق به ما کمک می‌کند تا قوت روحانی ما بیشتر شود.

روح ما در بیابان تقویت می‌شود، چون بیابان فقط جایی بی‌آب و علف نیست که فریاد می‌زنید: "خدایا، کجایی؟!" بلکه جایی برای آزمایشات بزرگ و وسوسه شدن است. خبر خوش این است که اگرچه بیابان سخت و چالش برانگیز است، اما باید به یاد داشته باشیم که چه کسی وزنه‌ها را هنگام تمرینات روحانی با ما بلند می‌کند:

> "در برابر همهٔ اینها چه می‌توانیم گفت؟ اگر خدا با ماست، کیست که بتواند بر ضد ما باشد؟
> " (رومیان ۸: ۳۱)

نه تنها خدا باماست و وزنه‌ها را همراه ما بلند می‌کند، بلکه او وعده‌ای تضمین شده به ما داده است:

> "هیچ آزمایشی بر شما نیامده که مناسب بشر نباشد. و خدا امین است؛ او اجازه نمی‌دهد بیش از توان خود آزموده شوید، بلکه همراه آزمایش راه گریزی نیز فراهم می‌سازد تا تاب تحملش را داشته باشید.
> " (اول قرنتیان ۳۱۱۰: ۱۳)

پس مهم نیست که با چه آزمایشی روبه رو هستید، در هر مکان اندوه و بی‌آب و علفی که هستیم، خدا این وعده را به ما داده تا هرگز فکر نکنیم که قوتِ پیروزی عبور از آن دوران را نداریم. حتا فکر کردن در این مورد فوق‌العاده است.

هنگام رو به رو شدن با آزمایش‌ها هرگز فراموش نکنید چه کسی هستید. عیسا در جایگاه فرزند محبوب خدا می‌گوید: *"اینک شما را اقتدار می‌بخشم که ... تمامی قدرت دشمن را پایمال کنید، و هیچ چیز به شما آسیب نخواهد رسانید" (لوقا ۱۰: ۱۹)*. پس متوجه می‌شویم که مهم نیست شیطان ما را با چه چیز مواجه

www.takbook.com

می‌کند، هر چه که باشد ما توان غلبه بر آن را داریم. در غیر این صورت خدا اجازه آن را نمی‌داد!

مشکل همین جاست. اکثر افراد برای مقابله با چالش‌های بزرگتر تقویت نمی‌شوند. معمولاً از باشگاه بیابان دوری می‌کنند و وقتی مجبور می‌شوند به آن باشگاه بروند، غرولند کنان و با شکایت تمرین می‌کنند. با این حال، پولس نگرش کاملاً متفاوتی را ارائه می‌دهد. او می‌نویسد:

> "زیرا این افتخار نصیب شما شده که نه تنها به مسیح ایمان آورید، بلکه در راه او رنج هم ببرید."
> (فیلیپیان ۱: ۲۹)

وقتی می‌شنوید رنج نصیب شما شده، تعجب نمی‌کنید؟ واقعاً معنای آن چیست؟ وقتی کسی به من می‌گوید "نصیب تو شده"، اولین چیزی که به ذهنم خطور می‌کند این است که برکتی به من خواهد رسید. با خود فکر می‌کنم که چه چیزی را قرار است دریافت کنم؟

"رنج" و "نصیب شدن" چطور می‌توانند در یک جمله بیایند؟ مثل این است که بگویید: *"روز تولدت نصیبت شده که برای عصب کِشی به مطب دندانپزشک بروی!"* واقعاً؟ متشکرم، ولی نه. منطقی نیست چون زندگی که ما در کشوری مدرن مثل ایالات متحده انتظار داریم، زندگی توام با آسایش و رفاه نسبی است. پس اگر "رنج" نصیب شما باشد، ذهنتان به هم می‌ریزد. اکثر مردم وقتی با مصیبت‌ها روبه رو می‌شوند، مثلاً می‌گویند:

"باورم نمی‌شود که چنین اتفاقی برایم افتاده!"

"چرا من؟"

"چرا باید این بلا سرم بیاید؟!"

" از این وضع بدم می آید..."

"هیچکس نمی‌فهمد چی بلایی سرم آمده است!"

"چرا نمی‌توانم یک زندگی معمولی داشته باشم؟"

"خدایا! لطفاً تمامش کن!"

"چرا به خودم زحمت بدهم! تسلیم شدن راحت تر است..."

www.takbook.com

مطمئنم دفعات بسیاری هنگام مواجه شدن با مشکلات، چنین افکاری به ذهن ما خطور کرده یا آنها را به زبان آورده‌ایم. متاسفانه باید بگویم اکثر ما هدف آزمایشات و رنج‌ها(بیابان) را درک نمی‌کنیم.

اما درست مثل همیشه خدا نیاز و قوت لازم ما برای بنا شدن و تأثیرگذاری بیشتر در پادشاهی را می‌داند. پس، پولس به همین خاطر برای آشنا کردن ما با وعده‌های خدا در مورد رنج های استراتژیک که عضلات ایمان ما را تقویت می‌کنند، از عبارت "نصیب تو شده" استفاده می‌کند.

نقش وسوسه

همان‌طور که قبلاً اشاره کردم، بخشی از تمرینات استقامتی دوره بیابان، شامل افزایش توان ما در تشخیص دادن وسوسه و مقاومت کردن در برابر آن می‌شود. عیسا در اوایل دوره خدمتی خود وقتی پدرش *اجازه داد* شیطان او را در بیابان وسوسه کند، چنین تجربه‌ای داشت: *"عیسا پر از روح‌القدس، از رود اردن بازگشت و روح، او را در بیابان هدایت می‌کرد. در آنجا ابلیس چهل روز او را وسوسه کرد. در آن روزها چیزی نخورد، و در پایان آن مدت، گرسنه شد." (لوقا ٤: ۱– ۲)*

من عمداً کلمه "اجازه داد" را استفاده کردم چون خدا بانی وسوسه نیست: *"هیچ‌کس چون وسوسه می‌شود، نگوید: خداست که مرا وسوسه می‌کند، زیرا خدا با هیچ بدی وسوسه نمی‌شود، و کسی را نیز وسوسه نمی‌کند." (یعقوب ۱: ۱۳).*

وقتی وسوسه می‌شویم، چه اتفاقی برایمان می‌افتد؟ می‌دانیم هدف شیطان از وسوسه کردن ما این است که گناه کنیم و در نتیجه از اطاعتی شادمانه و رابطه با خدا دور شویم. اگر شیطان می‌خواهد به واسطه وسوسه چنین کاری را انجام دهد، پس خدا از اینکه اجازه داده ما وسوسه شویم، چه هدفی را دنبال می‌کند؟ پطرس رسول دیدگاهی نسبت به این مسأله ارائه می‌دهد: *"پس چون مسیح در عرصهٔ جسم رنج کشید، شما نیز به همین عزم مسلّح شوید، زیرا آن کس را که در عرصهٔ جسم رنج کشیده، دیگر با گناه کاری نیست." (اول پطرس ٤: ۱)*

به عبارت دیگر، آزمایش شدن به واسطه وسوسه و غالب آمدن بر گناه و

www.takbook.com

مسائل دیگر در بیابان به ما کمک می‌کند عضله روحانی خود را تقویت کنیم و بیش از پیش بالغ شویم. در این آیه عبارت کلیدی، "مسلح شوید" است.

واحدی نظامی را تصور کنید که غیرمسلح به میدان جنگ می‌رود. آنها سلاح، تانک، تفنگ، مهمات و هیچ نوع اسلحه‌ای همراه خود ندارند. فاجعه است. پیروان مسیح هم وقتی غیرمسلح به وادی رنج و آزمایش می‌رسند، با چنین موقعیتی روبه رو می‌شوند.

خلبانان هواپیماهای مسافربری نمونه‌ای خوب از کسانی هستند که آماده آزمایشات احتمالی‌اند. هر شش ماه، شرکت هواپیمایی آنها را برای دوره آموزشی تکراری می‌فرستد. این خلبان‌ها باید داخل اتاقک شبیه‌ساز پرواز بنشینند و با بدترین موقعیت ممکن در پرواز روبه رو شوند. هدف از این کار افزایش قابلیت هر خلبان در برخورد با موقعیت های اضطراری است. معمولاً در سوانح هوایی، مسافران که قطعاً غیرمسلح هستند، عکس‌العمل نشان می‌دهند، در حالی که خلبان عمل می‌کند. چرا؟ چون خلبان *مسلح شده* است.

بیابان برای ایماندار مطیع، چنین کاری را انجام می‌دهد. ما را با مشکلات مواجه می‌کند تا برای چالش های آینده مسلح شویم. باید بدانیم که با آزارها یا همان بیابان رو به رو خواهیم شد. عیسا گفته که در این دنیا با مشکلات و مصائب روبه‌رو خواهیم شد و او در غلبه بر آنها ما را یاری رسانده و در این روند، ما را تقویت می‌کند.

فرصتی عالی

ما باید بیابان را فرصتی عالی برای تقویت عضلات روحانی خود بدانیم تا برای آنچه خداوند می‌خواهد به ما بدهد، قوی‌تر شویم. یعقوب رسول در این مورد می‌گوید:

> "ای برادرانِ من، هر گاه با آزمایش های گوناگون روبه‌رو می‌شوید، آن را کمال شادیَ بینگارید!"(یعقوب ۱: ۲)

احتمالاً همه ما آمریکایی‌ها این موقعیت را درک می‌کنیم، چون کارآفرینی را ارزشمند می‌دانیم. فرصت در کار و تجارت، فرصتی برای رشد، موفقیت و

www.takbook.com

نکاتی برای زنده ماندن در بیابان

۹: اسماعیلی خلق نکنید

وقتی کار ما به بیابان ختم می‌شود و فکر می‌کنیم که بیش از حد در بیابان مانده‌ایم، وسوسه می‌شویم «کاری کنیم» تا رویایی داشته باشیم. من اسم این اتفاق را «تولد اسماعیلی دیگر» می‌گذارم. وقتی با تلاش خود سعی می‌کنیم وعده الاهی را به دست آوریم، چنین اتفاقی برایمان رخ می‌دهد. اسماعیل ها معمولاً از نیازی واقعی نشات می‌گیرند، ولی زاده جسم هستند.

البته که این داستان ریشه در داستان ابراهیم و ساره دارد که خدا وعده پسری را به آنها داده بود. یازده سال انتظار کشیدند، اما انگار ابراهیم ۸۶ ساله و ساره کهن سال برای بچه دار شدن پیر بودند. پس نقشه‌ای دیگر کشیدند. ساره پیشنهاد داد ابراهیم هاجر را به همسری بگیرد و به واسطه او صاحب آن فرزند وعده شود. اصلاً برنامه خوبی نبود. هر روش اسماعیل گونه حتا اگر به نظر خوب برسد، ایده‌ای بد است. همیشه به یاد داشته باشید هر آنچه را که با قوت جسم خلق می‌کنید، باید با قوت جسم نیز زنده نگه دارید!

خود من در دوره بیابانم سعی کردم نقشه دیگری را امتحان کنم. می‌دانستم که خدا به من وعده خدمت موعظه در سراسر جهان را داده است. اما نشانی از این اتفاق نمی‌دیدم و در کلیسای محلی گرفتار شده بودم. پس سعی کردم فشار آورم تا از بیابان خلاص شوم. نتیجه تلاش هایم با ضرر همراه بود و هیچ اتفاقی نیفتاد. وقتی در هم شکستم، خدا خود دست به کار شد و همه چیز را تغییر داد.

تشویقتان می‌کنم که برای خود دردسر درست نکنید و اسماعیلی دیگر نسازید. اجازه دهید خدا آنچه به شما وعده داده را برایتان عملی سازد.

کامیابی هستند؛ فرصتی برای گسترش محدوده خود. ما باید رنج و سختی را نیز همین‌طور ببینیم، چون همه مشکلات فرصتی برای رشد ما هستند. یعقوب در ادامه می‌گوید: *"زیرا می‌دانید گذشتن ایمان شما از بوتهٔ آزمایش‌ها، پایداری به بار می‌آورد. امّا بگذارید پایداری کار خود را به کمال رساند تا بالغ و کامل شوید و چیزی کم نداشته باشید." (یعقوب ۱: ۳- ٤).*

www.takbook.com

در بیابان، *فرصت پایداری* به ما داده می‌شود. ما در مکالمات روزمره از کلمه "پایداری" چطور استفاده می‌کنیم؟ اکثراً در تمرینات ورزشی می‌شنویم که این تمرین برای افزایش استقامت ماست. به زبان ساده، تمرینات استقامتی، *ظرفیت* ما را برای رویارویی با چالش‌های آینده افزایش می‌دهند.

ما با چنین موقعیتی روبه رو هستیم: در هر آزمایش، خدا بنا به هدفی زحمتی را بر ما روا می‌دارد و هدف او از این کار، ایجاد ظرفیت در ماست. خدا *اجازه خواهد داد*، ما از سختی و زحمتی عبور کنیم که میزانی از سختی و زحمت آینده را برای ما شبیه‌سازی کند(درست مثل شبیه‌ساز پرواز). دقیقاً به همین خاطر است که آزمایشاتی که در حال حاضر با آنها روبه رو هستیم، از سطح آمادگی یا مسئولیت کنونی ما فراتر به نظر می‌آیند. پس لُب کلام این است که خدا با استفاده از چالش‌های امروز ما را برای چالش‌های بزرگتر آینده آماده می‌کند.

حال برگردیم به دردسرهای وزنه زدن من در باشگاه. همان‌طور که قبلاً گفتم، کیپ من را تا حدی تمرین داد که توانستم پرس سینه ۶۰ کیلویی بزنم. اگرچه این کار برای من دستاوردی بزرگ به حساب می‌آمد، اما باز با خودم می‌گفتم که شاید بتوانم وزنه‌ای سنگین تر بزنم؟ تمرینات لازم برای وزنه زدن و آمادگی و قوت روحانی را با هم مقایسه کنید، اگر خداوند کاری برایم در نظر داشت که معادل وزنه‌ای ۶۰ کیلویی بود، چه باید می‌کردم؟

پس من باشگاه و تمرینات را ادامه دادم تا جایی که پرس سینه ۹۰ کیلویی زدم، ولی چند سال روی همین وزن ماندم. در کنفرانسی در کالیفرنیا سخنرانی داشتم و چند نفر از من پرسیدند: "جان، تا حالا پرس سینه ۱۰۰ کیلویی زدی؟"

با ناامیدی جواب دادم: "پنج سالی هست که وزنه سنگین تری را امتحان نکرده‌ام."

آنها هم جواب دادند: "کمک می‌کنیم تا انجامش بدهی!" و من هم پرس سینه ۱۰۰ کیلو را بلند کردم. خیلی هیجان زده بودم!

بعد از این اتفاق، کسی به تیم خدمتی ما پیوست که پس از آشنایی با هم فهمیدم قبلاً در مسابقات وزنه برداری شرکت می‌کرده، پس از آن به بعد با هم تمرین کردیم. با کمک این عضو جدید تیم توانستم وزنه ۱۰۵ کیلویی و بعد ۱۱۰ کیلویی را بلند کنم، ولی باز با خود می‌گفتم که شاید بتوانم وزنه سنگینتری بزنم؟

www.takbook.com

یک سال بعد از آن در کلیسایی در شهر دیتْرویْت موعظه می‌کردم. بعد از جلسه یکشنبه شبان آن کلیسا گفت: *"من با مربی‌ای تمرین می‌کنم که در سطح کشور شناخته شده است. او از اعضای کلیسای خود ماست. فردا با او قرار دارم، می‌خواهی با من بیایی؟"*

من هم با هیجان جواب دادم: "حتماً!"

فردای آن روز با هم به باشگاه رفتیم. مربی نگاهی به من کرد و پرسید: "فکر می‌کنم پرس سینه ۱۱۰ کیلویی می‌زنی؟"

گفتم: "بله، ولی فقط یک بار."

مربی گفت: "امروز سنگین تر می‌زنی."

چی؟! نمی‌خواستم به زبان بیاورم که فکر می‌کنم *"دیوانه‌ای! اصلا چنین چیزی ممکن نیست!"* اما بعد از کمی راهنمایی و تمرین با کمال ناباوری، کاری کرد که وزنه ۱۲۰ کیلویی را بلند کردم.

خیلی هیجان‌زده بودم. ما به کلرادو برگشتیم و هر هفته این مربی مشهور، من و آن عضو جدید تیم را از طریق ایمیل مربی‌گری می‌کرد. ما طبق برنامه‌هایی که می‌داد، تمرین می‌کردیم. سال بعد به کلیسای دیترویت برگشتم و آن موقع ٤۲ ساله بودم.

آن یکشنبه در مورد صفات بی‌نظیر روح‌القدس موعظه کردم. دوشنبه رسید و همه با هم به باشگاه رفتیم. مربی گفت: "جان، دیشب خواب دیدم که وزنه ۱۳۵ کیلویی می زدی!"

گفتم: "دیوانگی است!" اما احتمالاً با خود فکر می‌کردم: "*خوش به حالت، ولی من چنین خوابی ندیدم!"*

او گفت: *"جان، تو دیروز در مورد قوت روح‌القدس موعظه کردی. خدا شب گذشته این رویا را به من داد! بخواب روی میز پرِس، باید بزنی!"*

بعد از گرم کردن، وزنه‌ها را بر میله گذاشتند و با فریادی زیر لب، وزنه ۱۳۵ کیلویی را بلند کردم!

آن‌قدر هیجان زده بودم که از فرودگاه به لیزا زنگ زدم و گفتم: *"آن‌قدر انرژی دارم که می‌توانم تا آنجا پرواز کنم! نیازی نیست سوار هواپیما بشوم!"*

زمانی که وزنه ۱۳۵ کیلویی را زدم، معمولاً پرس سینه من ۱۰۰ کیلو بود. در

www.takbook.com

واقع با این وزنه، سِتهای ده تایی می‌زدم. اما اگر کیپ آن موقع که ۳۵ سالم بود، وزنه ۱۰۰ کیلویی را به جای ٤٠ کیلو می‌گذاشت، چه بلایی به سر من می‌آمد؟ ممکن بود بمیرم! میله‌ای به این سنگینی ممکن بود از دست من بیفتد و مرا له کند! تلاش مستمر من در این سالها مرا به قدرت کنونی رساند. پس آنچه وزنه معمولی برایم حساب می‌شد، هفت سال پیش باعثِ مُردنم می‌شد.

به همین خاطر است که آزمایشات زندگی و معمولاً آنهایی که برای مدتی ادامه می‌یابند، در واقع تمرینات استقامتی هستند که ما را برای آزمایشات آینده آماده می‌کنند. وقتی در خداوند قوی‌تر می‌شویم، توان آن را می‌یابیم که در بنای پادشاهی خدا کار بیشتری انجام دهیم.

متاسفانه کسانی در مقابل تخت پادشاهی خواهند ایستاد که عیسا با چشمی گریان به آنها می‌گوید: *"چیزهای بیشتری برای تو در نظر داشتم، اما ظرفیت آن را نداشتی تا با چالش‌های لازم روبه رو شوی!"* این مسأله باعث تاسف است، چون همان‌طور که می‌دانید خدا بیش از توانمان ما را آزمایش نمی‌کند. او خود این وعده را به ما داده است!

می‌خواهم وزنه زدن‌هایم را با این موضوع مقایسه کنم. اگر شما توان بلند کردن چالش روحانی ٦٠ کیلویی را دارید و خدا برنامه یا موقعیتی را در نظر دارد که مجبور شوید وزنه‌ای ۸۰ کیلویی از ضدیت‌ها، آزارها، وسوسه‌ها و آزمایشات را بلند کنید، مطمئناً زیر آن وزنه کم خواهید آورد. او اجازه نخواهد داد، چون به اندازه کافی قوی نیستید. خدا در عوض اجازه می‌دهد که دوره آموزشی شما ادامه یابد. او اجازه می‌دهد (باعث نمی‌شود) که آزمایشی ۷۰ کیلویی را بگذرانید، آزمایشی که شما را به سختی‌ها می‌کشاند، ولی باعث از پا در آمدن شما نمی‌گردد.

برای مثال شاید کسی پشت سر شما غیبت و شایعه پراکنی کند. شما به جای مقابله با حمله و دفاع از خودتان و غیبت پراکنی در مورد آن شخص، به خاطر اطاعت از کلام خدا چیزی نمی‌گویید و فقط او را برکت می‌دهید. عالیست! – وزنه‌ای ۷۰ کیلویی را بلند کرده‌اید! حالا نوبت مرحله بعدی است، باید وزنه‌ای ۷۵ کیلویی را بلند کنید! اگر در مشکلات از کلام او پیروی کنید، آموزش شما تا بلند کردن وزنه‌ای ۱۰۰ کیلویی پیش می‌رود. شما حالا آماده نقشه یا موقعیتی تازه و فراتر در پادشاهی خدا هستید که نقشه خدا برای زندگی شماست.

www.takbook.com

اگر شما با غیبت کردن و توهین کردن و عکس‌العمل نشان دادن در مقابل آن شخص عمل کنید، همان‌طور که می‌دانید اشک خدا را درآورده‌اید و او می‌گوید: "متأسفم باید عقب بروی و رنجی ٦٥ کیلویی را بلند کنی." شما هنوز در "باشگاه" هستید، اما از آن سودی نمی‌برید.

آموزش ادامه پیدا می‌کند، ولی پیشرفتی نمی‌کنید. سپس او اجازه می‌دهد با مشکلات مالی که مثل وزنه‌ای ۹۰ کیلویی هستند روبه رو شوید. اما شما به جای اینکه در پی تدارک الاهی باشید، فوراً می‌گویید: "مشکلی نیست، هنوز کارت اعتباری جا دارد!" آن موقع خدا وزنه اضافه را برمی‌دارد و به ۷۰ کیلو برمی‌گردد.

زمانی فراخواهد رسید که خدا شما را برای کاری در پادشاهی خود در نظر می‌گیرد که مثل وزنه‌ای ۹۰ کیلویی است. اگر در آزمایشات بیابان –وزنه زدن– مدام با شکست روبه رو شده‌اید، مسلماً نمی‌تواند شما را دعوت به انجام این کار کند، چون عضله‌ای روحانی برای بلند کردن سختی‌ها ندارید، پس خدا باید کس دیگری را پیدا کند که توان انجام آن کار را داشته باشد.

اقتدار و قوتی بیشتر

بیابان ما را تقویت می‌کند و همین ویژگی، آن را حائز اهمیت می‌کند.

در بیابان، روح یحیای تعمیددهنده تقویت شد.

در بیابان، روح عیسا تقویت شد.

عضله روحانی آنها در آسایش رشد نکرد، بلکه در آزمایشات و محک خوردن ایمانشان تقویت شد.

ما در این وضع، از یعقوب خبر خوشی می‌شنویم، او می‌گوید وقتی از آزمایش‌ها آن‌طور که خدا می‌خواهد عبور می‌کنیم، برای آنچه او در آینده برای ما در نظر دارد، آماده و قوی خواهیم بود:

"زیرا می‌دانید گذشتن ایمان شما از بوتهٔ آزمایش‌ها، پایداری به بار می‌آورد. امّا بگذارید پایداری کار خود را به کمال رساند تا بالغ و کامل شوید و چیزی کم نداشته باشید." (یعقوب ۱: ۳– ٤)

www.takbook.com

وقتی یعقوب می‌گوید: *"بگذارید کار خود را به کمال برساند"* اشاره به ظرفیت و پایداری ما دارد. او همچنین به ما می‌گوید که چه کاری می‌توانیم برای پذیرش بیابان انجام دهیم: *"خوشا به حال آن که در آزمایش‌ها پایداری نشان می‌دهد، زیرا چون از بوتهٔ آزمایش سربلند بیرون آید، آن تاج حیات را خواهد یافت که خدا به دوستداران خویش وعده فرموده است." (یعقوب ۱: ۱۲)*

کلمه "تاج" اشاره به اقتدار و قدرت ناشی از آن دارد. همان‌طور که عیسا به بیابان رفت تا توسط شیطان وسوسه شود و به واسطه اطاعت و استقامت خود با اقتدار و قدرت از بیابان خارج شد، ما هم می‌توانیم از فصول بیابان با اقتدار و قدرتی دو چندان بیرون بیاییم(لوقا ٤: ١، ١٤).

شما را نمی‌دانم، اما من می‌خواهم حتماً عضله روحانی خود را تقویت کنم تا بتوانم از پس آنچه خدا می‌خواهد برآیم.

آماده باشگاه هستید؟

www.takbook.com

www.takbook.com

۱۰

آب در بیابان

"اگر هنگام سختی نمی‌توانیم به خدا ایمان داشته باشیم، احتمالاً به او ایمان نداریم."

– چارلز اسپرجن

"هر که از این آب می‌نوشد، باز تشنه می‌شود. امّا هر که از آن آب که من به او دهم بنوشد، هرگز تشنه نخواهد شد، بلکه آبی که من می‌دهم در او چشمه‌ای می‌شود که تا به حیات جاویدان جوشان است."

– یوحنا ۴: ۱۳– ۱۴

www.takbook.com

بارش باران در بیابان اتفاقی نادر است. آب در بیابان کم است یا اصلاً آبی در کار نیست و باید از چاه یا چشمه کشیده شود. بیابان زمینی خشک و تشنه است (مزمور ٦٣: ١)، بنابراین عیسا ما را با این کلمات دعوت می‌کند:

> *"هر که تشنه است، نزد من آید و بنوشد. هر که به من ایمان آوَرَد، همان‌گونه که کتاب می‌گوید، از بطن او نهرهای آب زنده روان خواهد شد."* عیسا این سخن را دربارهٔ روح گفت.
> (یوحنا ۷: ۳۷– ۳۹)

در فصول بیابان، زمان‌هایی را به یاد دارم که سعی می‌کردم دعا کنم، اما یافتن آب تازه و حیاتبخش سخت بود. در چنین موقعیتی بود که برای جستن خداوند، چادرم را برداشتم و به یکی از پارک‌های بزرگ منطقه رفتم تا بعدازظهر و صبح روز بعد را آنجا بگذرانم. آن شب دعا کردم و چند سرود خواندم. این کارها تقریباً سه ساعت طول کشید، ولی به نظر به جایی نمی‌رسیدم. هیچ چیز تازه‌ای پیدا نمی‌کردم و چشمه وجودم خشکِ خشک بود. با کمال ناامیدی به کیسه خوابم خزیدم و سعی کردم سر بر بالش بگذارم.

احساس می‌کردم همه ارواح شریر از اینکه نمی‌توانم خوب بخوابم، پایکوبی

www.takbook.com

می‌کنند. آن شب اصلاً خواب خوبی نداشتم. پهلو به پهلو غلت می‌زدم و از خودم می‌پرسیدم چرا خدا خود را به من نشان نداد. صبح روز بعد بیرون رفتم و در مسیرهایی که در پارک تعبیه شده بود، قدم زدم و در روح دعا کردم، اما باز زمین وجودم خشکِ خشک بود. این وضع یک ساعت ونیم ادامه داشت. نهایتاً سر بلند کردم و گفتم: *"خداوندا، فکر می‌کنم در بیابان هستم."* با خود فکر می‌کردم *بهتر است به خانه بروم و دیگر به دنبال خدا نباشم؛ او مرا به این بیابان آورده و تا وقتی مرا بیرون نیاورد، چیزی تغییر نخواهد کرد.*

اما این فکری اشتباه بود! خدا ما را به بیابان نمی‌آورد تا خسته و تسلیم شویم و نهایتاً او با اقتدار مطلق خود شرایط ما را تغییر دهد. قصد او از بیابان شکست خوردن ما نیست، بلکه می‌خواهد در این دوران پیروز شویم! در همین حین ناگهان نوایی از درونم شنیدم که می‌گفت: "بجنگ!" و همین یک کلمه، آتش و حیاتی بود که احتیاج داشتم. فوراً گفتم: *"عطای خدا را در من برانگیز! بیایید آبهای حیات! بجوش ای چشمه روحم!"* آن لحظه اتفاقی که برای اسرائیلیان در بیابان افتاد را به یاد آوردم:

> "از آنجا به بئِر کوچ کردند، همان چاهی که خداوند درباره‌اش به موسا گفته بود: قوم را گِرد آور تا به ایشان آب دهم. آنگاه اسرائیل این سرود را سرایید: ای چاه، به جوشش آی! برایش سرود خوانید!"
> (اعداد ۱۲: ۱۶– ۱۷)

وقتی این کلمات از کتاب مقدس را تکرار می‌کردم، دعای من قوی و قوی‌تر شد و دیدم که در آن مسیر به سرعت راه می‌روم، دعا می‌کنم و کلام خدا را با قدرت و حرارت اعلام می‌کنم. همه چیز تازه شد و من شخصی متفاوت شدم! حضور او را قویاً همراه خود احساس می‌کردم. درست چند دقیقه قبل از آن، حس می‌کردم سنگین و ضعیف هستم، اما حالا آماده جنگ و رویارویی با دشمن با اسلحهٔ کلام خداوند بودم!

تقریباً بیست‌وپنج دقیقه این وضع ادامه پیدا کرد، ولی به نظرم پنج دقیقه می‌آمد. حالا تازه شده و آماده تغییر دنیا بودم!

عیسا می‌گوید چشمه آب حیات از دل کسی می‌جوشد که نزد خدا می‌آید و از آن می‌نوشد. وقتی در بیابان هستیم، بارش روح خدا را نمی‌بینیم. در این خشکی،

www.takbook.com

آب حیاتبخش باید از اعماق دل ما، همان فواره یا چشمه خدا بیرون کشیده شود.

دقت کنید که عیسا هنگام سخن گفتن از منشا آب حیات روح خداوند از کلمه رودها که جمع است، استفاده می‌کند نه رود؛ رودهایی که از قلب ایمانداران جاری می‌شوند.

چگونه روح خداوند مانند رودها از دل‌های ما جاری می‌شود؟ اشعیای نبی ذات کار روح خدا را توضیح می‌دهد: *"روح خداوند بر او قرار خواهد یافت، روح حکمت و فهم، روح مشورت و قوّت، روح معرفت و ترس خداوند." (اشعیا ۱۱: ۲).*

روح‌القدس، روح حکمت، روح فهم، روح مشورت، روح قوت، روح معرفت و روح ترس خداوند نامیده شده است. چون عیسا می‌گوید که روح خدا مثل رودها خواهد بود، پس می‌توان آن را رود حکمت، رود فهم، رود مشورت، رود قوت، رود معرفت، رود ترس از خداوند هم نامید. جای تعجب ندارد که دلم هنگام قدم زدن در پارک شعله‌ور شد!

در اینجا برخی از حقایقی که تاییدکننده این موضوع هستند، آورده شده:

- امثال ۱۸: ٤ می‌گوید: *"آبِ عمیق است سخنان دهان آدمی، نهر جوشان است چشمهٔ حکمت."*
- امثال ١٦: ۲۲ می‌گوید: *"عقل برای دارنده‌اش چشمهٔ حیات است."*
- امثال ۲۰: ٥ می‌گوید: *"مشورت همچون آبی است عمیق در دل انسان، مردی فهیم خواهد که آن را بیرون کشد."*

این چشمه‌ها در دل ایمانداران هستند، چون در دل است که روح اطاعت می‌کند. اما تنها کسی که راه‌های خداوند را درک می‌کند، از آن چشمه آب می‌کشد. کلمه کلیدی "بیرون کشیدن" است. باز باید به یاد داشته باشید: آبهای طراوتبخش در بیابان، از باران روح نیستند، بلکه باید از دل‌ها بیرون کشیده شوند.

- امثال ۱۰: ۱۱ می‌گوید: *"دهان پارسایان چشمه حیات است..."*
- امثال ۱۵: ۲۳ می‌گوید: *"برای انسان از جواب دهانش شادی حاصل می‌شود![ترجمه قدیمی]"*

اگر من در پارک به سمت چادرم برمی‌گشتم و می‌گفتم: *"من به خانه برمی‌گردم و دست از جستن او می‌کشم؛ او مرا به این بیابان کشانده و تا وقتی که مرا از*

www.takbook.com

آن بیرون نیاورد، اوضاع تغییری نمی‌کند"، سنگینی بار خود را با خود به خانه می‌بردم. اما آنچه را که خدا در دلم گذاشت، اعلام کردم و با همین کار قوت مورد نیاز برای بیرون کشیدن آب از چاه را پیدا نمودم. من چشمه‌ای زیرزمینی از نجات را پیدا کرده بودم و از آن چاه عمیقْ، آبی طراوتبخش بیرون کشیدم. این کار واقعاً مانند نوشیدن آب خنک از چشمه‌ای وسط بیابان بود!

بسیاری در این دوران بی‌آب و علف تسلیم می‌شوند، ولی خدا می‌گوید: *"جلو بروید؛ نایستید!"* ما باید در وجود خود انگیزه‌ای پایدار و استوار داشته باشیم که تا تحقق اراده خدا ما را در مسیر درست نگه دارد.

بسیاری از ایمانداران، در دوران بیابان دست از دعا می‌کشند، چون آبی از چشمه وجود آنها بیرون نمی‌آید و ادامه مسیر به نظر سخت میرسد. آنها ضعیف هستند و خدا می‌خواهد آنان را تقویت کند تا برای جنگی که در آینده با آن مواجه می‌شوند، آماده باشند.

ما قوت آب کشیدن از چشمه وجودمان را از کجا پیدا می‌کنیم؟ از شادمانی! اشعیا در ۱۲: ۳ می‌گوید: *"پس با شادمانی از چشمه‌های نجات آب خواهید کشید"* به همین خاطر است که "شادی خداوند قوت ماست"(نحمیا ۸: ۱۰). شادمانی نیرویی روحانی است که ما را تقویت می‌کند.

شادی خداوند چیست؟ سالیان سال فکر می‌کردم که شادی خداوند، شادمانی‌ای است که او در خود دارد. این مفهوم را درست درک نمی‌کردم و حرف خدا اصلاً این نبود. تا به حال شنیده‌اید که کسی در مورد آشپزی از عبارت "شادی آشپزی" استفاده کند؟ آشپزی کردن به خودی خود شادی ندارد. منظور گوینده این است که به واسطه آشپزی کردن، حس شادی به ما دست می‌دهد. "شادی خداوند" شادی است که ما به واسطه رابطه خود با او تجربه می‌کنیم. او سبب شادی ماست!

حس نکردن حضور او هنگام دعای انفرادی به این معنا نیست که او منکر ما شده است. نباید بر اساس احساسات خود تصمیم بگیریم که شاد هستیم یا نیستیم. حس شادمانی بیشتر بر اساس آنکه او هست و سودی که ما از رابطه با او می‌بریم شکل می‌گیرد. پس، دروغ‌های گذشته را انکار شده می‌بینیم و در عوض سعی می‌کنیم درک کنیم که او ما را به خود –به سوی چشمه عمیق حیات– می‌کشاند!

www.takbook.com

چشمه‌های جاری

پسر ابراهیم، اسحاقی که حاصل معجزه بود هم دوره بی‌آب و علف را پشت سر گذاشت:

> "باری، در آن سرزمین قحطی شد، غیر از آن قحطی که پیشتر در زمان ابراهیم روی داده بود... خداوند به اسحاق ظاهر شد و فرمود: "به مصر فرود میا بلکه در سرزمینی که من به تو خواهم گفت ساکن شو. در آن دیار غربت پذیر و من با تو خواهم بود و تو را برکت خواهم داد." (پیدایش ۲٦: ۱-۳)

خدا به طور خاص به اسحاق می‌گوید که به سوی مصری که در آن آسایش می‌یابد نرود، بلکه در جایی که خدا او را بدان فراخوانده، بماند. دفعات متعددی که خدا ما را در بیابان قرار می‌دهد، اولِ کار با خود فکر می‌کنیم: *"الان است که از اینجا بیرون بروم!"* وقت دعای صبحگاهی که حضور خدا را احساس نمی‌کنیم، ذهنمان به کارهایی که آن روز باید انجام دهیم، منحرف می‌شود و با عجله دعای خود را به پایان می‌رسانیم و فهرستی از کارهایی که باید انجام دهیم، تهیه می‌کنیم.

اگر جلسه کلیسایی که در آن شرکت می‌کنیم، به نظر خشک برسد بی آن که از خدا سوالی بپرسیم، تصمیم می‌گیریم و با خود می‌گوییم: *"جایی می‌روم که شور و حال روحانی دارد و موعظه‌ها عالی باشند!"* یا اگر شرایط اجتماعی یا اقتصادی زندگی ما به نظر بیابانی برسند، ترک کردن آن شهر راکد را مدنظر خواهیم داشت. فکر می‌کنیم و با خود می‌گوییم: *"اگر اینجا بمانم خشک می‌شوم و هرگز نقشه‌ای که خدا برای زندگیم داشته را نمی‌بینم!"*

بسیاری از ایمانداران آمریکایی چنین افکاری در سر دارند. آنها از یک رسانه اجتماعی به سوی دیگری، از یک شغل به شغل دیگر، از کلیسایی به کلیسای دیگر و از شهری به شهر دیگر می‌دوند و سعی می‌کنند از مکان بی‌آب و علف کنونی خود فرار کنند. آنها به جای کَندن چشمه و اجازه دادن به خدا برای به کارگیری آنها در جاری کردن آبی طراوتبخش، به مصر برمی‌گردند تا تسلی و آسایش یابند. اما متوجه نیستند که در بسیاری از موارد خدا می‌خواهد رویایی را که به آنها داده، تحقق بخشد. می‌دانم که شرایط همیشه به این منوال پیش نمی‌رود،

www.takbook.com

چون گاهی پیش می‌آید که خدا ما را برای مکان تازه‌ای آماده می‌کند و اجازه می‌دهد آثار مکان قدیمی در ما خشک شود. نکته اصلی، هدایت شدن توسط روح خداست! اگر خدا ساکت است، بایستید و بجنگید!

ببینید در نتیجه اطاعت از خدا و ماندن در سرزمینی قحطی‌زده، چه اتفاقی برای اسحاق افتاد:

"باری، اسحاق به کِشت آن زمین پرداخت و در همان سال صد برابر برداشت کرد، زیرا خداوند او را برکت داد. آن مرد ثروتمند شد و هر روز بیشتر کامروا گردید تا آنکه مردی بسیار دولتمند شد. او گله و رمه و خادمانِ بسیار داشت چندان که فلسطینیان به او حسادت ورزیدند. پس همهٔ چاههایی را که خادمانِ پدرش در زمان پدرش ابراهیم کنده بودند... اسحاق چاه‌هایی را که در زمان پدرش ابراهیم کنده بودند و فلسطینیان پس از مرگ ابراهیم آنها را بسته بودند، از نو گشود و آنها را به همان نامهایی که پدرش بر آنها نهاده بود، نامید." (پیدایش ۲۶: ۱۲ ۱۵، ۱۸)

نکاتی برای زنده ماندن در سفر بیابان

۱۰: داروی سِرّی شادمانی

وقتی در دوران بیابان هستید، به راحتی ممکن است فقط به شرایطتان نگاه کنید. ولی می‌خواهم رازی را در این مورد با شما در میان بگذارم که مرا در دوره بیابان نجات داد. اسم این راز را «داروی سِری شادمانی» گذاشته‌ام.

وقتی که جدا از من اتفاقاتی هیجان‌انگیز رخ می‌دهد، وقتی که به نظر همه چیز راکد است و شاید دعایم بی‌نتیجه می‌ماند، به عقب برمی‌گردم و در مورد کار عیسا فکر می‌کنم. به یاد می‌آورم که او مرا از جهنمی نجات داد که آتش آن خاموشی نداشت و بوی گوگرد همیشه به مشام می‌رسد. جهنمی که برای شیطان خلق شده نه برای من. اما شیطان انسان را فریب داد و او را با خود به جهنم کشاند. با این حال، عیسای مسیح، خداوندِ من جان خود را داد تا من نجات یابم.

وقتی این کار را می‌کنم، وقتی بر او چشم می‌دوزم، وقتی برمی‌گزینم که شاکر باشم و زندگی را ازلی می‌دانم، ناگهان موقعیت کنونی من بی‌اهمیت به نظر می‌رسد.

داروی سری شادمانی من: یادآوری تمام چیزهایی که باید برایشان شکرگذار باشم و چشم دوختن به عیسای مسیح.

www.takbook.com

آبی که اسحاق برای رشد محصولش بدان نیاز داشت، از چاه پدرش کشیده می‌شد ــ چاهی که فلسطینیان آن را پر کرده بودند. درست مثل اسحاق، آبی که ما برای رشد فسادناپذیر و کامل دانه نهفته در دل خود نیاز داریم، باید از چاه‌های بسته شده کشیده شود. فلسطینیان از دنیا و از همان نظام بودند. گاهی وقتی بیش از حد به نظام‌های دنیوی نزدیک می‌شویم، بدون‌اطلاع قبلی چشمه ما هم بسته می‌شود. باید از چشمه وجود ما بی‌وقفه آب حیات جاری باشد تا روحمان به حد نیاز آبیاری شود.

فکر می‌کنم هجوم ارزش‌های فرهنگی به بدن مسیح، چشمه‌های وجود بسیاری از ما را مسدود کرده است. آیا کلیسایی که می‌خواسته منشا آب حیات باشد، با راه دادن به دشمن اغواگر چشمه خود را نبسته است؟

سوالی که باید بپرسیم: آیا خدا می‌تواند کلیسای خود را با آبی حیاتبخش احیا کند؟ پاسخ: مسلماً! اشعیا چنین تصویری را به زیبایی توصیف کرده است:

"خداوند پیوسته تو را هدایت خواهد کرد،
و جان تو را در بیابان سوزناک سیر خواهد نمود؛
به استخوانهایت قوّت خواهد بخشید،
و تو چون باغی خواهی بود سیراب
و چشمه‌ای که آبش کم نشود.
قوم تو ویرانه‌های کهن را بنا خواهند کرد،
و بنیان‌های ایام سَلَف را بر پا خواهند داشت.
و تو را بناکننده دیوارهای شکسته خواهند خواند
و مرمت‌گر کوچه‌ها به جهت سکونت." (اشعیا ۵۸: ۱۱– ۱۲)

همان‌طور که اسحاق راه‌ها یا آسایش خود را با رفتن به سرزمین آسایش به دست نیاورد، ما هم (با انجام ندادن کارها به شیوهٔ خود، دنبال نکردن لذت‌های شخصی، و یا زندگی نکردن طبق ارادهٔ خود و به جای آن، احترام گذاشتن به خدا) باید مثل باغی آبیاری شده و چشمه حیاتی باشیم که آب از آن بی‌وقفه جاریست! اگر ما کارها را آن‌طور که خدا می‌خواهد انجام دهیم، خدا به واسطه ما آب حیات خود را به بیابان‌های خشک و تشنه قومش هدایت می‌کند.

خدا ما را هدایت می‌کند تا هر چشمه‌ای را که دنیا پر کرده، دوباره باز کنیم.

www.takbook.com

باز باید بگویم که این کار پایداری می‌طلبد و ممکن است چند ساعت، چند روز، چند هفته، چند ماه و یا حتی چند سال طول بکشد.

از دست دادن اشتیاق

فکر می‌کنم تا این جای کتاب روشن کرده باشم که بیابان استعاره است و اشاره به شرایط مختلف دارد. وجه اشتراک همه این شرایط تجربه کردن موقعیتی است که در آن با محرومیت یا خشکی روبه‌رو هستیم. اغلب نشانه بیابان، رکود یا محو شدن کامل میل و اشتیاق نسبت به خواندگی یا حتا رابطه با خداست.

با اجازه می‌خواهم دوره دوم بیابان خود را با شما بررسی کنم. آن موقع شبان جوانان کلیسایی در فلوریدا بودم.

۹ ماه اول در کلیسای فلوریدا عالی گذشت، خدمت و گروه جوانان کلیسا در حال رشد کردن بود و من هم هیجانزده و پرانرژی بودم. اما یک دفعه، انگار کسی راه آب چشمه وجودم را سد کرد و تمام اشتیاق و انگیزه‌ام تخلیه شد.

نسبت به قبل، زمان بیشتری را صرف دعا می‌کردم، اما انگار پیشرفتی نمی‌دیدم. مسئله فقط این نبود، رویایی که برای گروه جوانان داشتم هم به نظر کمرنگ می‌شد (شراب کهنه بیرون ریخته می‌شد) هر چه بیشتر دعا می‌کردم، رویایم دورتر از قبل به نظر می‌رسید. از نظر ظاهری تغییری رخ نمی‌داد، ولی باطناً تغییراتی در راه بود.

به علاوه همه اینها و در میان همه این اتفاقات، من و لیزا آزمایشات بیرونی‌ای را تحمل می‌کردیم که تا به حال تجربه نکرده بودیم. بزرگترین آزمایش کدام بود؟ ناظر مستقیم من بر ضدم در حال پرونده‌سازی بود و می‌خواست کاری کند که اخراج شوم. مشکل از آنجا شروع شد که پسر ناظر من در گروه جوانان کلیسای ما بود و شبی بعد از جلسه جوانان پیش لیزا آمد و گفت: "خواهر لیزا، چطور می‌تونم طبق موعظه جان زندگی کنم وقتی خانواده‌ام در خانه ...؟" (نیازی نیست به رفتار خاص آنها اشاره کنم، فقط بدانید که اصلاً خوب نبود)

لیزا حسابی شوکه شده بود و با حکمت به او مشورت داد که: *"بر کلام خدا پافشاری کن و والدینت را به خدا واگذار کن!"* ولی داستان به همین‌جا ختم نشد،

www.takbook.com

از آن روز به بعد ناظرم کمر به بی‌آبرو کردن من بست تا از دستم خلاص شود. او حمله‌ای تمام عیار ولی مخفیانه را برنامه‌ریزی کرد و موفق شد که بین من و شبانم فاصله ایجاد کند و بیش از شانزده هفته من و شبانم با هم تماس و ملاقاتی نداشتیم.

ناظر مستقیم من ماه‌ها نقشه کشید و نهایتاً شبان ارشد کلیسا را وادار به اخراج من کرد. شبان کلیسا یکشنبه صبح در جلسه اعلاناتی را برای مردم خواند و آنها را از تغییرات اساسی در گروه جوانان باخبر کرد. دو نفر از اعضای کلیسا که برادر شبان کلیسا هم بودند، به من گفتند که دوشنبه قرار است اخراج شوم.

خدا به شکلی معجزه‌آسا کار کرد و شبان ارشد کلیسا تصمیم خود را تغییر داد. خدا در فاصله بین اعلانات یکشنبه صبح و ملاقات دوشنبه ما با او سخن گفت. وقتی همدیگر را دیدیم، گفت: *"جان، خدا تو را پیش ما فرستاده و تا وقتی که او چیزی نگفته، تو همین‌جا می‌مانی!"*

شش ماه بعد رفتار ناظر من برملا شد و فوراً او را از تیم کلیسایی اخراج کردند. کاری که می‌کرد، آن‌قدر بد بود که هیچ کدام از ما حتا تصورش را هم نمی‌کردیم.

من در این دوره فقط با این مشکل روبه‌رو نبودم و جنگ‌های بیرونی دیگری هم داشتم، ولی جنگ‌های درونیای که با خود داشتم، تا به حال مثل آنها را تجربه نکرده بودم. مجدداً از خود پرسیدم که شاید ایراد از من باشد، پس هر گناهی که می‌توانستم به یاد آورم و ممکن بود مرتکب شده باشم را اعتراف کردم، ولی از این حمله‌ها یا خشکی نمی‌توانستم تسلی پیدا کنم.

روزی وقتی که سعی کردم بفهمم چه گناهی مرتکب شده‌ام، خداوند به من گفت: *"تو به خاطر گناهت به بیابان آورده نشدی، بلکه من تو را برای تغییری که در راه است، آماده می‌کنم!"* این همان شراب تازه‌ای بود که در باب ۵ آن را توصیف کردم.

بعد از تقریباً یک سال آوارگی در بیابان، خداوند بر دلم گذاشت که از غذا دوری کنم و روزه بگیرم. بعد از چند روز روزه گرفتن، دعایی بر لب‌های من آمد که گوش‌هایم بعد از به زبان آمدنش آن را شنیدند. فریاد دل من ذهنم را خاموش کرده بود. من با اشتیاق فریاد زدم: *"خداوندا، مهم نیست که وسط بیابانم، بیابانی*

www.takbook.com

که کسی در آن نیست یا اینکه میلیون‌ها نفر منتظر موعظه‌ام هستند، من در هر جا که باشم، همین کار را انجام می‌دهم. من دل تو را می‌جویم!"

ناگهان آوایی در وجودم شنیدم و فهمیدم که خدا چه می‌کند! گفتم: *"خدایا این دقیقاً همان کاری است که تا به حال در من انجام دادی، تو مرا به جایی آوردی که تو را میراث و عشق اول خود بدانم، نه خدمت یا چیزی دیگر را. پس وقتی تغییری حاصل می‌شود، از آنها بت نمی‌سازم. تو را که عشق اول من هستی، به خاطر خدمتْ ـ دوستی تو را ترک نمی‌کنم. دل من با تو صاف می‌ماند."*

بعد به یاد آوردم که خدا در مورد داوود چه گفت:

> "پس از برداشتن شائول، داوود را برانگیخت تا شاه ایشان گردد، و بر او چنین گواهی داد: داوود پسر یَسا را دلخواه خویش یافتم؛ او خواستِ مرا به‌طور کامل به جا خواهد آورد." (اعمال ۱۳: ۲۲)

دوباره واقعیتی را تکرار می‌کنم: شائول پادشاه هرگز بیابان را تجربه نکرد. او ابتدا فروتن به نظر می‌رسید، چون از نبی‌ای که او را به پادشاهی مسح کرد، در میان خورجین‌ها مخفی شد. اما پس از چند پیروزی، ناپاکی‌های او رو شدند. او در جنگی بزرگ به روش خود پیروزی را به دست آورد و از دستورات خدا نااطاعتی کرد و علاوه بر آن، تندیسی از خود ساخت. این فقط شروع بالا گرفتن رفتارهای نادرست او بود که یکی بعد از دیگری رو می‌شدند. ناپاکی‌های درونی که هرگز با آنها روبه‌رو نشده بود، باعث نابودی او شدند.

درونیات ما در دو موقعیت مختلف آشکار می‌شوند. اولی هنگامی است که در معرض *آتشی پاک‌کننده* قرار می‌گیریم و دومی موفقیت است. با این وجود موفقیت، ناپاکیهای ما را بر اطرافیان آشکار می‌سازد؛ آلودگی‌هایی که شاید همچنان توجه کافی به آنها نداشته‌ایم. بسیاری از خادمین در روزهای اول خدمت اجازه نمی‌دهند که این آتش پالایشگر آنها را پاک کند، اما مانند شائول پادشاه، خوانده می‌شوند و سرانجام هنگامی که جایگاه خدمتی‌ای به دست می‌آورند، متاسفانه آمادگی کافی را ندارند. پس موفقیت باعث می‌شود ناپاکی‌های آنها به سطح بیاید و همین موفقیت نهایتاً باعث افول خواندگی آنها می‌گردد.

www.takbook.com

شائول "خدمت" خود را به حدی دوست داشت که حاضر بود برای آن آدم بکشد. داود به دنبال تخت پادشاهی نبود، بلکه در پی قلب خدا بود. وقتی در بیابان بودند، داود منشا شادمانی حقیقی را پیدا کرد؛ منشا شادی او کسی جز خدا نبود. داود دو بار فرصت کشتن شائول را داشت تا تخت پادشاهی را از آنِ خود کند و همراهانش هم او را تشویق به این کار کردند. اگر انگیزه‌های داود مثل شائول بود، شائول برای آنچه خدا به واسطه سموئیل نبی به داود وعده داده بود، کشته می‌شد.

امروزه مردان و زنانی هستند که به دیگران تُهمت می‌زنند، غیبت می‌کنند یا دروغ می‌گویند تا آنچه خدا به آنها وعده داده را به دست آورند ــ مسخره است! آنها مثل شائول پادشاه مایل هستند برای حفظ میراث خود دست به هر کاری بزنند. خدا به دنبال "داوودها" می‌گردد، کسانی که دلی جویای او دارند و به دنبال موقعیت، نفوذ، پول یا شهرت نیستند. احیای مَشک کهنه، تعمیق شخصیت خدا درون من و شماست. این شخصیت خداست که می‌تواند فشار شراب تازه روح(مسح و حضور) را تحمل کند. این شخصیت با جستن خدایی که مشتاق پیروی ماست، رشد می‌کند.

شاید از خود بپرسید: *"پس، چقدر طول می‌کشد؟"*

جواب من برای این سوال این است: *"زمان نباید برای شما مساله باشد؛ فقط به کَندن ادامه دهید تا آب جاری شود."* خیلی اوقات با یک جلسه دعا پاسخ به این سوال را پیدا نمی‌کنید. شاید مجبور شوید به دفعات همچنان به دعا کردن در این مورد ادامه دهید.

وقتی در دالاس زندگی می‌کردم و به عنوان دستیار به شبان ارشد و همسرش خدمت می‌کردم، هر روز صبح با دوست عزیزی که آن موقع دستیار شبان در تیم کلیسا بود، دعا می‌کردیم. صبح ساعت ۷ به یکی از اتاق‌ها می‌رفتیم و دعا می‌کردیم و اغلب حضور خدا و عمل او را احساس می‌کردیم. اما بعضی روزها ساعت هشت ونیم صبح وقتی که کار باید شروع می‌شد، می‌رسیدیم و باید به سمت دفتر می‌رفتیم و کار را شروع می‌کردیم. در آن شرایط، گاهی احساس می‌کردیم توان حرکت نداریم، چون کار پیش نمی‌رفت... آبی طراوتبخش پیدا نمی‌کردیم. چشمه‌ها هنوز باز نشده بودند!

www.takbook.com

صبح روز بعد باز از جای قبل دعا را شروع می‌کردیم. دو، سه روزی همین وضع ادامه داشت و یک بار به یاد دارم که یک هفته وقت برد تا آب و طراوتی پیدا کنیم! با این حال با حاصل کردن پیشرفت، آب تازه و قوّت حاصل از آن را به چنگ میآوردیم!

وقتی در سفرهایم به کلیساهای سراسر آمریکا سر می‌زنم، با مسیحیانی مواجه می‌شوم که اجازه داده‌اند چشمه‌های آنها بسته شود و با آسایش در همان حالت مانده‌اند. واقعیت هشداردهنده این است که حس می‌کنم اکثریت در چنین شرایطی هستند. اگر چنین ایماندارانی عطای آسمانی را در خود برانگیزانند و اجازه رها شدن به آن بدهند، چه اتفاقی می‌افتد؟ زندگی‌ها، خانواده‌ها و کلیساها تغییر می‌کنند ــ آمریکا تغییر می‌کند!

عطای خدا در بسیاری از ما دست نخورده باقی مانده است. اما حتا اگر چشمه‌ها به نظر بسته می‌آیند، روح منتظر باقی می‌ماند.

به کَندن ادامه دهید! آب تازه را در بیابان هم پیدا می‌کنید!

www.takbook.com

www.takbook.com

۱۱

راه خدا را مهیا سازید

"سختی و مشقت همواره غیرمنتظره و ناخوشایند است. مزاحم است و فرصت‌ها را از ما می‌دزدد. ولی همچنان در دستان خدا، تبدیل به وسیله‌ای می‌شود که به آن واسطه قدرت فراطبیعی او آشکار می‌گردد."

– چارلز استنلی

"پسر از خود کاری نمی‌تواند کرد، مگر کارهایی که می‌بیند پدرش انجام می‌دهد؛ زیرا هر چه پدر می‌کند، پسر نیز می‌کند.

– یوحنا ۵: ۱۹

www.takbook.com

صحرا یا بیابان جایی است که راه‌های خدا مهیا می‌شوند، جایی است که هر کوهی، پست و هر درّه‌ای مرتفع می‌شود. اشعیای نبی چنین امری را در این آیات آشنا به بهترین شکل توصیف می‌کند:

"صدایی ندا می‌کند: راه خداوند را در بیابان مهیا سازید
و طریقی برای خدای ما در صحرا هموار کنید؛
هر درّه‌ای برافراشته شود
و هر کوه و تَلی پست گردد.
زمینِ ناصافْ صاف، و ناهمواری‌ها هموار گردد.
آنگاهَ جلال خداوند آشکار خواهد شد،
و تمامی بشر با هم آن را خواهند دید،
زیرا که دهان خداوند سخن گفته است."

هاتفی می‌گوید: "ندا کن!"
گفتم: "به چه ندا کنم؟"
"آدمی جملگی علف است و
زیبایی‌اش یکسره چون گُل صحرا!
علف می‌خشکد و گل می‌پژمُرَد،

www.takbook.com

زیرا که دَم خداوند بر آن دمیده می‌شود.
به راستی که مردمان علف‌اند!
علف می‌خشکد و گُل می‌پژمُرَد،
اما کلام خدای ما تا ابد باقی می‌ماند." (اشعیا ۴۰: ۳- ۸)

این آیات برای کسانی که در دوره بیابان هستند، چه معنایی دارد؟

همه ما در بدن مسیح مسئولیت‌هایی داریم که خدا به ما سپرده است. اما قبل از اینکه خدا بتواند ما را آزاد بگذارد تا به آنها عمل کنیم، باید دوره آزمون و آموزش در بیابان - جایی که تن به صلیب کشیده می‌شود- را پشت سر بگذاریم. در بیابان می‌آموزیم که در آرامش منتظر صدای خدا باشیم و کاری که انجام می‌دهد را درک کنیم و مطیعانه به اراده او عمل نماییم.

می‌خواهم داستان‌هایی از زندگی شخصی‌ام را تعریف کنم تا نحوه گذر از بیابانی که مسیری مستقیم در آن نمی‌یابید و شامل حوادث گیج‌کننده و ایستگاه‌هایی نامشخص است را بهتر برایتان توضیح دهم.

در ۱۹۷۹ در دانشگاه پوردو دانشجو بودم و در جمع پسران کالج، تولد تازه یافتم. چهار ماه بعد، از روح‌القدس پُر شدم و خدا الزاماتی دربارهٔ خدمت بر دلم گذاشت. باور کنید که اصلاً به خدمت فکر هم نمی‌کردم و اصلاً نمی‌خواستم وارد چنین وادی‌ای بشوم. خادمینی که تا آن موقع دیده بودم، دقیقاً کسانی بودند که نمی‌خواستم مثل آنها شوم. می‌دانم که این کار قضاوت کردن است، ولی به هر جهت آن موقع، خادمین را اشخاصی که عقل خود را از دست داده بودند می‌دانستم که در خانه‌هایی از هم پاشیده زندگی می‌کنند. بعدها فهمیدم که مسلماً برداشت من نادرست بوده است و بسیاری از خادمین هوشیار با فرزندانی صالح در خانه‌هایی منسجم و پر محبت زندگی می‌کنند! اما به عنوان ایمانداری جوان، فکر کردم که برای خادم بودن باید زندگی عذاب‌آور و عجیب و غریبی داشته باشم یا در خانه‌ای محقر در آفریقا با پای برهنه زندگی کنم.

من در شهر کوچک سه هزار نفره بزرگ شده بودم. تنها خادمانی که می‌شناختم، کشیش‌های کاتولیک بودند و چون اجازه ازدواج کردن نداشتند، اصلاً به کشیش کاتولیک شدن فکر هم نمی‌کردم، و خادم دیگر هم شبان کلیسایی کوچک بود. این شبان دو پسر هم سن و سال من داشت که رفتاری عجیب داشتند

www.takbook.com

و وقتی به خانه آنها می‌رفتم، حس بدی به من دست می‌داد. گاهی که به آنها سر می‌زدم، آن‌قدر اوضاع بد می‌شد که به هر بهانه سعی می‌کردم فرار کنم! پس فکر می‌کنم اکنون درک می‌کنید که چرا علاقه‌ای به خدمت نداشتم. نمی‌خواستم کشیش شوم و فرزندان و خانه‌ای عجیب و غریب داشته باشم. همچنین مایل به خدمت کردن در آفریقا و زندگی کردن در کلبه خرابه هم نبودم.

برنامه من آن موقع این بود که مهندسی مکانیک را تمام کنم و در مقطع فوق لیسانس در دانشگاه هاروارد مدیریت تجاری بخوانم. بعد از آن وارد بازار کار آمریکا شوم و پس از طی کردن مدارج عالی و کسب درآمد بالا به کلیسای خود هدیه‌ای قابل توجه بدهم تا آن خدمت را حمایت کرده باشم. برنامه من از این قرار بود و ندای درونی خدا در مورد خدمت را نادیده می‌گرفتم. (چنین برنامه‌ای هیچ ایرادی نداشت، ولی برنامه خدا برای زندگی من نبود).

چهار ماه بعد یکشنبه صبح، کلیسا بودم و به موعظه شبان گوش می‌دادم که روح خدا پیغامی واضح به من داد: "من تو را خوانده‌ام تا موعظه کنی! نظرت چیست؟"

این بار به وضوح صدای خدا را شنیدم و پاسخ دادم: "خداوندا حتا اگر در کلبه‌ای محقر در آفریقا باشم، بشارت می‌دهم و از تو اطاعت می‌کنم!" (خدا به روش‌های خود توجه ما را جلب می‌کند. او قبل از این یکشنبه، پیغام‌هایی غیرمستقیم به من می‌رساند که هر بار به جای جواب دادن، با حسابگری بهای خدمت را می‌سنجیدم.) اما این بار با آگاهی کامل به دعوت او جواب مثبت دادم و آماده خشنود کردن او به هر بهایی بودم.

خداوند روند آماده سازی مرا شروع کرد. آتشِ درونم مشتعل شد؛ من در جمع پسران کالج، از عیسا می‌گفتم و بسیاری در این بین نجات پیدا کردند. یک سال و نیم بعد در جمع کالج، دوره مطالعاتی کتاب مقدس برگزار کردم که از کل کالج به آن جلسه می‌آمدند. هر هفته افرادی تازه زندگی خود را به مسیح می‌سپردند و شفا پیدا می‌کردند و آزاد می‌شدند.

الویت‌هایم کاملاً تغییر کرده بودند! حالا آن‌قدر میل من به بشارت و موعظه قوی شده بود که می‌خواستم رشته مهندسی مکانیک را کنار بگذارم و به مدرسه کتاب مقدس بروم. استدلال من چه بود؟ با خود می‌گفتم وقتی مردم در حال جان

www.takbook.com

دادن و به جهنم رفتن هستند، چرا باید فیزیک و حسابان بخوانم؟ عیسا ممکن بود به زودی برگردد و من باید برای دروی محصول به زمین می‌رفتم.

شبی که از انجام تکالیف دانشگاهی خسته شده بودم، سر از کتابهای مهندسی برداشتم و به کتاب مقدسی که در قفسه کتاب‌ها بود نگاه کردم. می‌دانستم که چه باید بکنم! کتاب‌های ترمودینامیک را پرت کردم و تصمیم خود را گرفتم ــ دیگر نمی‌خواستم صبر کنم! باید کالج را رها می‌کردم و به مدرسه کتاب مقدس می‌رفتم.

پس تلفن را برداشتم و به کسی که تعلیم مرا بر عهده داشت، زنگ زدم. آن موقع او در بخش تحقیقات دانشگاه کار می‌کرد و از دوستان نزدیکم بود. جسورانه اعلام کردم: *"دان، دارم کالج را رها می‌کنم و می‌خواهم به مدرسه کتاب مقدس بروم!"*

او حکیمانه جواب داد: *"بهتر نیست امشب با هم قدمی بزنیم و در این مورد دعا کنیم؟"* همین کار را کردیم و خدا با من صبحت کرد: *"در وقتی که من تعیین کرده‌ام، تو خدمت خواهی کرد... درس مهندسی‌ات را تمام کن!"*

بعداً سعی می‌کردم بفهمم که خداوند چطور ممکن است پسری از شهری کوچک را به ملل سراسر دنیا بفرستد و در همین فکر بودم که خدا گفت: "طراح این خدمت که بدان خوانده شدی، من هستم یا تو؟"

جواب دادم: "تو!"

خدا گفت: "فکر نمی‌کنی من بیشتر از تو نگران این خدمت باشم؟" حرف او توجه مرا به خود جلب کرد.

پس آرام شدم و دوره مهندسی را تمام کردم. وقتی فارغ التحصیل شدم، شرکت بین‌المللی راکوِل مرا استخدام کرد تا در پروژه‌های نیروی دریایی آمریکا کار کنم. من هم در شغل جدید جا افتادم و کلیسایی عالی پیدا کردم. یک سال بعد از آن، من و لیزا با هم ازدواج کردیم.

زمان مجردی به آن کلیسا ملحق شدم و تا حد نیاز خدمت می‌کردم. این روند بعد از ازدواج ما هم ادامه پیدا کرد. بخشی از خدمت کلیسایی به زندانیان را اداره می‌کردم، به فرزندان شبان تنیس یاد می‌دادم و هر جا که نیاز بود، کمک می‌کردم. کلیسا مدرسه کتاب مقدس هم داشت و من هم در جلسات شبانه شرکت می‌کردم.

www.takbook.com

دو سال بعد کلیسا مرا استخدام کرد تا به شبان ارشد و خانواده او کمک کنم. من به شبان و رهبران دیگر گفتم که فقط می‌توانم یک سال تعهد کاری داشته باشم، چون خواندگی من برای بشارت و موعظه است. وظایف من شامل شستن ماشین‌ها و بنزین زدن به آنها، برق انداختن کفش‌های شبان، انجام ماموریت‌های مختلف، رساندن و آوردن بچه‌ها از مدرسه، شنا یاد دادن به بچه‌های پیش دبستانی خادمین، رسیدگی به واعظین مهمان و کارهای بسیار دیگر بود. پس چهار سال و نیم آنجا ماندم، نه یک سال.

آن موقع هفت سال می‌گذشت که من دعوت خدا را پذیرفته بودم. در دوران کالج، شاهد نجات، شفا و آزادی دانشجویان بسیاری بودم و با خود فکر می‌کردم چیزی نمانده تا خدمت تمام وقت من شروع شود. اصلاً فکر نمی‌کردم که خدا بخواهد مرا از چنین مسیری عبور دهد.

در دوره چهار ساله خدمتم به کلیسا، سه بار سعی کردم واعظ و مبشر تمام وقت شوم، ولی موفق نشدم. وقتی از قاره آسیا (بعد از تلاش سوم برای پیدا کردن جایی که خدا می‌خواهد آنجا باشم) برمی‌گشتم، در حال خواندن انجیل یوحنا بودم و آیه‌ای توجه مرا به خود جلب کرد: *"مردی آمد که از جانب خدا فرستاده شده بود؛ نامش یحیا بود." (یوحنا ۱: ٦)*. شنیدم خدا به من می‌گوید: *"آیا می‌خواهی جان بیور تو را بفرستد یا من؟"*

جواب دادم: *"می‌خواهم تو مرا بفرستی."*

خداوند گفت: *"خوب است، چون اگر جان بیور تو را بفرستد، تحت اقتدار او می‌روی، ولی اگر من تو را بفرستم، تحت اقتدار من راهی می‌شوی!"*

بعد از این اتفاق آرام شدم و روی جایی که خدا مرا قرار داده بود، تمرکز کردم. اگرچه، بعد از مدتی باز ناآرامی به سراغم آمد. دوره آموزشی بیابان هنوز تمام نشده بود؛ این فرآیند در حال طی کردن مراحل مختلف خود بود.

خدا مرا این هفت سال کنار گذاشته بود تا موقعیتی خاص برایم ایجاد شود؟ نه! هزار بار باید بگویم که نه! من به بیابان آورده شده بودم تا شخصیتی الاهی در من شکل گیرد... تا راه‌های او *مهیا* شوند. شخصیت من باید بالغ می‌شد تا در خدمتی که بدان خوانده شده بودم، به شایستگی عمل نمایم. سرانجام یاد گرفتم که قبل از هر رشد روحانی، ابتدا باید آمادگی برای آن مرحله در من ایجاد شود.

www.takbook.com

خدمت کردن با قوت خود را فراموش کنید

مهم نیست که نیت ما خوب است یا بد، بدون دخالت خدا، نمی‌توانیم کاری کنیم که ارزشی ازلی داشته باشد؛ حتا اگر آن کار را در نام عیسا انجام دهیم. خود خداوند هم می‌گوید: *"آمین، آمین، به شما می‌گویم که پسر از خود کاری نمی‌تواند کرد مگر کارهایی که می‌بیند پدرش انجام می‌دهد؛ زیرا هر چه پدر می‌کند، پسر نیز می‌کند." (یوحنا ۵: ۱۹)*. چه جمله‌ای! عیسا پسر جسم پوشیده و مسح شدهٔ خدا گفت که با اتکا بر خود نمی‌تواند کاری ارزشمند انجام دهد. چند مثال برایتان می‌آورم تا به توضیح آنچه می‌خواهم بگویم، کمک کنند:

عیسا ایلعازر و دو خواهر او، مارتا و مریم، را دوست داشت. آنها ساکن بیت‌عنیا بودند. ایلعازر بسیار مریض بود و داستان به این شکل پیش رفت:

> "پس خواهرانِ ایلعازَر برای عیسا پیغام فرستاده، گفتند: سرور ما، دوست عزیزت بیمار اَست. عیسا چون این خبر را شنید، گفت: این بیماری به مرگ ختم نمی‌شود، بلکه برای تجلیل خداست، تا پسر خدا به واسطهٔ آن جلال یابد. عیسا، مارتا و خواهرش و ایلعازَر را دوست می‌داشت. پس چون شنید که ایلعازَر بیمار است، دو روز دیگر در جایی که بود، ماند." (یوحنا ۱۱: ۳- ٦)

عیسا همان مسیح موعود بود، ولی دوستانی نزدیک داشت. او ایلعازر را دوست داشت و از وقت گذراندن با این خانواده لذت می‌برد. ولی وقتی خبر مریضی دوستش را شنید، به مدت دو روز کاری نکرد. چرا فوراً به بیت عنیا نرفت؟ چون دستوری از خدا دریافت نکرده بود. عیسا مطیعانه منتظر ماند تا روح خدا به او دستوری دهد، سپس رفت.

خداوند بر من آشکار کرد که اگر ایلعازر یکی از دوستان نزدیکم بود، فوراً به خانه او می‌رفتم تا بر او دست بگذارم و برای شفایش دعا کنم. من در چنین موقعیتی حتا به این که روح چه خواسته ای از من دارد، فکر هم نمی‌کنم. متاسفانه، خیلی از ما ذهنیتی مشابه داریم. ما با خود فکر می‌کنیم چون خدا همیشه همراه ماست، پس نیازی نیست در چنین موقعیتی به دنبال هدایت او باشیم. ولی باید مکث کنیم و دنبال صدای روح‌القدس باشیم. خدا می‌داند که چه می‌خواهد و اگر ما منتظر هدایت یا دل او بمانیم تا در مورد مسأله‌ای ما را

www.takbook.com

هدایت کند، او به ما خواهد گفت که چه باید بکنیم.

شاید فکر می‌کنیم که بدون هدایت روح می‌توانیم بر مریضان دست بگذاریم و برایشان دعا کنیم و خدا هم مجبور است که آنها را شفا دهد. اگر چنین طرز فکری درست باشد، پس می‌توانیم به بیمارستان‌ها برویم و همه بیماران را مرخص کنیم.

در برخی موارد کتاب مقدس می‌گوید که عیسا همه را شفا داد، ولی همیشه این اتفاق نمی‌افتاد. برای مثال چرا عیسا هنگام شفای مردی که ۳۸ سال فلج بود، همه بیماران، کوران، شلان و افلیج‌هایی که دور حوض بیت‌حِسْدا بودند را شفا نداد (یوحنا ۵)؟ روح خدا او را برای شفای دیگران هدایت نکرد؟

در موقعیتی دیگر فلجی مادرزاد را داریم که هر روز او را بر در هیکل می‌گذاشتند. قطعاً عیسا هر بار که از در هیکل رد می‌شد، او را می‌دید. چرا عیسا او را شفا نداد؟ *چون پدرش دستور این کار را به او نداده بود.*

بعداً هنگام صعود عیسا به آسمان، پطرس و یوحنا در راه معبد توسط روح خدا هدایت شدند تا این مرد را شفا دهند، این کار آنها باعث ایجاد نیرویی تازه شد (اعمال ۳).

عیسا هنگام خدمت، مطابق فرمول خاصی عمل نمی‌کرد: او بر بعضی آب دهان می‌مالید، بر بعضی دیگر دست می‌گذاشت و برخی دیگر را فقط خطاب قرار می‌داد. برای برخی دیگر گِل را گرد می‌کرد و بر چشمشان می‌گذاشت و برخی را بعد از شفا دادن نزد کاهن می‌فرستاد و از روش‌های متفاوت دیگری استفاده می‌کرد. تنوع عجیبی در کار عیسا می‌توان دید، چون عیسا فقط آنچه پدرش انجام می‌داد را می‌دید! خدا بهترین زمان و روشی را که هر کس می‌توانست شفا پیدا کند، می‌دانست.

خدا از همه خادمین خود چنین خواسته‌ای دارد، تا ما را به جایی هدایت کند که فقط کاری که عیسا انجام می‌دهد را انجام دهیم و تحت رهبری او باشیم نه آنچه خود فکر می‌کنیم یا می‌خواهیم. عیسا در یوحنا ۲۰: ۲۱ می‌گوید: *"همان‌گونه که پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می‌فرستم."* عیسا بدون هدایت پدر خود کاری انجام نداد. ما هم به همین شکل باید از الگوی عیسا پیروی کنیم. ما باید مثل او زندگی کنیم و توسط روح هدایت شویم و طبق هدایت او قدم برداریم. لازمه چنین کاری تسلیم شدن بدن‌های ما به روح خدا – روح مسیح است. مطلوبترین جایی

www.takbook.com

که می‌توانیم برای حیاتی هدایت شده توسط روح آماده شویم، بیابان است. این فضای چالش برانگیز جایی است که راه‌های خدا مهیا می‌شوند.

خدا بعد از چهل سال دوره آموزشی بیابان به موسا گفت:

> "اکنون بیا تا تو را نزد فرعون بفرستم تا قوم من بنی‌اسرائیل را از مصر بیرون آوری. ولی موسا به خدا گفت: من کیستم که نزد فرعون روم و بنی‌اسرائیل را از مصر بیرون آورم؟ خدا گفت: به‌یقین من با تو خواهم بود. و نشانِ این که تو را من فرستاده‌ام این است که چون قوم را از مصر بیرون آوری، خُدا را بر این کوه عبادت خواهید کرد." (خروج ۳: ۱۰– ۱۲)

حالا این آیات را با آنچه خدا در مورد کسانی که خود را می‌فرستند مقایسه کنید:

> "من این انبیا را نفرستادم، اما ایشان دویدند؛ سخنی بدیشان نگفتم، اما ایشان نبوّت کردند! ... اینک من بر ضد آنانی هستم که به خوابهای دروغین نبوّت می‌کنند و آنها را بیان کرده، قوم مرا با دروغ‌ها و تَوهمات خویش به گمراهی می‌کشند، حال آنکه من ایشان را نفرستاده و مأمور نکرده‌ام. پس هیچ نفعی به این قوم نمی‌رسانند؛ این است فرمودهٔ خداوند." (ارمیا ۲۳: ۲۱، ۳۲)

چه دردناک! هیچ کدام از ما نمی‌خواهیم از خدا چنین سخنی را بشنویم.

موسا در چهل سالگی در تلاش اول خود برای آزاد کردن فرزندان اسرائیل موفق نبود و نتوانست به آنها کمک کند، چون *خدا هنوز او را نفرستاده بود*. حتا با تحصیلات، قابلیت‌های رهبری و حکمتی که در مصر کسب کرده بود، بدون حمایت و زمانبندی خدا، نتوانست به آنچه خدا او را بدان خوانده بود، عمل کند. تنها نتیجه تلاشهای عبث او مرگ ستمگری مصری بود. نیتش خوب بود، ولی ضرر تلاش اولیه‌اش برای انجام این ماموریت از سود آن بیشتر بود. بعد از چهل سال گذراندن دوره آموزشی در بیابان، موسای احیا شده از بیابان برخاست و کاری جز آنچه خدا به او گفته بود را انجام نداد و در زمانی که خدا تعیین کرده بود، تحت رهبری موسا، سپاهی به قعر دریای سرخ انداخته شد. فرق بین قدرت ما با قدرت خدا همین است؛ یک سرباز بر تمام آن سپاه غلبه کرد.

یحیای تعمیددهنده سی سال برای خدمتی تعلیم دید که شش ماه طول کشید، با

www.takbook.com

این حال عیسا درباره او می‌گوید که بزرگترین نبی است که از زن زاده شده است.

پس خدا می‌تواند در طول شش ماه کار بیشتری از طریق مرد یا زنی فرستاده شده توسط خود انجام دهد، آن‌قدر که کار کسی که شصت سال به قوت خود عمل کرده، هیچ به نظر می‌رسد.

عیسا توضیح می‌دهد: *"آمین، آمین، به شما می‌گویم که پسر از خود کاری نمی‌تواند کرد مگر کارهایی که می‌بیند پدرش انجام می‌دهد؛ زیرا هر چه پدر می‌کند، پسر نیز می‌کند." (یوحنا ۵: ۱۹).*

اشعیا می‌گوید:

"صدایی ندا می‌کند: راه خداوند را در بیابان مهیا سازید و
طریقی برای خدای ما در صحرا هموار کنید؛
هر درّه‌ای برافراشته شود و هر کوه و تَلی پست گردد.
زمینِ ناصافْ صاف، و ناهمواری‌ها هموار گردد.
آنگاه جلال خداوند آشکار خواهد شد،
و تمامی بشر با هم آن را خواهند دید،
زیرا که دهان خداوند سخن گفته است.
هاتفی می‌گوید: ندا کن! گفتم: به چه ندا کنم؟
آدمی جملگی علف است و
زیبایی‌اش یکسره چون گُل صحرا!
علف می‌خشکد و گل می‌پژمُرَد،
زیرا که دَم خداوند بر آن دمیده می‌شود.
براستی که مردمان علفند! علف می‌خشکد
و گُل می‌پژمُرَد، اما کلام خدای ما تا ابد باقی می‌ماند." (اشعیا ۴۰: ۳– ۸)

خدا می‌گوید که راه‌های او در بیابان مهیا می‌شوند. راه خداوند قوت انسان نیست. او می‌گوید که غرورِ جسم، پست و فروتن می‌شود (و کسانی که منتظر خداوند می‌مانند) برافراشته می‌شوند، راه‌های ناهموار(فریبکاران، دروغگویان، ریاکاران) صاف می‌شوند و زمین ناصاف(بی‌محبتان، بی‌ادبان و متخاصمین) هموار می‌شوند.

دانشجوی کالج و نو ایمانی پیرو عیسا بودم که در خدمت به دیگران موفقیت‌هایی کسب کرده بودم، اما در زندگی خود کوه‌هایی داشتم که باید پست

www.takbook.com

می‌شدند و زمین ناهمواری که باید صاف و بی‌مانع می‌شد. خدا می‌دانست که به دوره بیابان نیاز دارم تا ناهنجاریهای مرا رفع کند.

در هر دوره بیابان باید اجازه دهیم خدا به طریقی که می‌خواهد کار خود را در ما انجام دهد. وقتی که به شبانم در دالاس خدمت می‌کردم، خداوند روزی با من صحبت کرد و گفت: *"جان، با چشم دوختن به خدمت موعظه خود در آینده آنچه می‌خواهم امروز در تو انجام دهم را از دست نده!"* صادقانه بگویم، آن‌قدر موعظه کردن و بشارت را دوست داشتم که مراحل دیگر زندگیم را اتلاف وقت می‌دانستم.

نیازی نیست شما هم به چنین تله‌ای گرفتار شوید.

متوجه باشید که خدا *وقت تلف نمی‌کند*! او زمان‌ها را *احیا می‌کند*! متوجه باشید که جایی که هستید بخش مهمی از مقصد شما را تشکیل می‌دهد. این نقطه، پادگان آموزشی شماست. مکانی است که وعده‌ها به تحقق می‌رسند. نتیجه را به دست‌های او بسپارید و فقط با او همراه شوید! خدا، نگارنده و پایان‌دهنده است.

نکاتی برای زنده ماندن در سفر بیابان

۱۱: چمدانهایتان را باز نکنید

اصلاً پیشنهاد نمی‌کنم که در دوره بیابان که گویی قرار است برای همیشه ادامه داشته باشد، چمدانهایتان را باز کنید و ساکن شوید. باور کنید که وقتی خدا تصمیم به انجام کاری بگیرد، به سرعت نور کار انجام می‌شود. یوسف را به یاد آورید، به نظر می‌رسید که قرار است تا آخر عمر در سیاهچال بماند، ولی بدون هشدار قبلی، در یک روز به رویایی که خدا به او داده بود، دست یافت! بله، دقیقاً در یک روز.

دوره بیابان من نیز به نظر قرار بود چهل سال طول بکشد، ولی ناگهان خدا به من گفت که باید موقعیت کنونی را رها کنم و سفر و سخنرانی را شروع نمایم. تغییر، ناگهان اتفاق نمی‌افتد، ولی وقتی تغییر از راه می‌رسد، مثل گردباد همه چیز را زیر و رو می‌کند و من هنگام سر رسیدن تغییرات آماده حرکت به سوی مرحله بعدی خواندگی خود بودم. چمدانهایم را باز نکرده بودم.

www.takbook.com

تمام کاری که باید انجام دهیم، اعتماد کردن به او و اطاعت کردن از آن چیزی است که *امروز* به ما نشان می‌دهد!

هر بار که فکر می‌کردم فهمیده‌ام خدا از من می‌خواهد در خدمت وعظ خود چه مسیری را در پیش بگیرم، با مهربانی به من می‌گفت: *"جان، تو باز مسیری را پیش گرفته‌ای که نتیجه نمی‌دهد!"* و مسلماً درست می‌گفت، او به نحوی خدمت من را میسر کرد که اصلاً انتظارش را نداشتم. خدا ما را به جایی می‌آورد که قانع باشیم (نه خشنودی و رضایت از خود) تا به این واسطه بتوانیم در زمان حال زندگی کنیم.

عمل کردن به روش خدا

وقتی خدا اقتدار خود را به انسان می‌دهد، هر قدر آن اقتدار بیشتر، و قوّتِ بخشیده شده عظیم‌تر باشد، بر کسی که مطیعانه عمل نمی‌کند، داوری سخت‌تر خواهد آمد. خدا موسا را در چهل سالگی به خاطر اینکه کارها را به روش او انجام نداد، داوری نکرد، چون هنوز اقتدار و اختیارات خود را به موسا نبخشیده بود. اوضاع تا آخر به این شکل پیش نرفت. قوم در بیابان صین با موسا مخالفت کردند و از مکانی که او آنها را بدان هدایت کرده بود، راضی نبودند. آنها تشنه بودند و آب می‌خواستند. پس خدا به موسا گفت که چه باید بکند:

> "خداوند موسا را خطاب کرده، گفت: چوبدستی را برگیر، و تو و برادرت هارون، جماعت را گرد آورید و در برابر چشمان آنان به این صخره بگویید که آب خود را بدهد. پس آب برای ایشان از صخره بیرون آورده، جماعت و چارپایانشان را بنوشان!" (اعداد ۲۰: ۷– ۸)

خدا به موسا گفت که صخره را خطاب قرار دهد و از آن صخره آب جاری می‌شود. ولی موسا کار دیگری کرد:

> "پس موسا دست خود را بلند کرده، با چوبدستی خویش دو بار بر صخره زد و آب فراوان بیرون آمد و جماعت و چارپایانشان از آن آشامیدند. ولی خداوند به موسا و هارون گفت: چون به من ایمان نداشتید تا در نظر بنی‌اسرائیل

www.takbook.com

قدوسیت مرا حرمت نهید، شما این جماعت را به سرزمینی که به ایشان داده‌ام، نخواهید برد." (اعداد ۲۰: ۱۱– ۱۲)

دقت کنید که خدا به میلیونها نفر که تماشا می‌کردند، آب داد. وای! آبی از صخره! شنیده‌اید در قرن بیستم چنین معجزه‌ای اتفاق افتد؟ پس، اگرچه موسا از فرمان خدا در مورد نحوه جاری کردن آب از صخره نااطاعتی کرد، ولی باز معجزه‌ای عظیم رخ داد. آب برای قوم و برای رفع نیاز آنها بود. خدا برای تنبیه کردن موسا آب را از قوم دریغ نکرد. اما این نافرمانی عواقبی برای موسا به همراه داشت: موسا در نتیجه نافرمانی خود دیگر نتوانست قوم را به سرزمین وعده هدایت کند.

این مثالی عالی است که نشان می‌دهد مسح آسمانی خدا برای رفع نیاز قوم است، نه ستایش صاحب عطا! احتمالاً موسا از مردم خسته شده بود و کمی هم از خدا ناراحت بود، چون او را مجبور کرده بود که قومی پُر اشکال را هدایت کند. موسا مثل گذشته خود در بیابان بر صخره ضربه زد (خروج ۱۷: ۱– ۷) یا شاید بیش از حد در رهبری کردن قوم اعتماد به نفس پیدا کرده بود؛ شاید حس می‌کرد که خدا هر چه او صلاح بداند را جلال می‌دهد. او باز کارها را به روش خود انجام داد، ولی این بار عواقب این کار بیش از قبل بود. موسا با قوت مطلق خدا قدم برداشته بود؛ تمام قوت او از توکلش بر خدا نشات می‌گرفت. اما حالا مستقل عمل کردن موسا از خدا باعث قضاوت بی‌پروای مردم شد.

به همین خاطر یعقوب ۳: ۱ می‌گوید: *"برادران من، مباد که بسیاری از شما در پی معلّم شدن باشند، زیرا می‌دانید که بر ما معلّمان، داوریِ سخت‌تر خواهد شد".* هر چقدر مسئولیت یا جلال بیشتر باشد، داوری سنگین‌تر خواهد بود.

بیابان ما را آماده می‌کند تا در قوت و جلال خداوند سالک باشیم، بدون آن که به خاطر نااطاعتی، داوری سختی بر ما بیاید. در تجربهٔ بیابان، از غرور ما کاسته می‌شود و فروتنی برمی‌خیزد. کسی که واقعاً فروتن است، مثل عیسا راه می‌رود و فریاد می‌زند: *"من تا وقتی نبینم که روح خداوند کاری را انجام می‌دهد، آن را به انجام نمی‌رسانم. من با اتکا بر قوت و توان خود هیچ هستم!"*

آیا ممکن است که امروزه خدا نمودِ واقعی جلال و قوت خود را از بسیاری در کلیسا منع کرده تا از ما در مقابل داوری سخت‌تر محافظت کند؟ فکر می‌کنم خدا

www.takbook.com

در بیابان روح را از نفس جدا می‌کند و این کار ما را به فریاد برآوردن نزد او و گوش دادن به آنچه می‌گوید وامی‌دارد. سپس وقتی که جلال او نمایان می‌شود، ما با عمل کردن طبق راه‌هایش او را جلال می‌دهیم!

صدای روح را بشنوید. بگذارید به شما نشان دهد که چگونه می‌خواهد کاری که برای شما در نظر دارد را پیش ببرید. آنچه خدا می‌کند و می‌گوید را ببینید و بشنوید.

> "بر دیدبانگاه خود می‌ایستم و بر حصار قرار می‌گیرم؛ خواهم نگریست تا ببینم به من چه خواهد گفت، و برای شکایتم چه پاسخی خواهم یافت. آنگاه خداوند مرا پاسخ داد: رؤیا را بنویس و آن را بر لوح‌ها به‌روشنی بیان دار، تا نداکننده با آن بدود. زیرا زمان مقرر برای تحقق رؤیا هنوز نرسیده، ولی به سوی مقصد می‌شتابد و قاصر نخواهد آمد. اگرچه به طول انجامد، منتظرش بمان، زیرا که به‌یقین خواهد آمد و تأخیر نخواهد کرد. هان او را که به خویشتن می‌بالد ملاحظه کن! جان او در اندرونش صالح نیست؛ اما پارسا به ایمان خود زیست خواهد کرد." (حبقوق ۲: ۱– ٤)

حبقوق نبی گفته که من نگهبانی می‌دهم تا بفهمم خدا چه می‌خواهد به من بگوید. یکی از راه‌هایی که روح خدا سخن می‌گوید به واسطه رویاست. عیسا گفت تنها آنچه را انجام می‌دهد که دیده پدر انجام داده است. حبقوق هم گفت آنچه را که دیده، می‌نویسد و در زمان مقرر به آن عمل می‌کند. او در ادامه می‌گوید که روح مغروری(که به خویشتن می‌بالد) صالح نیست (این شخص کسی است که منتظر کلام خداوند نمی‌شود و به آنچه خدا گفته عمل نمی‌کند). اما پارسایان به ایمان خود زندگی می‌کنند، نه ایمان دیگری!

ایمان از شنیدن و اطاعت کردن از آنچه خدا می‌گوید، می‌آید. این دلیل آورده شدن فرزندان اسرائیل توسط خدا به بیابان است: *"...تا به شما بیاموزاند که انسان تنها به نان زنده نیست، بلکه به هر کلامی که از دهان خداوند صادر شود انسان زنده می‌شود" (تثنیه ۸: ۳)*. دقت کنید که می‌گوید: "صادر شود" نه "صادر شد".

ما تشویق شده‌ایم که: *"به‌هوش باشید که از گوش فرا دادن به آن که سخن می‌گوید، سر باز مزنید. اگر آنان که به آن که بر زمین بدیشان هشدار داده بود*

www.takbook.com

گوش فرا ندادند، راه گریزی نیافتند، پس ما چه راه گریزی خواهیم داشت اگر از گوش فرا دادن به آن که از آسمان به ما هشدار می‌دهد، سر باز زنیم." (عبرانیان ۱۲: ۲۵). اما فراموش نکنید هر چه که خدا می‌گوید همیشه با کلام مکتوبش در یک راستاست.

اگرچه جستجو کردن در کتاب مقدس برای حمایت از آنچه فکر می‌کنید که باید انجام شود، روش خدا نیست. عیسا می‌توانست به خود بگوید: *"من مسح شده‌ام تا مریضان را شفا دهم، پس فوراً نزد ایلعازر می‌روم و بر او دست می‌گذارم!"* او به جای این کار، منتظر عمل روح خدا ماند و روح خدا هم عمل کرد.

خدا ما را به بیابان می‌آورد تا به ما یاد دهد که بدون توجه به هدایت و توانایی‌های او هر تلاش ما بی‌فایده است. وقتی واقعاً یاد می‌گیریم که جسم قادر نیست کار با ارزشی انجام دهد که ماندگار و ابدی باشد، آماده می‌شویم آن رویاها و برنامه‌هایی را که او به ما واگذار کرده است، انجام دهیم. بیابان مکانی برای آماده شدن ماست – سفری است که طی آن وعده‌ها تحقق می‌یابند. ما باید از الگوی عیسا پیروی کنیم، تا با روح هدایت شویم و راه‌های خدا را در پیش بگیریم نه راه‌های خود را.

www.takbook.com

www.takbook.com

۱۲

پیروزی در بیابان

"اندوه ما مثل خودمان فانی است. جانی میرا اندوهی ازلی ندارد. اندوه می‌آید اما خدا را شکر از همان راه که آمده، می‌رود. مثل پرندگان آسمان از بالای سر ما پرواز می‌کند، اما نمی‌توانند در جان ما لانه کند. ما امروز رنج می‌بینیم، ولی فردا شادی خواهیم کرد."

– چارلز اسپرجن

"آنجا که رؤیا نباشد، مردم افسارگسیخته می‌شوند؛ اما مبارک است آن که شریعت را نگاه می‌دارد."

– امثال ۲۹: ۱۸

www.takbook.com

بیابان مکانی است که به آنجا می‌رویم، ولی مقصد نهایی ما نیست! اگر درست با آن برخورد کنیم، از آن پیروزمندانه بیرون می‌آییم و فراسوی مرزهای آن سرزمین، به حرکت خود ادامه می‌دهیم!

زمانی که شبانی جوانان کلیسا را بر عهده داشتم، بیابان به نظرم بسیار طولانی می‌رسید و اشتیاقی برای ادامه مسیر نداشتم. گاهی از خود می‌پرسیدم آیا در این وضع تغییری ایجاد می‌شود؟ بعد روزی درست قبل از آن که مشکلات من با ناظر مستقیم‌ام -که سعی بر بی‌آبرو کردن و اخراج من داشت- شروع شود، روح خدا به من نشان داد که تغییرات در راه هستند. خدا بر من آشکار کرد که من را "به کلیساها و شهرهای شرق تا غرب آمریکا؛ از مرز کانادا تا مکزیک؛ از آلاسکا تا هاوایی می‌فرستد..."

اما همان‌طور که قبلاً گفتم، روز بعد یا حتا همان هفته این اتفاق نیفتاد! در واقع آن وضعیت ٦ ماه بدون هیچ تایید دیگری ادامه پیدا کرد و روزی شبان ارشد به جلسه‌ای آمد و گفت که خداوند بر او آشکار کرده که یکی از شبانان هیأت ۱۱ نفره ما به زودی تمام وقت سفر می‌کند و دیگر عضو آن هیأت نخواهد بود و بعد رو به من کرد و گفت: *"جان بیور، آن شخص تویی!"*

با این حال شش ماه دیگر هم گذشت و همچنان در بیابان آواره بودم، اما

www.takbook.com

ناگهان در طول سه هفته ۷ دعوت از کلیساهای مختلف به دستم رسید. یکی از آنها یک ساعت با مرز کانادا فاصله داشت، دیگری شرق ایالت فلوریدا، یکی در منطقه اقیانوس آرام و آخری نزدیک مرز مکزیک بود! من هم به دفتر شبان رفتم و از او پرسیدم که باید با این دعوتنامه‌ها چه کنم؟! او هم با خنده جواب داد: *"گفته بودم که خدا چنین اتفاقی را به من نشان داده، گویی اکنون وقت آن است!"*

خیلی زود (ژانویه ۱۹۹۰) در جلسه دستگذاری، برای من و لیزا دعا شد و از آن موقع تمام وقت در حال سفر هستیم! از تجارب و چیزهایی که دیده‌ایم هر چه بگویم کم است، ما در زندگی خود ثمر فراوان آوردیم چون منتظر زمانبندی خدا شدیم و وقتی که فکر کردیم آماده‌ایم، باز کارها را به دست خود نگرفتیم.

مشتاق هستم تا نتیجه مشابهی از خواندگی شما ببینم پس به همین دلیل به عنوان مردی شصت ساله و شیفته قوم خدا با شما رُک و پوست کنده، صادق و تا حد امکان باز حرف زدم. می‌خواهم به مقصد خود برسید! پس با اجازه آخرین افکار خود را با شما در میان می‌گذارم.

هدف و مقصدی درست

ما باید بر هدف خدا تمرکز کنیم نه ضدیتی که سعی می‌کند مانع پیشرفت ما شود. اگر قصد داریم به مقصد درست برسیم، باید پیش روی خود رویایی درست داشته باشیم! اگر در مسابقه بدویم و به مقصدی اشتباه برسیم، حالمان خراب می‌شود! هدف گرفتن تفنگ به هدفی غلط فاجعه است!

فریسیان، غیور و ساعی بودند ولی هدف آنها خودشان بود. آنها رویای مناسبی نداشتند، پس تیر آنها خطا رفت.

مقصد و هدف خدا برای قوم خود چیست؟ او در افسسیان ۱: ۱۱ می‌گوید: *"... زیرا بنا بر قصد او که همه چیز را مطابق رأی ارادهٔ خود انجام می‌دهد، از پیش تعیین شده بودیم."*

اکثراً با شنیدن کلمه "بنا بر قصد او" یا "از پیش مقدر شدگی" جا می‌خورند. برای درک چنین مفهومی باید کلمه را تحلیل کنیم و ریشه و پیشوند آن را بررسی نماییم. این کلمه در انگلیسی "Pre-destination" است که از دو بخش تشکیل

www.takbook.com

شده است: بخش اول "pre" به معنای "قبل" یا "قبل از شروع" است. ریشه کلمه "destination" به معنای "جایی که تمام می‌شود" یا "خط پایان" است. بنابراین افسسیان ۱: ۱۱ به ما نشان می‌دهد که خدا قبل از خلقت انسان برای او مقصدی را تعیین کرده است. خدا با این کار می‌خواهد به هدف خود برسد.

رومیان ۸: ۲۸– ۲۹ می‌گوید:

> "می‌دانیم در حق آنان که خدا را دوست می‌دارند و بر طبق ارادهٔ او فرا خوانده شده‌اند، همهٔ چیزها با هم برای خیریت در کار است. زیرا آنان را که از پیش شناخت، ایشان را همچنین از پیش معین فرمود تا به شکل پسرش درآیند، تا او فرزند ارشد از برادران بسیار باشد."

مقصدی که خدا قبل از آغاز زمان آن را برای ما تعیین کرده، محبت کردن او و به شباهت عیسای مسیح در آمدن است. هر کاری که در زندگی یا خدمت انجام می‌دهیم، باید برای تحقق این هدف یا رسیدن به این مقصد باشد! هدف اصلی خدا برای خلقت شما فقط پیوستن به تیم خدمتی موفق و بخشیدن میلیون‌ها دلار به پادشاهی، هنرمندی شناخته شده یا داشتن اهداف شغلی نبوده است. هدف از خلقت شما حتا شفای مریضان، فعالیت‌های انسان‌دوستانه، نجات قربانیان قاچاق جنسی، آزاد کردن مردم از اعتیاد، یا هدایت کردن گمشدگان به عیسا هم نبوده است. همه این اهداف مقدس و شرافتمندانه هستند، اما باید متوجه باشیم که بسیاری تمام عمر مشغول این کارها بوده‌اند و به جایی نرسیده‌اند. دلیلی که آنها پایان خوبی نداشته‌اند، این است که تمرکزشان بر خدمت بوده نه بر هدف و دلی که پشت چنین خدماتی باید باشد.

حال باید به این سوال پاسخ داد: "هدف خدا از اینکه ما را از پیش معین کرد تا به شباهت مسیح درآییم، چه بود؟" جواب به این سوال ساده است چون او ما را دوست دارد و مایل به مشارکت با ماست *"تا در عصر آینده، فیض غنی و بی‌مانند خود را در مسیحْ عیسا، به واسطهٔ مهربانی خود نسبت به ما نشان دهد." (افسسیان ۲: ۷)*

من و لیزا سگی به اسم لِکسی داریم. او سگی سرخوش و بازیگوش است. هرچند می‌توانیم رابطه‌ای محدود با او برقرار کنیم، اما گاهی از اینکه نمی‌توانیم

www.takbook.com

با او حرف بزنیم کلافه می‌شویم. اما بر عکس آن رابطه ما و پسرهایمان کاملاً متفاوت است. هر چه آنها بالغتر می‌شدند، از تعامل با آنها لذت بیشتری می‌بردیم. آنها چیزهای بسیاری به زندگی ما اضافه کرده اند. خدا ما را به همین خاطر خلق کرده است. او مایل نیست با ما مشارکتی در سطح رابطه ما با لکسی داشته باشد. او می‌خواهد پسران و دخترانش با تمام دل با او مشارکت کنند.

هدف خدا از اول همین بود. وقتی انسان را خلق کرد و در باغ عدن قرار داد، به خاطر محبتی که نسبت به انسان داشت، با آدم راه رفت و با او مشارکت داشت. یکی از نوادگان آدم هدف خدا را فهمید و در پیدایش ۵: ۲٤ در آن مورد گفته شده: *"خَنوخ با خدا راه می‌رفت، و دیگر یافت نشد؛ زیرا خدا او را برگرفت"*. نویسنده عبرانیان در این مورد می‌نویسد *"...زیرا پیش از برگرفته شدن، دربارهٔ او[خنوخ] شهادت داده شد که خدا را خشنود ساخته است" (عبرانیان ۱۱: ۵)*. چرا خنوخ خدا را خشنود کرد؟ آیا به این خاطر بود که می‌خواست خدمتی بزرگ داشته باشد؟ نه، به این خاطر بود که می‌خواست با خدا راه رود و رابطه‌ای نزدیک با او داشته باشد.

خدا هر کاری که در گذشته انجام داده را اکنون نیز انجام می‌دهد و به همین خاطر می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که در آینده نیز چنین کاری را انجام خواهد داد. پس او ما را در بیابان قرار می‌دهد تا در مسیری قرار بگیریم که به شباهت مسیح شدن، تن دهیم.

اگر چشم از هدف خدا برای خود برداریم، محدود می‌شویم و از نظر روحانی پسرفت می‌کنیم. وقتی اهل کلیسا چشم از هدف خدا برمی‌دارند، چاه وجود آنها خشک می‌شود و کلیسا کم کم تبدیل به موسسه‌ای می‌شود که اهداف دنیوی را دنبال می‌کند. ما بیشتر بر نتایجی مثل تعداد بیشتر و ساختمانهای بزرگتر تاکید می‌کنیم تا تعلیم شاگردانی که به شباهت مسیح درمیآیند (متا ۲۸: ۱۹).

برگردیم به امثال ۲۹: ۱۸: *"آنجا که رؤیا نباشد، مردم افسارگسیخته می‌شوند"*.

افساری که خدا از آن سخن می‌گوید ما را از راضی شدن به سطحی نازلتر وامی‌دارد. این افسار نمی‌گذارد احساس رضایت کنیم تا زمانی که به شباهت مسیح درآییم. همین افسار است که مانع پذیرش هر چیزی غیر از اراده او می‌شود. این افسار جلوی ما را می‌گیرد تا راحت نباشیم و کارها را به روش دنیا و آن‌طور که جسم مایل است، انجام ندهیم.

www.takbook.com

در مورد رویا باید اشاره کنیم که عیسا گفت: *"چشم، چراغ بدن است. اگر چشمت سالم باشد، تمام وجودت روشن خواهد بود. امّا اگر چشمت فاسد باشد، تمام وجودت را ظلمت فرا خواهد گرفت. پس اگر نوری که در توست ظلمت باشد، چه ظلمت عظیمی خواهد بود" (متا ٦: ۲۲- ۲۳)*. عیسا در مورد چشم جسمانی ما حرف نمی‌زد، بلکه منظور او چشم دل ما یا طریقی بود که امور را درک می‌کنیم.

ما همان گونه هستیم که در دل خود می‌اندیشیم: *"زیرا چنانکه در دل خود فکر می‌کند خود او همچنان است." (امثال ۲۳: ۷، ترجمه قدیمی)*

آن گونه که شما شرایط خود را می‌بینید، طریق عبور خود را از آنها تعیین می‌کنید. دوازده جاسوسی که برای کسب اطلاعات به سرزمین وعده رفتند، همه یک چیز را دیدند - شهری مستحکم، غول پیکران و ارتشی از ملت کنعانی. اما دو نفر از آنها، یعنی یوشع و کالیب، نگاهی متفاوت نسبت به دیگران داشتند. آن دو موقعیت را مثل خداوند می‌دیدند، ولی ده نفر دیگر سرزمین وعده را با توجه به تجارب یا توان و قدرت خود بررسی کردند. چون چشم آنها فاسد بود، پس رفتار آنها (همان‌طور که عیسا گفته است "تمام بدن آنها") هم فاسد شد. آنها با دهان خود سخن می‌گفتند و با اعمال خود بر ضد اراده خدا عکس‌العمل نشان دادند و خدا گفت که گزارش آنها "فاسد" یا "شرورانه" است:

> "به ایشان بگو خداوند چنین می‌فرماید: به حیات خود سوگند که مطابق آنچه در گوش من گفتید، با شما عمل خواهم کرد: اجساد شما در این صحرا خواهد افتاد، یعنی همهٔ شمارش‌شدگان شما، از بیست ساله و بالاتر، که بر من همهمه کردید. هیچ‌یک از شما به سرزمینی که به دستِ افراشته سوگند خوردم شما را در آن ساکن گردانم، داخل نخواهید شد مگر کالیب پسر یِفُنّه و یوشَع پسر نون." (اعداد ١٤: ۲۸- ۳۰)

چه عاملی باعث شد آن ده جاسوس گزارشی ارائه دهند که سبب شود هرگز سرزمین وعده را نبینند؟ به خاطر نحوه درک آنها بود. آنها دیدی نبوتی نداشتند و فقط از چشم سر خود استفاده کردند و فقط آنچه دیدند را گزارش کردند.

اگر می‌خواهیم پیروزمندانه از بیابان عبور کنیم، باید نگاهی مثل خدا داشته باشیم. فرزندان اسرائیل یک سال قبل از فرستاده شدن جاسوسان به سرزمین وعده شکایت می‌کردند. نگاه آنها بد بود و افسارگسیخته شده بودند. پس زمانی

www.takbook.com

که خدا اجازه داد سرزمینی را که شیر و عسل در آن جاری بود، ببینند، هر چیز نیکویی را که دیدند، رد کردند و به جای آن بر غول پیکران آن سرزمین تمرکز نمودند.

کسانی که فقط بیابان (و زحمات ناشی از آن) را می‌بینند، در بیابان هم خواهند مرد. کسانی که بر وعده‌دهنده و رویایی که او بخشیده، تمرکز می‌کنند، مانند جنگجویان مقدس از بیابان عبور می‌کنند و آماده هستند که به خاطر جلال خدا در سرزمین وعده‌ای که پیش روی آنها قرار گرفته، زندگی کنند.

> پس دلسرد[ضعیف یا افسارگسیخته] نمی‌شویم... زیرا رنج‌های جزئی و گذرای ما جلالی ابدی برایمان به ارمغان می‌آورد که با آن رنج‌ها قیاس‌پذیر نیست. پس نه بر آنچه دیدنی است، بلکه بر آنچه نادیدنی است چشم می‌دوزیم، زیرا دیدنی‌ها گذرا، امّا نادیدنی‌ها جاودانی است." (دوم قرنتیان ٤: ٦١- ٨١)

مدت زمان و رنجی که در بیابان تجربه می‌شود، در مقایسه با آنچه به دست میآید، آسان و لحظه‌ای بی‌اهمیت به نظر می‌رسد. اما مسلماً وقتی در بیابان هستید، ساده انگاشتن زحمات سخت است، مگر اینکه رویای آنچه بعد از بیرون آمدن از بیابان به دست می‌آورید را داشته باشید.

وقتی که قبلاً در بیابان بودم، آن دوران قطعاً لحظه‌ای کوتاه به نظر نمی‌رسید. گاهی با خودم فکر می‌کردم *تمام می‌شود؟ آیا آنچه خدا وعده داده، تحقق می‌یابد؟* این دقیقاً زمانی بود که سریعاً باید آن افکار را رها می‌کردم و خود را در خداوند تقویت می‌نمودم. نبوت‌های قدیمی را به یاد می‌آوردم و به واسطه آنها جنگی تمام عیار بر پا می‌شد (به اول تیموتائوس ۱: ۱۸ مراجعه کنید). این نبوتها رویای خدا برای زندگیم بودند؛ همان‌طور که او به واسطه روح خود در کلامش آن را بر من آشکار کرد.

جان ما میدان جنگ در بیابان است. جان شامل عقل، احساسات، و اراده می‌شود. *اراده* بخشی از جان شماست که بین راه خدا و نفس یکی را انتخاب می‌کند، و برمی‌گزیند که زندگی را مانند خدا ببینید یا فقط به زحمات بیابان توجه کنید. پطرس می‌نویسد: *"ای عزیزان، از شما تمنا دارم چون کسانی که در این جهان بیگانه و غریبند، از امیال نفسانی که با روح شما در ستیزند، بپرهیزید." (اول پطرس ۲: ۱۱)*

www.takbook.com

همه توضیحات در این خلاصه می‌شود که چه کسی نقطه تمرکز شماست، خودتان یا خدا؟ امیالی که از جسم هستند، در فکر و احساسات شما نزاعی بر پا می‌کنند و بر علائق خودخواهانه تمرکز دارند. این شما را از رویایی که خدا بخشیده، دور می‌کند چون راه خدا راه خود نیست، بلکه راه *انکار* خود است.

انجیلی که امروزه میان بسیاری موعظه و پذیرفته شده، انجیل رفاه و کامیابی است. بسیاری از پیغام‌ها در کلیساهای بزرگ، جماعت را تشویق نمی‌کنند تا نفس خود را به صلیب بکشند، بلکه اکثراً پیشنهاد می‌دهند که امیال خود را ارضا کنند و در آسایش بمانند و برای هدف نهایی که شبیه شدن به عیسای مسیح است، تلاش نکنند. اغلب به اینکه "خدا می‌تواند برای من چه بکند؟" تمرکز می‌کنند و به اینکه "او از من چه می‌خواهد؟" توجهی ندارند. انجیل رفاه و کامیابی، بر رنج توام با پیروی از عیسا تاکید نمی‌کند. چنین طرز فکری باعث شده بسیاری از شیوهٔ زندگی راحت طلبانه خود، راضی باشند. چنین انجیلی ایمانداران را تجهیز نمی‌کند تا سربازان خدا باشند.

پولس رسول در رساله خود به تیموتائوس می‌نویسد:

> "همچون سربازِ شایستهٔ مسیحْ عیسا، در تحمّل رنج‌ها سهیم باش. هیچ‌کس به هنگام سربازی، خود را گرفتار مشغولیتهای زندگی نمی‌سازد، چرا که خواهان جلب خشنودی فرماندهٔ خویش است." (دوم تیموتائوس ۲: ۳– ٤)

به خاطر همین "انجیل رفاه و کامیابی" است که هنگام روبه رو شدن با ضدیت‌ها یا رنج‌ها به دنبال راه فرار می‌گردیم و ترجیح می‌دهیم با سختی روبه رو نشویم و برای عبور از آن تلاش نکنیم. رویایی که انجیل رفاه و کامیابی تعلیم می‌دهد: "رویایی آسمانی یا نبوتی" نیست، بلکه بیشتر "رویایی خودخواهانه" است.

پولس همچنین می‌نویسد:

> "پس در آن وقت، ای آگْریپاسِ پادشاه، از رؤیای آسمانی سرپیچی نکردم. بلکه نخست در میان دمشقیان، سپس در اورشلیم و تمامی سرزمین یهودیه، و نیز در میان غیریهودیان به اعلام این پیام پرداختم که باید توبه کنند و به سوی خدا بازگردند و کرداری شایستهٔ توبه داشته باشند. از همین سبب بود که یهودیان مرا در معبد گرفتار کردند و در صدد کشتنم برآمدند." (اعمال ۲٦: ۱۹– ۲۱)

www.takbook.com

در این دنیا رویاهای بسیاری داریم، اما فقط یکی از آنها "رویای آسمان" است که اراده پدر است! دقت کنید که پولس چه می‌گوید: *"از همین سبب[به خاطر موعظه کردن] بود که یهودیان مرا در معبد گرفتار کردند و در صدد کشتنم برآمدند."* او رویایی آسمانی را دنبال می‌کرد و با ضدیت بسیار روبه رو شد. اگر او هم مثل اکثریتی که انجیل رفاه و کامیابی را باور دارند، این انجیل را باور می‌کرد، هرگز تحقق رویای خود را نمی‌دید.

او حتا نمی‌توانست به حضور آگریپاس پادشاه برود، چون خیلی پیش از آن، به دنبال راه فرار از تمام ضدیت‌هایی بود که با آنها رو به رو می‌گشت.

نکاتی برای زنده ماندن در بیابان

۱۲: نکات مهم را به خاطر بسپارید

الان که دارم این کتاب را می‌نویسم، ۵۹ سالم است ــ چطور گذشت؟ وقتی به گذشته فکر می‌کنم، می‌فهمم که بهترین دوران زندگیم در بیابان بوده، گرچه گاهی حس می‌کردم به جای پیشرفت در حال پسرفت هستم. به همین خاطر، دوست پیر ما ایوب می‌گفت: «زیرا او طریقی را که می‌روم میداند و چون مرا می‌آزماید، مثل طلا بیرون می‌آیم.» (ایوب ۲۳: ۱۰).

صادقانه بگویم که ۹۰ درصد نوشته‌هایم در بیست کتابی که تا به حال منتشر کرده‌ام، از یافته‌هایم در زمان فراوانی نبوده بلکه در دوره بیابان آنها را یاد گرفته‌ام. پس به شما نیز پیشنهاد می‌دهم در دوره بیابان، نکات مهم را به خاطر بسپارید! آنچه در دوران بیابان می‌آموزید، قوتی برای دیگران از جمله خود شما در آینده می‌شود و شاید روزی بتوانید از تجارب خود کتابی بنویسید.

دوست من، می‌خواهم بر زندگیت نبوت کنم. با دقت گوش بده: خدا در زمانی که خود تعیین کرده در زندگی تو کاری عظیم انجام خواهد داد که بر زندگی بسیاری تأثیر می‌گذارد. این اتفاق در صورتی رخ می‌دهد که به او اجازه دهی در دوره بیابان، کاری را که می‌خواهد، در زندگیت انجام دهد. بسیاری از این اتفاق تحت تاثیر قرار می‌گیرند و شما از دیدن ثمرهٔ اطاعت خود تا به ابد شادمان خواهید شد. دوست من، در آخر همچون طلا، آزموده شده، قوی و حقیقی بیرون خواهی آمد.

www.takbook.com

اِرمیا شخصی دیگری در کتاب مقدس است که رویایی آسمانی را دنبال می‌کرد و در نتیجه این اطاعت، جفای کلامی و ذهنی فراوانی را متحمل شد. او روزی از این وضع خسته شد و گفت: *"چرا طریق شریران کامیاب می‌شود؟ چرا خیانت‌پیشگان جملگی در آسایش‌اند؟" (ارمیا ۱۲: ۱)*

خدا قصد دلداری دادن به او را نداشت و در جوابش گفت: *"اگر وقتی با پیادگان دویدی تو را خسته کردند، پس چگونه با اسبان برابری توانی کرد؟ و اگر اعتمادت را بر سرزمینی ایمن نهاده‌ای، در بیشه‌های اطراف اردن چه خواهی کرد؟"(ارمیا ۱۲: ۵)*. به عبارت دیگر به او می‌گوید: *"ارمیا، اگر الان از پیاده نظام شیطان خسته شدی، وقتی با سواره نظام او روبه رو شوی، چه خواهی کرد؟"*

جنگ با مبارزه همراه است

باید به یاد داشته باشیم که بدون جنگ، پیروزی در کار نخواهد بود. شرایط برای ارمیا سخت‌تر شد. قبلاً به او بددهنی می‌شد، ولی بعد به زندان افتاد. کار او به اینجا ختم نشد، بلکه بعدتر او را به سیاهچالی انداختند تا همانجا بمیرد. اگرچه خدا نهایتاً او را از زحمت و جفا نجات داد.

جنگی که امروزه در بدن مسیح با آن روبه روییم، بیشتر حملات ذهنی است نه جفای جسمانی که پولس از آن سخن گفته است. اگر این ضدیت تغییر کند، ما باید چگونه با آن برخورد کنیم؟ زحمتی که امروز آن را تجربه می‌کنیم، باید ما را تقویت کند تا از پس مبارزات بزرگتر در آینده برآییم.

بیابان پادگان آموزشی برای مبارزات آینده است. درست همان‌طور که ما سربازان را به اردوگاه آموزشی می‌فرستیم تا برای مبارزات آینده آماده شوند، خدا هم سربازان خود را به بیابان می‌فرستد تا آنها را برای خواندگی خود آماده نماید. بزرگترین موانعی که سربازان باید در دوره آموزشی بر آن غلبه کنند، ترس، ضعف و یأس است. درست به همین منوال، بزرگترین مبارزاتی که در بیابان با آنها روبه رو می‌شویم در قلمرو روح هستند.

یکی از بزرگترین آنها *یأس* است. یک روز، هنگامی که دعا می‌کردم، خدا از من متضادِ کلمه *شجاعت* را پرسید.

www.takbook.com

پاسخ من طبیعتاً "ترس" بود.

او زمزمه‌کنان جواب داد: "متضاد آن *یأس* است". هیچ وقت از این زاویه به این کلمه نگاه نکرده بودم! این فوراً به من نشان داد که "چرا" خدا به یوشع ۸ بار در عهد عتیق گفت که "شجاع و بسیار دلیر" باشد (اعداد ۱۳: ۲۰؛ تثنیه ۳۱: ٦، ۷، ۲۳؛ یوشع ۱: ٦، ۷، ۹، ۱۸). خداوند می‌دانست که این یکی از بزرگترین چالش‌ها خواهد بود. یاس در بیابان‌ها یا میادین جنگ، هنگامی که بیشتر بر خود و نه بر خدا و ماموریت او تمرکز می‌کنیم، به سراغ ما می‌آید.

هدف دشمن قرار دادن تمرکز شما بر خود است، او در بیابان سعی کرد با عیسا هم همین کار را بکند. عیسا چهل روز چیزی نخورده بود و به این خاطر بسیار گرسنه بود. شیطان آمد و به او گفت: *"اگر پسر خدایی به این سنگ‌ها بگو نان شوند" (متا ٤: ۱– ۱۱)*. او می‌توانست وسوسه شود تا از قوت خدا خارج از راه‌های او استفاده کند و نیاز بدن خود را رفع نماید. باید به یاد داشته باشیم که وقتی خدا عطایی می‌دهد، ما مسئولیم که از آن سوءاستفاده نکنیم و آن‌طور که او مایل است، آن را به کار ببریم. خدا از رفع نیاز عیسا اطمینان حاصل کرد، ولی آن‌طور که خدا می‌خواست نیاز او رفع شد. وقتی شیطان رفت، فرشتگان آمدند و به عیسا خدمت کردند.

مجدداً به آنچه عیسا در مورد خدمت خود می‌گوید، توجه کنید:

> "پاسخ عیسا چنین بود: آمین، آمین، به شما می‌گویم که پسر از خود کاری نمی‌تواند کرد مگر کارهایی که می‌بیند پدرش انجام می‌دهد؛ زیرا هر چه پدر می‌کند، پسر نیز می‌کند." (یوحنا ٥: ۱۹)

به کلمه "می‌بیند" دقت کنید. عیسا جدا از اراده پدر هیچ کاری نکرد.

وقتی در بیابان هستیم، یکی از وسوسه‌ها این است که کار را به روش خود انجام دهیم نه روش خدا. این روش ممکن است استفاده از قدرت خدا برای به دست آوردن چیزی قبل از زمانبندی او باشد. آیا می‌توانید سربازی را تصور کنید که در جنگ طبق دستورات ارشد خود عمل نمی‌کند؟ نتیجه این کار ممکن است آسیبی جدی به سربازان و همرزمان او برساند. در پادگان آموزشی و در هر دوره‌ای، آن سرباز یاد می‌گیرد که از دستورات اطاعت کند تا با حماقت خود و دیگران را به خطر نیندازد.

www.takbook.com

نباید فراموش کنیم که آسمان چه چیزی را بر ما آشکار کرده است. گاهی پیش می‌آید که با خود فکر می‌کنیم: *"باید جوابی داشته باشم! باید حرکتی بکنم؛ اگر الان کاری نکنم همه چیز به هم می‌ریزد!"*. اگر به نظر می‌رسد که خدا در حال حاضر چیزی به شما نمی‌گوید، به آن معنا نیست که با شما سخن نمی‌گوید! مقصود من این است که خدا به طرق مختلف با ما ارتباط برقرار می‌کند. در این مورد پیغامی که می‌خواهد به ما برساند، این است که *"نیازی نیست تو کاری انجام دهی!"* در چنین موقعیتی باید منتظر خداوند بمانیم و کاری را به زور انجام ندهیم:

"برای خداوند انتظار بکش، نیرومند باش و دل قوی دار؛ آری، منتظر خداوند باش." (مزمور ۲۷: ١٤)

اگر به جای تمرکز بر او بر نیازهای خود متمرکز گردیم، یأس و سنگینی درونمان را می‌آکند. نباید حواس خود را پرت کنیم و بر "رنج‌های جزئی" تمرکز کنیم. در عوض باید نگاه خود را بر وزن فزاینده و ابدی جلال متمرکز کنیم که در درون این رنج‌ها نصیبمان می‌شود. (دوم قرنتیان ٤: ١٧).
این شادیِ قرار گرفته در پیش روی ماست که باید نگاه ما را به خود خیره سازد.

شادی‌ای که پیش روی ماست

"زیرا می‌دانید گذشتن ایمان شما از بوتهٔ آزمایش‌ها، پایداری به بار می‌آورد. ای برادرانِ من، هرگاه با آزمایش‌های گوناگون روبه‌رو می‌شوید، آن را کمال شادی بینگَارید! امّا بگذارید پایداری کار خود را به کمال رساند تا بالغ و کامل شوید و چیزی کم نداشته باشید." (یعقوب ۱: ۲– ٤)

شادی نیرویی روحانی است که به ما قوت مقاوت در برابر رنج‌ها و آزمایشات را می‌دهد. عبارت *"کمال شادی بینگارید"* را در نظر داشته باشید، نمی‌گوید بخشی از آن را شادی و بخشی از آن را غم به حساب آورید. قرار نیست شادی و غم را در دل خود ترکیب کنیم. این‌طور فکر کنید: شما می‌توانید زنجیری با نود و نه حلقه از شادی داشته باشید و فقط یکی از آنها اندوه باشد. همان یک حلقه

www.takbook.com

باعث ضعف در آن زنجیر می‌شود. باید صد حلقه تشکیل دهنده آن زنجیر همه از شادی خالص باشند تا قوتی را که نیاز دارید، در آن موقعیت به شما بدهد.

من و شما می‌دانیم که "کمال شادی" انگاشتن وقتی که همه چیز مرتب است، کار سختی نیست. زمانی کار سخت می‌شود که می‌خواهیم آزمایشات، بیابان، جفا، زحمت، رنج و ضدیت‌ها را کمال شادی به حساب آوریم. خدا چنین می‌گوید چون می‌داند که *"... شادی خداوند، قوّت ماست"(نحمیا ۸: ۱۰)*. این همان شادی‌ای است که وقتی با خدا رابطه ای نزدیک داریم، ما را تقویت می‌کند.

همسرم و تمام خانواده ــ پسران، عروسان و نوه‌ها باعث شادی من می‌شوند. گاهی پیش می‌آید که خانه نیستم و به عکس آنها نگاه می‌کنم. این کار همیشه دل مرا شاد و تقویت کرده است.

نحمیا به مردان خود نیز چنین می‌گوید. آنها دوران سختی را می‌گذراندند، پس نحمیا فریاد برآورد و گفت: *"اعتنایی به این رنج‌ها نکنید! چشمتان به خداوند باشد. چون وقتی به او نزدیک می‌شوید، دلتان از شادی سرشار می‌گردد و این باعث قوتتان می‌شود." (برداشت آزاد).*

پرستش و ستایش موجب می‌شود تمرکز شما از خودتان به خداوند معطوف شود. در میان آزمایش‌ها، به راحتی می‌توانید توان خدا را برای مقابله با فشاری که با آن روبه رو هستید، نادیده بگیرید. داوود، بیشترِ مزامیر خود را در این آزمایشات نوشته است. او با ستایش کردن خدا توانست در شرایط بد، قوی بماند.

خدا در اشعیا ٦١: ٣ به ما چنین وعده‌ای می‌دهد: *"... روغن شادمانی به عوض سوگواری، و ردای ستایش به جای روح یأس. آنان بلوط‌های پارسایی، و نهال‌های مغروس خداوند خوانده خواهند شد، تا جلال او نمایان شود."*

دوره بیابانی را به یاد دارم که این آیه با دل من صحبت کرد. در خانه تنها بودم و سنگینی را بر دلم احساس می‌کردم. کتاب مقدسم را برداشتم، اما به سختی می‌توانستم چیزی بخوانم. پس دعا کردم، ولی همه چیز بدتر شد، از درون احساس می‌کردم روح خدا به من می‌گوید: "یکی از سی‌دی‌های پرستشی را بگذار!" پس رفتم به اتاقی که آن موقع ضبط صوت در آن بود و سرود پرستشی گذاشتم و همراه آن خواندم. کار بیشتری باید می‌کردم، پس در حضور خدا رقصیدم. آن‌قدر دلم سنگین بود که انگار در آب به سختی

www.takbook.com

می‌رقصم. نیازی نیست بگویم که اوضاع خوب پیش نرفت.

وقتی که سرود تمام شد، احساس الزام می‌کردم که دوباره همان سی‌دی را بگذارم. دفعه دوم آواز خواندن خود را می‌شنیدم. ناگهان، تصویری از دل عیسا بر تخت پادشاهی و محبت عظیم او را دیدم. دلم از شادی می‌جهید و بی‌هیچ اِبایی می‌رقصیدم. متوجه شدم که نگاهم از خودم به عظمت عیسا انتقال یافته است. نیم ساعتی مانند دیوانگان خواندم، رقصیدم و این طرف و آن طرف پریدم. سنگینی از دلم برداشته شد و حیات و قوت از درونم جاری شد؛ در حالی که نیم ساعت پیش، هیچ خبری از حیات و قوّت نبود.

وقتی او را ستایش می‌کردم، تمرکزم بر او چرخید و آنچه را که اشعیا نوشته است، تجربه کردم: *"پس با شادمانی از چشمه‌های نجات آب خواهید یافت!" (اشعیا ۱۲: ۳)* و من نیز به واسطه شادی خداوند، از چشمه نجات، قوّت بیرون کشیدم.

پرستش به ما کمک می‌کند تا نگاه خود را بر شادی‌ای که پیش روی ماست، بدوزیم و بر شرایط اطراف تمرکز نکنیم.

> "پس چون چنین ابری عظیم از شاهدان را گرداگرد خود داریم، بیایید هر بارِ اضافی و هر گناه را که آسان به دست و پای ما می‌پیچد، از خود دور کنیم و با استقامت در مسابقه‌ای که برای ما مقرر شده است، بدویم. و چشمان خود را بر قهرمان و مظهر کامل ایمان یعنی عیسا بدوزیم که به‌خاطر آن خوشی که پیشِ رو داشت، صلیب را تحمل کرد و ننگ آن را ناچیز شمرد و اکنون بر جانب راست تخت خدا نشسته است. به او بیندیشید که چنان مخالفتی را از سوی گناهکاران تحمل کرد، تا خسته و دلسرد نشوید. هنوز در نبرد خود با گناه تا پای جان ایستادگی نکرده‌اید."(عبرانیان ۱۲: ۱– ٤)

عیسا با چشم دوختن بر شادمانیای که در مقابل او قرار داده شده بود، سخت‌ترین آزمایشاتی را که کسی تا آن موقع تحمل کرده بود یا قرار بود در آینده تحمل کند، پشت سر گذاشت. این شادمانی، رستاخیز بعد از به صلیب کشیده شدن بود. او با اطاعت و رنج کشیدن، باعث جلال و نهایتاً ورود پسران و دختران به پادشاهی خدا شد. من و شما یکی از آنها هستیم!

راه کسانی مثل ما که در اثر قدم‌های او پیش می‌روند، همین است. آن سوی

www.takbook.com

انکار خود و به صلیب کشیدن نفس، احیای حیات انتظار ما را می‌کشد. فرای رنجِ جسم، بلوغی الزامی نشسته تا رابطه‌ای نزدیکتر با عیسا ایجاد کند! فرای زحمات توام با بیابان جلالی عظیم است! پولس می‌نویسد: *"در نظر من، رنج‌های زمان حاضر در قیاس با جلالی که در ما آشکار خواهد شد، هیچ است" (رومیان ۸: ۱۸).*

جلال خدا پیش از بازگشت او در کلیسا آشکار می‌شود و گستره‌ای پیدا می‌کند که باعث نجات شهرها و کشورها می‌شود. زمین تا به حال چنین نمود قدرتی را ندیده است، چنین امری در پیروان عیسا که به خدا اجازه داده‌اند آنها را پاک کند، آشکار می‌شود. این ریزش روح او که به حاصلی عظیم ختم می‌شود، نیازی به ترفیع از سوی انسان ندارد. قدرت و جلال خدا آن را ترقی می‌دهد!

> "ای عزیزان، از این آتشی که برای آزمودن شما در میانتان برپاست، در شگفت مباشید، که گویی چیزی غریب بر شما گذشته است. بلکه شاد باشید از اینکه در رنج‌های مسیح سهیم می‌شوید، تا به هنگام ظهور جلال او به‌غایت شادمان گردید." (اول پطرس ٤: ۱۲– ۱۳)

شادمانی پیش روی ما چیست؟ جلال اوست که در مطیعان خود در نتیجه رنجی که دیده‌اند آشکار می‌شود. دقت کنید که میزان رنج شما میزان شادمانی شما خواهد بود، هر چقدر ضدیت بیشتر باشد، جلال بیشتر خواهد بود!

از دست دادن جان خود

دوست من، وقتی با ضدیت روبه رو می‌شوی، از دنبال کردن خدا دست نکش! می‌دانم خدا شما را به موقعیتی سخت در زندگی کشانده است؛ چون هر چقدر مبارزه شدیدتر باشد، پیروزی برای شما و پادشاه عظیمتر خواهد بود. اما در این مبارزات، همیشه تضمینی را پیش روی خود نگاه دارید:

> "هیچ آزمایشی بر شما نیامده که مناسب بشر نباشد. و خدا امین است؛ او اجازه نمی‌دهد بیش از توان خود آزموده شوید، بلکه همراه آزمایش راه گریزی نیز فراهم می‌سازد تا تاب تحملش را داشته باشید." (اول قرنتیان ۱۰: ۱۳)

www.takbook.com

مهم نیست که آزمایشات یکی یکی از زمین زندگی شما سر بیرون می‌آورند، باید بدانید که قدرت عبور از آنها را با موفقیت و جلال دارید. در غیر این‌صورت، با آنها روبه رو نمی‌شدید؛ خدا چنین اجازه‌ای به شما نمی‌داد! اگر زندگی خود را دوست داشته باشید، در شرایط سخت، تسلیم می‌شوید. جستجوی خود را رها می‌کنید و شیوهٔ زندگی بی‌ثمر را در پیش می‌گیرید.

مکاشفه ۱۲: ۱۱ می‌گوید: *"آنان با خون بره و با کلام شهادت خود بر او پیروز شده‌اند. زیرا که جان خود را عزیز نشمردند، حتا تا به مرگ."*

کسانی که بیشتر نگران خود هستند و به اراده خدا کاری ندارند، همان‌هایی هستند که زندگی خود را دوست دارند و عیسا می‌گوید: *"زیرا هر که بخواهد جان خود را نجات دهد، آن را از دست خواهد داد؛ امّا هر که به‌خاطر من جان خود را از دست بدهد، آن را باز خواهد یافت." (متا ۱٦: ۲۵).*

تنها راهی که می‌توانیم آنچه در آینده با آن روبه رو می‌شویم تحمل کنیم، از دست دادن جان خود است. شما را تشویق می‌کنم که خود را به جلو بکشید *"تا آنگاه که روح از اعلی بر ما ریخته شود، و بیابان به بوستان بدل گردد و بوستان، همچون جنگل به نظر آید." (اشعیا ۳۲: ۱۵).*

بیابان جایی نیست که ما سلاح خود را بر زمین بگذاریم و تسلیم شویم! جایی است که باید قوی، جسور و شجاع باشیم تا به اراده خداوند عمل کنیم. مکانی است که باید خود را تسلیم خدا کنیم و پایدارانه در مقابل شیطان مقاومت کنیم.

اگر در حال حاضر در بیابان هستید، بدانید که خدا شما را به آن مکان آورده تا بدانید در دل خود چه دارید. بارها آنچه را که فکر می‌کردم وسوسه شیطان است، در واقع وجهی از زندگی من بود که می‌بایست آن را به عیسا تسلیم می‌کردم.

در حالی که به تعقیب پاداش آسمانی ادامه می‌دهید، کلام خدا را به یاد داشته باشید:

> *"امّا خدا را سپاس که همواره ما را در مسیح، در موکب ظفر خود می‌بَرَد..." (دوم قرنتیان ۲: ۱٤).*

> *"کیست که ما را از محبت مسیح جدا سازد؟ سختی یا فشار یا آزار یا قحطی یا عریانی یا خطر یا شمشیر؟ به‌عکس، در همهٔ این امور ما برتر از پیروزمندانیم، به واسطهٔ او که ما را محبت کرد." (رومیان ۸: ۳۵، ۳۷)*

www.takbook.com

"امّا شکر خدا را که به واسطهٔ خداوند ما عیسا مسیح به ما پیروزی می‌بخشد."
(اول قرنتیان ۱۵: ۵۷)

از تعقیب کردن او دست نکشید. تسلیم نشوید. بدون توجه به شرایط از رویایی که به شما بخشیده است، مراقبت کنید.

شرایط یوسف در گودال و سپس در سیاهچالی در کشور غریب، مایوس کننده به نظر می‌رسید. به نظر، زندگی او به خط پایان رسیده بود. چطور ممکن بود که آینده‌ای داشته باشد؟ یادتان باشد: *"برای انسان ناممکن است، امّا برای خدا چنین نیست؛ زیرا همه چیز برای خدا ممکن است" (مرقس ۱۰: ۲۷)*

اما هر چقدر شرایط شما سخت باشد، باید به یاد داشته باشید: *"برای کسی که ایمان دارد، همه چیز ممکن است." (مرقس ۹: ۲۳).*

چشم خود را به شادی‌ای که پیش روی شماست، بدوزید؛ شادمانی‌ای که جلال آشکارشدهٔ او در شماست. این واقعیت به شما قوت می‌دهد تا در آزمایش‌ها پیروز شوید. او را با تمامی دل بجویید و به آنچه به واسطه روح خدا از طریق کلام می‌گوید، ایمان داشته باشید. اگر این کار را بکنید، از بیابان سربلند بیرون می‌آیید.

"بر او که قادر است شما را از لغزش محفوظ نگاه دارد
و در حضور پرجلال خویش بی‌عیب و
آکنده از شادی عظیم حاضر سازد،
بر آن خدای یکتا و نجات‌دهندهٔ ما،
به واسطهٔ عیسا مسیح، خداوند ما،
از ازل، حال، و تا ابد، جلال و
شکوه و توانایی و قدرت باد! آمین." (یهودا ۱: ۲۴– ۲۵)

www.takbook.com

www.takbook.com

پرسش‌های مباحثه‌ای

اگر این کتاب را به عنوان بخشی از دورهٔ مطالعاتی بیابان می‌خوانید (که کار بسیار خوبی است!)، پیشنهاد می‌کنم هر هفته، ویدئوی مربوط به آن هفته را نگاه کنید و پرسش های مباحثه ای مربوطه را به صورت گروهی بررسی نمایید. این دروس ویدئویی، موضوعات اصلی را به طور موازی مطرح و برجسته می‌نمایند. پس با توجه به نکات ذکر شده، عالی خواهد بود که مخاطبان، هم ویدئوها را نگاه کنند و هم کتاب را بخوانند.

امیدوارم از اوقاتی که صرف بررسی کتاب می‌کنید، لذت ببرید!

درس ۱

فصل ۱ را بخوانید

۱. بین حضور مطلق و حضور آشکار خدا چه تفاوتی می‌بینید؟ چرا درک تفاوت بین این دو مهم است؟

۲. چرا تشخیص دورانی که در آن هستیم، و بیابان بودن یا نبودن آن، حائز اهمیت است؟

۳. فکر می‌کنید چرا شیطان با استفاده از دوره بیابان سعی می‌کند ما را به نحوی وسوسه کند که عمداً دست به گناه بزنیم یا ایمان را کنار بگذاریم؟

۴. چرا خدا اجازه می‌دهد دوره بیابان به طول انجامد؟

www.takbook.com

درس ۲

فصل ۲ و ۳ را بخوانید

۱. بیابان چندین هدف را دنبال می‌کند. از هفت هدفی که در این درس مطرح شد، با کدام یک ارتباط بهتری برقرار کردید؟ چرا؟

۲. فکر می‌کنید چرا اطاعت از خدا در بیابان باعث رشد روحانی می‌شود؟

۳. بیابان دوره‌ای است که خود را در آن پیدا می‌کنید. در بیابان درباره خود و راه رفتنتان با خدا چه نکاتی را یاد گرفته‌اید؟

۴. چطور یاد گرفتید در این دورانِ فروتنی، قوت خود را در خدا بیابید؟

درس ۳

فصل ۴ را بخوانید

۱. همیشه میان وعده و تحقق آن، روندی طی می‌شود. دلیل اهمیت این روند چیست؟

۲. عملکرد وعده در زندگی خود را چگونه دیده‌اید؟

۳. فکر می‌کنید چرا خدا پیش از آن که چنین روندی را تجربه کنید، به شما وعده‌ای می‌دهد؟

۴. چرا داشتن وعده از طرف خدا برای زندگیتان مهمتر از داشتن برنامه‌ای پنج ساله است؟

www.takbook.com

درس ۴

فصل ۵ و ۶ را بخوانید

۱. داستان زندگی شائول و داوود چگونه در فهم اهمیت پاک شدن توسط خدا به واسطه دوره بیابان به ما کمک می‌کند؟

۲. طلا بعد از تصفیه شدن منعطف می‌شود و وقتی خدا ما را پاک می‌کند، در مقابل او حساس‌تر می‌شویم. حساس بودن در مقابل خدا را شرح دهید.

۳. وقتی خدا از طریق روند پاک شدن، گناه یا ضعفی را بر ما آشکار می‌کند، چه عکس‌العملی باید از خود نشان دهیم؟

۴. روند پاکسازی چگونه ما را در موقعیتی قرار می‌دهد تا عیسا بیشتر بر ما آشکار شود؟

درس ۵

فصل ۷ را بخوانید

۱. چرا خدا از شکایت کردن بیزار است؟ آیا در حال حاضر در زندگی خود شکایت می‌کنید؟

۲. شکایت کنندگان در ملاکی و شکایت ارمیا چه تفاوتی با هم دارند؟ چرا خدا از گروه اول خشمگین شد، ولی به شکایت ارمیا پاسخ داد؟

۳. داوری به معنی تصمیم گرفتن است نه محکوم کردن. وقتی داوری بر خانه خدا می‌آید، او تصمیم می‌گیرد که چه کسی لایق خدمت به اوست. فکر می‌کنید خدا هنگام تصمیم‌گیری به دنبال چه می‌گردد؟

www.takbook.com

۴. خدا به دنبال ظرف‌های مناسب خدمت است. چگونه تفاوت بین خوانده شدن و برگزیده شدن را توضیح می‌دهید؟

درس ۶

فصل ۸ را بخوانید

۱. وقتی شنیدید رنج یک هدیه است، چه عکس‌العملی نشان دادید؟ در پایان درس دیدگاه شما چه تغییری کرد؟

۲. خدا اجازه نمی‌دهد فراتر از توان خود آزموده شوید. چنین امری چطور باعث تشویق شما می‌شود؟

۳. خدا اجازه نخواهد داد قوت شما به همین اندازه بماند. این واقعیت در مورد نقشه خدا برای زندگیتان چه چیزی به شما یاد می‌دهد؟

۴. خدا اجازه می‌دهد امروز، آزمایشاتی را از سر بگذرانیم که به وسیله آن، فشاری را که در آینده قرار است با آن روبه رو شویم، شبیه‌سازی کند. او در مورد آینده به شما چه چیزی گفته است که در فهم فشارهای کنونی به شما کمک می‌کند؟

درس ۷

فصل ۹ را بخوانید

۱. پیروی کردن از خدا همیشه منطقی به نظر نمی‌رسد. چرا توکل[اعتماد] به خدا وقتی که راه‌های همیشگی را پیش نمی‌گیرد، سخت است؟

www.takbook.com

۲. وقتی خدا طبق زمانبندی شما عمل نمی‌کند، چه احساسی به شما دست می‌دهد؟ وقتی وعده‌های خدا به نظر به تعویق می‌افتند، چه نوع فشار یا وسوسه‌ای را در خود احساس می‌کنید؟

۳. آیا گواه این حقیقت را در زندگی خود به وضوح دیده‌اید که" هر آنچه زاده جسم باشد، با جسم هم ادامه می یابد؟ این چه تفاوتی با آنچه خدا از طریق شما ایجاد می‌کند دارد؟

۴. چه چیزی شما را مطمئن می‌کند که مسیر خدا را در زندگی خود پیش گرفته‌اید؟

درس ۸

فصل ۱۰ را بخوانید

۱. بیابان جایی است که خدا خود را آشکار می‌کند. پس چرا در این دوره، او دورتر از همیشه به نظر می‌رسد؟

۲. این که ابتدا در پی خدا باشیم نه برکاتش، به چه چیز می‌ماند؟

۳. چرا مهمتر شدن وعده یا خواندگی شما در مقایسه با خود خدا خطرناک است؟

۴. وقتی الگویی که خدا خود را در کتاب مقدس بر قهرمانان آشکار کرده، می‌بینید، چگونه باعث تغییر آن چیزی می‌شود که در بیابان انتظار دریافتش را دارید؟

www.takbook.com

درس ۹

فصل ۱۱ را بخوانید

۱. چرا باید به خصوص در دوران خشکسالی روحانی، مراقب جایی که برای تسلی یافتن می‌رویم باشیم؟

۲. چگونه تعمق در دعا و کلام، به خصوص وقتی تمایلی به آن نداریم، باعث قوت یافتن ریشه‌های[بنیاد] روحانی ما می‌شود؟

۳. وقتی می‌فهمید بزرگترین حمله علیه محصول شما درست قبل از به بار نشستن آن سر می‌رسد، چگونه تقویت می‌شوید؟

۴. چرا تعمق کردن بر وفاداری خدا، دوره بیابان را تبدیل می‌کند؟

درس ۱۰

فصل ۱۲ را بخوانید

۱. چگونه بیابان، شما را برای دوره‌ای از تغییرات آماده کرد؟

۲. چرا تغییر کردن دشوار است؟ چه چیزی بیش از همه مانع میشود که با تغییرات، وفق پیدا کنید؟

۳. از روند نو شدن مَشک، چه چیزی توجه شما را بیش از همه به خود جلب کرد؟ چرا؟

۴. برای به دست آوردن چیزهای تازه، باید آنچه کهنه است را رها کنیم. چه اموری را باید رها کنید تا آنچه تازه است را به دست آورید؟

www.takbook.com

پیوست
نجات، در دسترس همه

«اگر به زبان خود اعتراف کنی «عیسا خداوند است» و در دل خود ایمان داشته باشی که خدا او را از مردگان برخیزانید، نجات خواهی یافت. زیرا در دل است که شخص ایمان می‌آورد و پارسا شمرده می‌شود، و با زبان است که اعتراف می‌کند و نجات می‌یابد.»

– رومیان ۱۰: ۹– ۱۰

خدا می‌خواهد حیات را در فراوانیاش تجربه نمایید. او مشتاق شماست و نسبت به نقشه‌ای که برای زندگیتان دارد، بسیار پرشور و هیجان‌زده است. اما برای آغاز سفر به سوی سرنوشت‌تان، تنها یک راه وجود دارد و آن، دریافت نجات از طریق پسر خدا، عیسای مسیح است.

خدا از طریق مرگ و قیام عیسا، راهی را برای ورود ما به پادشاهی‌اش، به عنوان پسران و دختران محبوبش فراهم ساخت. قربانی عیسا بر صلیب، حیات جاودان و وافر را به رایگان در اختیارتان قرار داد. نجات، هدیه‌ای است از جانب خدا برایتان که نه شایستهٔ دریافتش هستیم و نه می‌توانیم برای به دست آوردنش کاری انجام دهیم.

برای دریافت این هدیهٔ گرانبها، نخست باید به گناهانتان که زندگی مستقل از خالقتان است، اعتراف نمایید، زیرا این گناه، ریشهٔ همهٔ گناهانی است که مرتکب می‌شوید. این توبه، بخش حیاتی دریافت نجات است. پطرس این حقیقت را در کتاب اعمال رسولان و در روزی که پنج هزار نفر ایمان آوردند، روشن ساخت: *«پس توبه کنید و به سوی خدا بازگردید تا گناهتان پاک شود و ایام تجدید قوا از حضور خداوند برایتان فرا رسد.» (اعمال ۳: ۱۹)*. در کتاب مقدس این‌طور آمده که هر یک از ما به عنوان بردهٔ گناه به دنیا می آییم. این بردگی، ریشه در گناه آدم دارد؛ او کسی است که الگوی گناه عامدانه را آغاز نمود. توبه، انتخاب ماست که

www.takbook.com

تصمیم می گیریم از اطاعت نسبت به خود و شیطان که پدر دروغگویان است، دست کشیده و قدم در مسیر اطاعت و سرسپردگی نسبت به سرورمان عیسای مسیح بگذاریم؛ اویی که جانش را برای ما داد.

شما باید سروری زندگیتان را به عیسا بدهید. خداوند خواندنِ عیسا بدین معناست که مالکیت زندگیتان (روح و جسم و جان) و هر آنچه که هستید و دارید، به او می دهید. اقتدار او بر زندگی شما باید مطلق باشد. زمانی که چنین می‌کنید، خدا شما را از تاریکی آزاد ساخته و به قلمرو روشنایی و جلال خود منتقل می‌سازد. به همین سادگی از مرگ به حیات منتقل شده و فرزند خدا می گردید!

اگر می‌خواهید این نجات را از طریق عیسا دریافت کنید، چنین دعا کنید:

«ای پدر ما که در آسمانی، اعتراف می‌کنم که فردی گناهکارم و هرگز قادر نیستم به استاندارد پارسایی و عدالت تو برسم. لیاقت من، داوری ابدی برای گناهانم است. سپاسگزارم که مرا در این نقطه رها نکردی؛ زیرا باور دارم که پسر یگانه‌ات، عیسای مسیح را که از مریم باکره متولد شد، فرستادی تا برای من بمیرد و داوری مرا در صلیب بر خود گیرد. باور دارم او در روز سوم از مرگ قیام فرمود و اکنون بر جانب راست تو به عنوان خداوند و نجات دهندهٔ من نشسته است. پس در این روز از استقلالم نسبت به تو، توبه می‌کنم و زندگی خود را تماما به خداوندی عیسا تسلیم می‌نمایم.

عیسا، اعتراف می‌کنم که تو خداوند و نجات دهندهٔ من هستی. از طریق روحت به زندگیم در آی و مرا فرزند خدا بگردان. از تمام اعمال تاریکی که بدان چسبیده بودم، دست کشیده و از امروز به بعد، دیگر برای خودم زندگی نمی‌کنم. به واسطهٔ فیض ات، برای تویی زندگی می‌کنم که جانت را برایم دادی تا برای همیشه زیست نمایم. خداوندا از تو ممنونم. اکنون زندگیم کاملا در دستان توست و بر طبق کلامت، هرگز شرمسار نخواهم شد. در نام عیسا. آمین.»

به خانوادهٔ الاهی خوش آمدید! تشویقتان می‌کنم این اخبار هیجان‌انگیز را با ایمانداران دیگر در میان بگذارید. بسیار مهم است که به کلیسایی بپیوندید که کلام خدا را به راستی در آن تعلیم می دهند و در ارتباط با کسانی باشید که می‌توانند

www.takbook.com

دراین ایمان تازه، شما را تشویق نمایند. با مینستری ما در تماس باشید و از سایت ما (MessengerInternational.org) بازدید نمایید تا در یافتن کلیسایی مناسب، کمکتان کنیم. شما تازه در آغاز مهم‌ترین سفر زندگیتان هستید. باشد که هر روزه، در مکاشفات، فیض و دوستی صمیمانه با خدا رشد نمایید.

www.takbook.com

برانگیخته با ابدیت

به ابدیت و زندگی امروز خود معنا ببخشید

زندگی کنونی ما بر زمین تنها بخاری محو شونده است اما با این حال اکثر ما طوری زندگی می‌کنیم که انگار آن سوی این زندگی چیزی نیست. اما آن‌طور که اکنون زندگی می‌کنیم تعیین کننده نحوه زندگی ابدی ماست. کتاب مقدس به ما می‌گوید که ایمانداران پاداش‌های گوناگونی دریافت می‌کنند. طیف این پاداش‌ها از سوزانده شدن تمام دستاوردهای شخص در داوری خدا تا حکومت کردن کنار مسیح گسترش می‌یابد و شامل موارد متنوعی می‌شود.

طبق اصول ذکر شده در دوم قرنتیان ۵: ۹- ۱۱ جان بیور به ما یادآوری می‌کند که همه ایمانداران روزی رو به روی مسیح می‌ایستند و در قبال دستاوردهای خود در زندگی پاسخگو خواهند بود. بسیاری از ما شوکه می‌شویم چون به خاطر اکثر اموری که وقت صرف آنها می‌کنیم، پاداشی ابدی دریافت نمی‌کنیم.

پس چطور می‌توانیم زندگی پر معنایی پرورش دهیم؟ شما در کتاب برانگیخته با ابدیت یاد می‌گیرید تا خواندگی خود را کشف و آنچه خدا به شما داده را تکثیر کنید. شما در حالیکه که دیدگاهی ابدی را کسب می‌کنید، تقویت می‌شوید تا برای آنچه که باقیست تلاش کنید.

CloudLibrary.org

www.takbook.com

دام شیطان

آزاد زیستن از دام کشنده رنجش

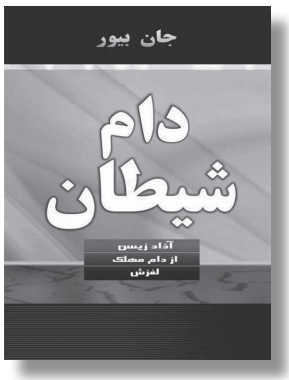

کتاب دام شیطان یکی از فریبنده‌ترین دامهای دشمن برای بیرون کشیدن ایمانداران از اراده خدا را افشا می‌کند: این دام رنجش یا لغزش است. بسیاری گرفتار این دام شده‌اند ولی حتی متوجه آن نیستند.

فریب نخورید! مسیح گفته است «از لغزش‌ها گریزی نیست» (لوقا ۱۷: ۱). شما در لغزش خوردن یا نخوردن اختیاری از خود ندارید، ولی می‌توانید نحوه عکس‌العمل خود به آن را انتخاب کنید. اگر با آن به درستی بر خورد کنید، به جای آنکه تلخ‌تر شوید، نیرومندتر خواهید شد. تنها عکس‌العمل درست است که شما را قادر می‌سازد تا با خدا رابطه‌ای بی‌مانع داشته باشید.

جان بیور به واسطه این پیغام شما را تقویت می‌کند تا در اراده خدا بمانید و از شک و بی‌اعتمادی آزاد شوید. شما می‌توانید ذهنیت قربانی بودن را کنار بگذارید و بدون سنگینی بار خشم و سرخوردگی زندگی کنید. وقتی بیشتر به خدا تسلیم می‌شود زندگی شما سرشار از بخشش، صلح و شادی مضاعف می‌شود.

CloudLibrary.org

www.takbook.com

خوب یا خدا

چرا خوب بدون خدا کافی نیست؟

اگر چیزی «خوب» است پس باید از خدا باشد. درست است؟

این روزها واژه‌های «خوب» و «خدا» به نظر مترادف می‌رسند. ما باور داریم آنچه که عموم جامعه به عنوان «خوبی» قبول کرده به موازات اراده خدا است. «سخاوتمندی، فروتنی، عدالت» ویژگی‌های «خوب» و «خودخواهی، تکبر، بی‌رحمی» بد و شرورانه هستند. تشخیص تفاوت بین «خوب» و «بد» به نظر راحت است.

اما آیا مسئله به همین‌جا ختم می‌شود؟ اگر به این راحتی است چرا کتاب مقدس می‌گوید که برای تشخیص آن به بصیرت نیاز داریم؟

کتاب *خوب یا خدا؟* تنها کتابی آموزشی نیست که بتوانید با مطالعه آن به خود کمک کنید. این کتاب فقط از شما نمی‌خواهد که رفتارتان را عوض کنید بلکه شما را تقویت می‌کند تا وارد سطحی از رابطه با خدا شوید که همه وجوه زندگی شما را تغییر می‌دهد.

CloudLibrary.org

www.takbook.com

انهدام کریپتونایت

شما می‌توانید ربایندهٔ قوت خود را از بین ببرید

درست مثل سوپرمن که می‌تواند از موانع عبور کند و همه دشمنان را شکست دهد، پیروان مسیح نیز از قابلیت فراطبیعی برای فائق آمدن بر چالش‌ها برخوردار هستند. اما مشکلی که هم سوپرمن و هم ما با آن مواجهیم، کریپتونایتی است که قوت ما را می‌دزد.

مسلماً سوپرمن و کریپتونایت هردو داستانهای تخیلی هستند، ولی کریپتونایتِ روحانی، واقعی است.

این کتاب به دنبال پاسخ به این پرسش است که چرا اکثر ما قادر به تجربه آن قدرت الاهی که مسیحیان قرون اول شاهدش بودند، نیستیم.

جان بیور در کتاب «انهدام کریپتونایت» آشکار می‌کند که این کریپتونایت چیست و چرا جوامع ما را به خطر می‌اندازد و چگونه باید از آن آزاد شویم.

کتاب *انهدام کریپتونایت* برای افراد ترسو نیست چون در این کتاب حقایقی جدی مطرح شده که مختص پیروان مسیح است، کسانی که مشتاق در آغوش گرفتن مسیری چالش برانگیز اما تبدیل کننده و پر ثمر هستند.

CloudLibrary.org

www.takbook.com

موسسه بین المللی «مسنجر» با هدف کمک به افراد، خانواده‌ها، کلیساها و ملل مختلف تشکیل شده است تا با قدرت تغییر دهنده الاهی آشنا شده و آن را تجربه کنند. نتیجه درک این حقیقت، قدرت یافتن زندگی‌ها، جوامع و تغییر آنهاست که موجب واکنشی پویا به بی‌عدالتی‌هایی می‌شود که همچون آفتی دنیای ما را آزار می‌دهند.

Cloudlibrary یک وبسایت است که به شبانان و رهبران سراسر جهان اجازه می‌دهد تا به صورت رایگان به منابع الکترونیکی به زبان خودشان دسترسی داشته باشند.

برای دانلود منابع و کتاب‌های بیشتر از جان و لیزا و بیور به سایت زیر مراجعه کنید:

کتاب الکترونیکی، ویدئو، کتاب صوتی، تعالیم، کتاب مقدس و...

CLOUD LIBRARY

جهت آگاهی بیشتر این تصویر را اسکن کنید .

Cloud Library.org

www.takbook.com

خدایا کجایی؟
مجموعه آموزشی

کتابی که هم اکنون در دست دارید بخشی از کتاب تعلیمی « خدایا کجایی؟» نوشته جان بیور است. شما با خواندن این کتاب و با استفاده از منابع تعلیمی بر روی سی‌دی پیوست که در دسترس شماست و با دانلود آنها از سایت www.cloudli-brary.org می‌توانید هر بخش از این مجموعه تعلیمی، پویا و تبدیل کننده را مطالعه کنید. مطالعه مناسب این مجموعه بر زندگی مسیحی شما تاثیر می‌گذارد و شما را ارتقا می‌بخشد تا بتوانید برای خداوند کارهای بیشتر و بزرگتری انجام دهید.

مجموعه کامل آموزشی «خدایا کجایی؟» شامل موارد زیر است:

- کتاب «خدایا کجایی؟»

  تنها بخش چاپ شده این مجموعه است. این کتاب همچنین به صورت فایل PDF بر دی وی دی که ضمیمه شده موجود است.

- دی وی دی پیوست «خدایا کجایی؟»

  این دیسک پیوست شده شامل کلیه منابع این مجموعه آموزشی در فرمت دیجیتال است. شما نمی‌توانید با دستگاه پخش DVD خانگی از این دیسک فشرده استفاده کنید. تمامی فایلها بر کامپیوتر، گوشی‌های هوشمند، تبلت و ...قابل استفاده هستند.

- کتاب صوتی «خدایا کجایی؟»

  این بخش شامل تمام متن کتاب به زبان شما در فرمت MP3 است.

- ویدئوی تعلیمی «خدایا کجایی؟»

  این بخش شامل ۱۱ ویدئوی تعلیمی به فرمت MP4 است.

- دیسکی که ضمیمه شده شامل منابع دیگر از جمله کتاب‌های الکترونیکی «خوب یا خدا؟» و «برانگیخته با ابدیت» است.

CloudLibrary.org

www.takbook.com

تمامی منابع این مجموعه آموزشی،
هدیه‌ای است به شما!

شما عزیزان برای کپی کردن این دیسک فشرده، منابع موجود در آن، ارسال آن برای دوستان و کلیسایتان، آپلود کردن آن در اینترنت برای استفاده عموم و تبدیل آن به فایل Word ، کاملاً آزاد هستید. هر جا که فکر می‌کنید گرسنگی برای تعلیم درست کلام خدا و نیاز برای تقویت زندگی مسیحیان وجود دارد، این منابع را تکثیر نمایید.

اطلاعات تکمیلی درباره مجموعه آموزشی «خدایا کجایی؟»:

فایل‌های موجود بر روی DVD پیوست بر دستگاه‌های نمایش ویدئویی خانگی قابل اجرا نیستند چون فایل‌های موجود به صورت ترکیبی هستند و شمال فایل ویدئویی، صوتی و متن می‌باشند که تنها بر رایانه، گوشی‌های هوشمند و تبلت اجرا می‌شوند.

فایل‌های ویدئویی با فرمت MP4 بر روی تبلت یا کامپیوتر قابل اجرا و نمایش هستند.

فایل‌های صوتی با فرمت MP3 بر روی گوشی‌های هوشمند، دستگاه‌های پخش صوتی دیجیتال و یا کامپیوتر امکان پخش و اجرا دارند.

فایل‌های نوشتاری دیجیتالی با فرمت PDF بر روی تبلت یا کامپیوتر شما باز می‌شوند. شما می‌توانید آنها را به راحتی بخوانید، از آنها کپی بگیرید یا تکثیرشان کنید.

منابع تعلیمی دیگر به زبانهای مختلف در آدرس زیر در دسترس هستند:

Cloudlibrary.org

www.takbook.com

خدایا کجایی؟!

مجموعه دیسک ها

تنها جهت استفاده در رایانه

این مجموعه و منابع دیگر را
می‌توانید از آدرس زیر دانلود کنید:

CloudLibrary.org

جان بیور

MESSENGER INTERNATIONAL
MessengerInternational.org

DVD ROM

این مجموعه و تعالیم دیگر از جان و لیزا بیور جهت دانلود و بازدید
در سایت رسمی موسسه مسنجر در اختیار شماست:

CloudLibrary.org

منابع دیگر نیز به زبان‌های مختلف برای مشاهده و دانلود در سایت
Youtube.com و Youku.com و دیگر شبکه‌های اجتماعی موجود می‌باشند.

www.takbook.com

آیا در دوران دشوار زندگی، حس می‌کنید گم شده‌اید
و از خود می‌پرسید: «خدایا کجایی؟!»

شاید خدا قبلاً با شما سخن گفته، اما اکنون ساکت به نظر می‌رسد. شاید در ایمان پیش رفته‌اید، ولی حالا حضور او را احساس نمی‌کنید. پس باید بگویم که به بیابان خوش آمدید؛ جایی که میان دریافت وعده و تحقق آن فاصله است.

ولی خبر خوش این است که بیابان ناکجاآبادی بی‌هدف نیست. خدا از بیابان استفاده می‌کند تا شما را برای سرنوشتتان آماده و تجهیز کند. این اتفاق در صورتی رخ می‌دهد که شما مسیر خود را به درستی جهت یابی کنید. برخلاف آنچه که بسیاری فکر می‌کنند، عبور از این دوره فقط به معنای منتظر خدا نشستن نیست. شما در پیدا کردن مسیر درست، نقشی اساسی دارید. اگر نمی‌خواهید با چرخیدن دور خود، وقتتان را تلف کنید، باید معنای دوران خشک بیابانی را دریابید.

جان بیور در این کتاب با روشنگری، شما را با دیدگاهی کتاب مقدسی و روایتی تجهیز می‌کند که به شما کمک می‌کند تا بتوانید با جهت یابی در بیابان یا دوران سخت، وارد مسیری شوید که خدا برایتان در نظر گرفته است.

شامل DVD منابع کتاب «خدایا کجایی ؟!»

جان بیور، سخنران و نویسنده کتابهای پرفروش به خاطر دیدگاه جسورانه و سازش‌ناپذیر خود نسبت به کلام خدا مشهور است. او و همسرش لیزا، بنیانگذاران موسسه بین المللی "مسنجر" هستند؛ سازمانی که وقف پرورش پیروان مطیع عیسا برای تبدیل جهان است. جان وقتی در کلرادو و خانه است، اوقات فراغتش را صرف بازی و مسابقه دادن با چهار پسر خود می کند، یا سعی دارد همسرش را متقاعد کند تا با هم گلف بازی کنند.

می‌توانید این مجموعه و منابع دیگر را از سایت زیر دانلود کنید:
CloudLibrary.org

Cloud Library

جهت آگاهی بیشتر این صفحه را اسکن کنید.
CLOUD LIBRARY

این کتاب هدیه‌ای است رایگان از طرف نویسنده و قابل فروش نمی‌باشد.

MESSENGER INTERNATIONAL
MessengerInternational.org